

د عدالت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ماه‌نامه‌ی تخصصی، حقوقی و فرهنگی - سال چهاردهم / شماره‌ی مسلسل ۱۱۴ / اسد ۱۳۹۱

نشانی: چهارراهی پشت‌نوشسان، وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، ریاست نشرات و ارتباط‌عامه، دفتر مجله‌ی عدالت

صاحب امتیاز
وزارت عدلیه د. ج. ۱۰۱

مدیر مسؤول
حليم سروش
(۰۷۷۱۲۰۱۹۷۸)

ویراستار
عبدالقيوم قيومی

دیزاین جلد و صفحه آرایی
امان الله صداقت(عیینی)

امور تایپ و حروفچینی
عبدالکریم قریشی و محمد فهیم صادقی

- هیأت تحریر:
- ❖ قانونپوه محمد اشرف رسولی،
 - ❖ پوهندوی عبدالقدار عدالتخواه،
 - ❖ قانونوال سید یوسف حلیم،
 - ❖ دکتور عبدالرؤف هروی،
 - ❖ قضاوتپوه حضرت گل حسامی،
 - ❖ اکادمیسین عبدالاحد عشرتی
 - ❖ قانونپال عبدالقدیر قیومی
 - ❖ قانونپال ائمه احرار،
 - ❖ اسماعیل حکیمی،
 - ❖ معاون سر محقق سیف الرحمن ستانکری،
 - ❖ قانونمل محمد رحیم دقیق،
 - ❖ حلیم سروش،

Website: www.moj.gov.af

E-mail: adalat@moj.gov.af

قیمت ۵۰ افغانی

فهرست

مقالات

- ۳ تعدد تابعیت پدیده رو به توسعه **قانونپوه دکتور محمد قاسم هاشمی**
- ۱۴ حقوق زن از دیدگاه اسلام **دکتور عبدالروف حنفی هروی**
- ۳۱ پولیس در آینه تاریخ و قوانین کشور **عبدالقدیر قیومی**
- ۵۱ مصالح مرسله او په حجتیلو کې د فقهاء نظرونه **فضلی**
- ۶۰ بررسی تطبیقی مهریه زوجه در فقه و حقوق افغانستان **محمد تقی مناقبی**
- ۸۰ مبانی مشروعیت «توقیف موقع متهم» پیش از محاکمه ... (قسمت سوم) **خداداد احسانی**
- ۹۷ نگاهی بر مسایل مربوط قانون و پروسه... (قسمت سوم) **قانونیار اشرف خان عظیمی**
- ۱۰۷ د افغانستان د قاضیانو لپاره د لارښود کتاب خنځه ژیاره **ح ابوالنقی**

گزارش‌ها

- ❖ ملاقات سفیر بخش حاکمیت قانون ایالات متحده امریکا با وزیر عدله **۱۱۸**
- ❖ امضای تفاهم نامه‌ای میان وزارت عدله و موسسه خدمات صحی و تعلیمی تابش **۱۲۰**
- ❖ امضای تفاهم نامه‌ای میان وزارت عدله و کمیته بین المللی صلیب سرخ (آئی سی آر سی) **۱۲۲**
- ❖ ملاقات رئیس بخش حکومت داری بانک جهانی با وزیر عدله **۱۲۴**
- ❖ امضای تفاهم نامه‌ای همکاری میان وزارت عدله و مرکز مطالعات صلح و خشونت **۱۲۶**
- ❖ ملاقات رئیس جدید ماموریت پولیس اتحادیه اروپا در افغانستان با وزیر عدله **۱۲۸**

تعدد تابعیت پدیده (و به توسیع)

» قانونیوه داکتر محمد قاسم هاشمی

در شماره قبلی تحت عنوان پدیده تعدد تابعیت مطالبی را در مورد تاریخچه، انکشاف معاصر، جوانب مثبت و منفی پدیده تعدد تابعیت و بالاخره روش قانون اساسی افغانستان در مقابل این پدیده و تفسیر ماده ۱۲۱ قانون اساسی توسط ستره محکمه، تذکرات در قید تحریر در آمد و بچاپ رسانیده شد و توقع برده می شد تا حقوقدانان و نویسندهای جزو بحث های حقوقی را درین مورد براه اندازند تا متون حقوقی برای ریسرج و تتبع محصلین و علاقه مندان این بحث در کتابخانه ها پیدا شود.

در کشور ما تفکرات جاری در بین بعضی از حلقه های عوام و حتی در بین بعضی از اعضای وکلای شورا شبیه تفکرات نیم قرن گذشته جهان معاصر ما می باشد که ناشی از احساسات تراویش کرده از تمایلات گذشته دنیای منزوی، تعصبات و حسادتها و بالاخره ضعف معلومات از تغییر روش ها در جهان بین المللی می باشد مشکل در آنجاست که اتخاذ چنین موقف ها در حلقه خبرنگاران و راپورترهای اطلاعات عامه نیز دیده می شود که تاثیر مستقیم و یا عیر مستقیم بالای سیاستمداران، با وجود آنکه موقف قانون اساسی کاملاً واضح و صریح می باشد، هم انداخته و دیده شده که خبرنگاران در مصاحبه های خود هنگامیکه خواسته باشند یک شخصیت را در انظار عامه یک شخصیت غیر ملی و بدون تعهد به ملت خود

معروفی کنند سوال می کنند: "آیا شما دو پاسپورت هستین"

این شخصیت ولو دارنده دو پاسپورت هم باشد مجبوراً به اخفای واقعیت می پردازد و بالآخر اعتبار وی در بین رفقا، فامیل و آن کسانی که از واقعیت اطلاع دارند، صدمه می بینند. به ادامه مقاله قبلی بجاست از پیشرفت های اخیر در جهان معاصر به ارتباط این پدیده مطالبی را تحت تحریر بیاورم:

زمبیا کشور افریقائی است که به شرایط و تقاضاهای زمان معاصر تن داده و اقدام نموده‌اند تا قانون اساسی جدید خویش را دارنده ماده در مورد، تعدد تابعیت بسازد مشوره قانون اساسی ۳۰ اپریل ۲۰۱۲ جمهوری زمبیا در ماده ۱۸ خویش تعدد تابعیت را برای اتباع خویش مجاز میداند.

"اتباع با گرفتن تابعیت یک کشور دیگر تابعیت اصلی خود را از دست نمیدهد"

فقره دوم ماده فوق چنین میگوید

"کسانیکه قبل از انفاذ این قانون اساسی با گرفتن تابعیت کشور دیگر تابعیت اصلی خود را از دست داده اند بعد از انفاذ این قانون می‌توانند در خواست اخذ مجدد تابعیت زمبیا را به بورد تابعیت زمبیا پیش کنند و تابعیت خود را مجدداً اکتساب نمایند" نگاهی به گذشته این کشور می‌رساند که تعدد تابعیت در تاریخ زمبیا سابقه داشته وقتی زمبیا شهزاد نشین و قبیله نشین بود مردمان آن ازدواج با شهزاده نشین های دیگر می‌نمودند و تعدد تابعیت یک پدیده قبول شده مورد تائید بود. زمبیا منحیث یک کشور محاط به خشکه با هشت کشور دیگر همسایکی داشت و برای زمبیا طبیعی بود که این تعامل را حتی در طول دوره استعمار هم حفظ کند ممالک محاط به خشکه مانند سویس، لکزامبورک و آستریا تعامل‌آمیز تعدد تابعیت را قبول کرده اند.

دکتر کاوندا اولین رئیس جمهور زمبیا ضرورت تشویق تعدد تابعیت را حس نموده بود و توسعه آنرا در زمان معاصر مطلوب و غیر قابل اجتناب پذیر تلقی میکرد. مؤثریت آن در اجتماع زمبیا آن بوده که این کشور منحیث یگانه کشور افریقائی است که جنگ را تجربه نکرده و دارنده دیموکراسی واقعی و هویت منسجم ملی می‌باشد از همین لحاظ است که قوانین اساسی این مملکت یکی پی دیگر دارنده متون واضح و صریح در مورد شناخت تعدد تابعیت می‌باشد و این به مردم زمبیا چه در مهاجرت و چه در خود زمبیا اطمینان میدهد که جز جامعه زمبیا می‌باشند. باید گفته شود که آنها یکی خارج خاک زمبیا زنده گی و کار میکنند رضا کارانه زمبیا را ترک نکرده اند آنها مجبور شده اند بغرض دریافت کار در ساحه که تربیه شده اند زمبیا را ترک کنند زیرا در خود زمبیا این چانس برای آنها میسر نبوده با

دید وسیع امروز دنیا به یک کلتور و اقتصاد جهان شمول مبدل شده از همین لحاظ تعداد زیاد ممالک تأیید تعدد تابعیت را میکنند و نتیجه آن چشم گیرانه از نگاه انکشاف اقتصادی می باشد.

در اینجا خوب است نام ببریم از چند کشور بارزیم تعدد تابعیت مانند آستریا، آستریلیا، بنگلادیش، بلژیک، برزیل، کانادا، کولمبیا، قبرس، دومینیکا، مصر، السلودور، فنلند، فرانسه، گانا، جرمنی، گریندا، هانکانگ، هنگری، آیسلند، ایران، عراق، ایرلند، اسرائیل، اردن، کوریای جنوبی، لتویا، لبنان، مسدونیا، مالتا، مکسيکو، مانتری نیکرو، نیوزیلند، پاکستان، فلیپین، روسیه، سربیا، هسپانیه، افریقای جنوبی(با چند استثنا)، سریلنکا، سن کت، سویدن، سویس، سوریه، ترکیه، بریتانیه، اصلاح متحده امریکا(با چند استثنا) و ویتنام و سموای غربی.
بجاست سوال کنیم که آیا این ممالک با قبول تعدد تابعیت به کدام کمبود و مشکلات مواجه شده اند؟ آیا کارگران خود را از دست داده اند؟ و آیا بیکاری زیاد شده به خاطر اینکه خاریجی ها کارها را اشغال نموده اند؟

تحلیل گران میگویند که تعدد تابعیت موجب انکشاف، تقلیل فقر، تحول کتلوفی، انکشاف تکنالوی و بهبود حکومتداری می شود.

تعدد تابعیت ممالک را کمک میکند تا به یک سرعت بیشتر به انکشافات نایل آیند
نسبت به آن کشورهاییکه صرف تابعیت یگانه را پذیرفته اند. بطور مثال اسرائیل،

از نگاه انکشافات ساینس و تکنالوژی به سطح دنیا موقعیت چهارم را گرفته و در ساحه صنعت هم پیشرفته های زیاد نموده هوایپیماها را دیزاین و تولید میکند تکنالوژی زراعتی را به نحوی انکشاف داده که تولیدات زراعتی با حاصلات بالا برای دهاقین در دشتها و ریگزارها میسر می سازد

این همه تکنالوژی پیشرفته توسط اسرائیلی هاییکه تابعیت دوگانه داشته و دستیابی به این تکنالوژی را در خارج پیدا کرده اند و بعداً آنرا به مادر وطن خود انتقال داده اند. در نتیجه برای هزارها و صدها هزار نفر کار توسط همین افراد با تابعیت دوگانه پیدا گردیده

سویس که از نگاه تاپولوژی (ساختمان جغرافیائی) از هر نگاه شباهت به زمبیا دارد و دارنده بلندترین رقم **GDP** میباشد در واقع سویس مرحون آن اتباع خود که با تابعیت دوگانه تکنالوژی پیشرفته را و مهارت های تجاری را رایگان به سویس انتقال داده اند، می باشد ترکیه که متعاقب اجازه به اتباع خود که دارنده تعدد تابعیت بوده می توانند الحال به مؤقتیت های برازنده اقتصادی نائل آمده.

اتبع ترکیه که به کشور جرمنی مقیم شده اند ۵٪ نفوس جرمنی را تشکیل میدهند اینها در طول سالهایکه دارنده تعدد تابعیت شده اند تکنالوژی را از جرمنی رایگان به ترکیه انتقال داده اند که نتیجتاً سبب بلند رفتن سرسام آور تولیدات صنعتی در ترکیه شده یکی ازین مهاجر اتابع ترکیه میگوید.

"ترکتور را که من در جرمنی برای یک کمپنی دیزاين کرده بودم اکنون آنرا در ترکیه تولید میکنم. حکومت زمبیا آرزو داشت فرمایش این ترکتورها را به ترکیه بدهد. سوال من درینجاست که چرا این کشور دیزاين این تراکتور را بدون پرداخت پول از من نمی گیرد تا خود بتواند تولید این ماشین ها را در خاک خود بکنند

من هم منحیث تبعه ترکیه و جرمنی و در عین حال دارنده پاسپورت زمبیا هم هستم میتوانم دیزاين امبولانس که در زمبیا شفاخانه سیار نامیده می شود و در جرمنی تولید میگردد و تولید آنرا در ترکیه هم انتقال داده ام میتوانم به خوبی تولید آنرا در زمبیا هم شروع کنم.

مثال های زیاد موجود است که تفکرات عتیقه در مورد تعدد تابعیت دیگر تاریخ کاربرد گذشته (**out of date**) شده. مزایای تعدد تابعیت بیشتر و وزین تر از پرابلم های آن میباشد. تعدد تابعیت برای آنهاییکه وقت، علمیت و پول بخارج می دهند تا به تکنالوژی و علوم معاصر دسترسی پیدا کنند و به آرزو آنکه بوطن باز کردند تا مادر وطن و خود را مسعود بسازند، مجال میدهد به هم وطنان محروم خود مستقیماً مساعدت کنند. مطالعات نشان داده است که بزرکترین سرمایه گذاران همان ها بوده اند که تابعیت دوگانه داشته اند.

پروگرام که از طرف اسرائیل، جرمنی، سویس و دیگر کشور بکار برده شده همانا شرارت با سرمایه گذران دو تابعیته بوده که نتیجتاً به پیشرفت واقعی و خلق کار منتهی شده. گفته شده که هر یک دو تابعیته صد و یا بیشتر از آن کار خلق نموده. تأیید ملی تابعیت دوگانه از نگاه انکشاف ملی باید منحیث دسترسی به ستراتیژی موفق اقتصادی تلقی گردد. جهانی شدن Globalization تفکرات را در مقابل تعدد تابعیت چشمگیرانه در اکثر ممالک تغییر داده زمبیائی های بیرون مرزی در حدود ۱۰٪ در GDP زمبیا از طریق ارسال پول مساعدت نموده اند. و این عدد بیشتر از آنست که زمبیا از معادن خود بدست می آورد. از همین سبب است که زمبیا تعدد تابعیت را استقبال کرده و اکنون منفعت سرشار از مغزها، ذکاوت ها، تخصص، مهارت و تجارب افراد بیرون مرزی خود میگیرد.

سریلنکا: این کشور در حال حاضر مصروف بازبینی قانون تابعیت خود می باشد و به در خواست کنندگان تعدد تابعیت اخبار کرده اند که در خواست آنها بصورت مؤقت تا اعلان بعدی به تعویق افتیده زیرا سیستم جدید در حال انکشاف و تحت بررسی قرار دارد.

سیستم جدید که تاحال نافذ نشده در قسمت تعدد تابعیت چنین میگوید:

در حالات عادی یک سریلنگائی وقتی تابعیت یک کشور را میگیرد بطور اتوماتیک تابعیت سریلنکا را از دست میدهد لاتن او میتواند:

۱. تابعیت سریلنکا را حفظ کند بعد از اینکه تابعیت کشور دیگر را حصول میدارد که

این طریقه تحفظ تابعیت نامیده میشود البته درین احوال شخص یا بطور موروشی و یا با درج در کتاب ثبت نفووس تابعیت سریلنکا می باشد و یا اینکه صرفاً دارنده

اقامت دائمی در کشور دیگر است آرزوی گرفتن تابعیت سریلنکا را دارد

۲. بعد از اینکه تابعیت سریلنکا را متعاقب حصول تابعیت کشور دیگر از دست میدهد

دوباره در خواست حصول تابعیت سریلنکا را می نماید که این طریقه را حصول

مجدد تابعیت میگویند.

درین احوال یک فرد سریلنگائی وقتی تابعیت کشور دیگر را بدست می آورد الی حصول

مجدد طبعاً تابعیت سریلنکائی را از دست میدهد

هدف گذاشتن چنین وقهه آنست تا واضح گردد که فرد نیت به ترک تابعیت سریلنکا را نداشته و به خواهش خود دوباره به کسب آن اقدام میکند در قسمت اینکه افراد می توانند ترک تابعیت سریلنکا را بکند چنین تجویز پیش بینی شده:

هر فرد سریلنکائی که حائز اهلیت به گرفتن تابعیت کشور دیگر باشد می تواند ترک تابعیت سریلنکا نماید که سن ۲۲ را تکمیل و دارنده عقل سليم باشد.

به همین منوال یک سریلنکائی که تابعیت یک مملکت دیگر را بدست آورده و تابعیت کشور خود را از دست داده، می تواند با حفظ تابعیت کشور خارجی دوباره تابعیت کشور خود را بدست بیاورد.

کشورهای ذیل سریلنگائی ها را با حفظ تابعیت کشورشان تابعیت کشور خود را داده اند:
 آستریلیا، نیوزیلند، اصلاح متحده امریکا، بریتانیا، فرانسه، سویدن، سویس، ایتالیا و کانادا.
 به خاطر جلب ثروت، سریلنکا به کسانیکه به ارزش بیشتر از ۲,۵ میلیون پول مروجه این کشور دارنده اموال غیرمنقول باشند برایشان تابعیت سریلنکائی داده می شود هم چنین به کسانیکه بیش از ۲,۵ میلیون سرمایه گذاری در سریلنکا کرده باشند و یا بخواهند سرمایه گذاری بکنند، تابعیت سریلنکائی داده می شود.

تفصیلات فوق نشان دهنده تغییرات فاحش در طرز تفکر ممالک و فانونگذاران به ارتباط تابعیت دوگانه می باشد و این طرز تفکر زاده تغییرات در وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دنیای معاصر می باشد دنیای معاصر ما به کسانیکه ترک تابعیت کشور آبائی خود را میکنند از دیدگاه تحمل مینگرن و آنرا یک پدیده زاده شرایط عصر معاصر می دانند تا جائیکه به موضوع ترک تابعیت مربوط است قوانین تابعیت اکثر ممالک سخت گیرانه بود به مرور زمان از مجرای تعویض و یا از طریق تعدیلات در قوانین قبلی تغییرات فاحش را بوجود آورده اند

قانون تابعیت اصلاح متحده امریکا الی اوایل و حتی تا اواسط قرن ۲۰ موقوف فوق العاده سخت و آشتی ناپذیر در قبال کسانیکه ترک تابعیت آن کشور را میکردند اتخاذ نموده بود و

هم چنین اخراج از تابعیت آن کشور را تابع به اجرای اعمالی نموده بود که دیگر دنیا معاصر آنرا متروک گفته اند. از دلچسپی دور نیست که مروی به سیر تغییرات و تبدلات فاحش در موقف ستره محکمه و قانونگذاران اصلاح متحده امریکا به ارتباط اخراج از تابعیت این کشور بنمائیم

در موارد ذیل یک شخص تابعیت اصلاح متحده امریکا را از دست میدهد:

۱. فرد یکه تابعیت کشور دیگر را حاصل کند و یا اعلام وفاداری به یک ممالک دیگر بعد از انيکه سن ۱۸ را تکمیل کرده باشد بنماید
۲. وظیفه افسر در قوای عسکری کشور دیگر و یا خدمت عسکری را در قوای مسلح مملکت دیگر که با اصلاح متحده امریکا در خصوصت است، انجام بدهد
۳. شامل خدمت در ادارات سیاسی و یا منحیث مامور دولت در کشور دیگر انجام وظیفه نماید.
۴. به طور رسمی در مقابل مامور مسئول حکومت اصلاح متحده از تابعیت امریکا منصرف شود
۵. مرتكب جنایت و یا تشبت به دسیسه بمنظور از پا افتادن حکومت اصلاح متحده امریکا کرده باشد.

اگر نگاهی به روش موجوده که زاده تصامیم و قرارهای ستره محکمه و تعدیلات در قوانین آن کشور می باشد به اندازیم دیده می شود که اکثریت شرایط اخراج از تابعیت امریکا دیگر مورد تطبیق ندارد و تغییرات فاحش رونما گردیده. یکی از عوامل این تغییرات قبولی و ادخال پرسنیب های قبول شده جهان بین المللی در متون حقوقی می باشد اولین قدم ادخال پرسنیب قصد و یا اراده و اثبات آن در پروسه مربوط به اخراج از تابعیت اصلاح متحده امریکا می باشد و این به آن معنی است که صرف عمل نمودن یکی از اعمال فوق بدون اثبات قصد دلیل به اخراج و یا از دست دادن تابعیت نمی شود اولاً ستره محکمه اصلاح متحده امریکا ضمن بررسی یک قضیه که حاوی چنین خصوصیت نبود دوسيه را رد و بعداً کانگرس امریکا در ۱۹۸۶ تغییر را در قانون وارد نمود که به موجب آن از دست دادن

تابعیت اصلاح متحده امریکا صرف وقتی صورت میگرد که فرد مورد بحث رضا کارانه و به مقصد انصراف از تابعیت اصلاح متحده امریکا یکی از اعمال فوق را اجرا کرده باشد قدم دیگر آن بود که وزارت خارجه امریکا در ۱۹۹۰ پالیس را معرفی کرد که شخص منصرف شده از تابعیت اصلاح متحده امریکا باید انصراف خود را صریحاً در قنسل گری این کشور و در حضور قنسل امریکا اعلام کند.

گفته شده که در انصراف از تابعیت، اجرا و یا مرتکب شدن یکی از اعمال شامل لست فوق ابتداً چنین فرض گردد که گویا بدون قصد صورت گرفته تا اینکه قصد وی بطور صریح نه زمنی ثابت گردد و این انصراف تابعیت رسماً در مرجع خاص واضح گردد در سال ۱۹۷۸ یک تعديل دیگر در قانون تابعیت وارد شد و رئیس جمهور-کارترا- یک مصوبه کانگرس را امضا کرد که به موجب آن فیصله قبلی ستره محکمه آن کشور در قانون انعکاس داده شد و آن در قسمت رای دهی یک تبعه امریکا در انتخابات کشور دیگر بود که قبلاً به معنی ترک تابعیت امریکائی وی محسوب میگردید. اقامت در خارج متعاقب گرفتن تابعیت امریکا که قبلاً موجب سلب تابعیت میگردید ستره محکمه ضمن بررسی یک قضیه این مقرر را متروک اعلام کرد و در یک بررسی قضیه دیگر فرار از خدمت عسکری را که موجب سلب تابعیت میگردید، لغو اعلام نمود یک مقرر دیگر که بموجب آن طفل تولد شده از والدین امریکائی در خارج که تابعیت امریکا یوی داده می شد اگر بعد از تکمیل سن ۱۸ به امریکا بر نمی گشت تابعیت امریکائی وی مسترد میگردید از طرف کانگرس متروک اعلام گردید

موضوع اجرای خدمت عسکری در کشور دیگر که قبلاً موجب سلب تابعیت امریکائی میگیردید در باز بینی قانون تابعیت در ۱۹۸۶ تعديل شد. اجرای خدمت عسکری دیگر موجبات سلب تابعیت امریکائی نمیگردد ولو اجرای خدمت عسکری به صفت عسکر و یا صاحب منصب باشد.

قبل‌اً از در خواست کننده تابعیت امریکا تقاضا می شد تا تعهد کند که بطور دائمی در اصلاح متحده امریکا اقامت گزیند این شرط هم از طرف کانگرس لغو گردید. مواد تقنینی

قبلي الزامي وانمود كرده بود که فرد تابعیت داده شده که قبلًا تعهد اقامت دائمی در امريکا را داده اگر قبل از ختم يك سال بعد از استحصال تابعیت، امريکا را ترك کند و مقیم ممالک ديگر شود وي چنین فرض ميگردد که گويا از فريب در تعهد قبلی خود کار گرفته (اگر چه او میتوانست دلائل برضد اين فرضيه ارائه کند) درين احوال تابعیت امريکا از وي پس گرفته مي شد. اين ماده قانون هم لغو گردیده .

اکنون برای نواده های متولد شده از والدین امریکایی در خارج که نتوانسته اند به امریکا بروند تحت شرایط خاص اجازه داده می شود در خواست تابعیت امریکایی را بگنند. قبل از هم ستره محکمه امریکا در بررسی قضیه (مندولی علیه اچیشن) گفته بود خدمت عسکری در قشون متخاصم سبب سلب تابعیت نمیگردد.

تذکرات بالا نشان دهنده آنست که مؤقف و پالیسی امریکا در طول سالهای جنگ سرد به ارتباط تعدد تابعیت دارای قیود و ممانعت‌های زیاد بود

مثلاً قبولی تابعیت یک کشور دیگر، تعهد وفاداری به کشور دیگر، اجرای خدمت عسکری در کشور دیگر، اجرای وظائف ماموریت در کشور دیگر هر یکی آن دلیل برای سلب تابعیت امریکا میگردید موازی به این مخاصمت قانونگذاران در مقابل تعدد تابعیت ستره محکمه امریکا هم عمل میکرد و میگفتند که اقدامات مقنین غرض تحدید دائره تعدد تابعیت مطابق قانون اساسی است این مخاصمت در مقابل تعدد تابعیت متعاقب سالهای ۱۹۷۰ ضعیف شده رفت. رای دادن در انتخابات کشور مادری دیگر دلیل برای سلب تابعیت نمیگردید متقاضی تابعیت امریکا دیگر مجبور ساخته نمی شد که از تابعیت قبلی خود بگذرد.

رویه ستره محکمه و قانونگذاران امریکا هم در ظرف چهار دهه اخیر به ارتباط تعدد تابعیت چنان تغییرات را قبول و عملی کردند که تقریباً همه قیود قبلی را یکی بعد از دیگر از بین برداشتند. امروز حتی اجرای خدمت عسکری در قشون دولت رقیب امریکا سبب متاثر ساختن تابعیت امریکا نمیگردد

تا جاییکه به موضوع برخورداری مهاجرین دو تابعه از منفعت های اجتماعی و اقتصادی مربوط است. کانگرس امریکا در سال ۱۹۹۶، موازی به شیوع احساسات ضد مهاجرین، بعضی قیودات محافظه کارانه را در عرضه معاونت های مالی بوجود آورده بود. در همین سال یک میلیون مهاجرین تابعیت امریکا را بدست آوردن و در سال ۱۹۹۷ در خواست ها برای تابعیت امریکا به یک و نیم میلیون فرد افزایش یافت. اما در سال های بعد از ۱۹۹۶ بالآخر Lobbying شدید تقریباً هم امتیازات اقتصادی و اجتماعی مهاجرین دوباره احیا گردید در اوسط سال های ۱۹۹۰ ممالک فرستنده مهاجرین مانند برزیل، جمهوری دومینیکا، مکسیکو قیود خود را علیه تعدد تابعیت مرفوع کردند که نمایانگر نمایل جهانی در رفع قیود علیه تعدد تابعیت بود.

به همین منوال رویه برترانیه در مقابل تعدد تابعیت در چندین دهه گذشته کاملاً لبرال بوده و شخص با تعدد تابعیت از تمام حقوق برخوردار میگردد که یک فرد بومی انگلیس مستفید میگردد باید تذکر داد که هجوم مهاجرین خاصتاً مهاجرین اقتصادی به کشور فرانسه مخصوصاً از افریقای شمالی و ممالک غربی سبب بروز مقاومت در مقابل تعدد تابعیت در بین عوام گردیده اما حکومت فرانسه کدام عکس العمل که موقف فرانسه را در مقابل تعدد تابعیت متاثر بسازد نشان نداده سیاستمداران آنها میگویند: امروز اتباع فرانسه در خارج تابعیت کشورهای دیگر را میگیرند بدون اینکه تابعیت فرانسوی خود را از دست بدهند و مهاجرین تابعیت فرانسه را حاصل میکنند بدون اینکه از آنها تقاضا شود تا ترک تابعیت کشور مادری خود را نمایند.

انکشافات اخیر در افغانستان

در شماره قبلی از موقف حقوقی افغانستان در قبال موضوع تعدد تابعیت مطالبی به نشر رسیده و تذکر داده شده بود که قانون اساسی افغانستان این موضوع یعنی تعین حد برای تعدد تابعیت را در داخل صلاحیت خود دانسته و حدود آنرا معین ساخته. ازینرو موضوع

تعدد تابعیت حل شده تلقی میگردد و دیگر به مرجعی اجازه نمیدهد تا حدود آنرا قیدتر و یا وسیع تر بسازد و اگر مرجعی به چنین اقدام مبادرت ورزد بمعنی تعديل قانون اساسی خواهد بود.

با وجود این صراحة قانون اساسی شورای ملی حین تصویب قانون کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی جمله را در مصوبه این قانون علاوه نموده بودند که مطابق آن برای اعضای این کمیسیون شرط داشتن یک تابعیت را الزامی قرار داده و ضمناً صلاحیت تفسیر قانون اساسی را به کمیسیون فوق محول کرده بودند

رئیس جمهور افغانستان مطابق به صلاحیتی که قانون اساسی به وی داده، این مصوبه را به ستره محکمه عرض مطابق آن به قانون اساسی، رجعت دادند. ستره محکمه افغانستان که آخرین مرجع حل منازعات و تصمیم گیری است هر دو متن اضافه کرده در مسوده اصلی را خلاف قانون اساسی دانسته و موقف حقوقی افغانستان را در مقابل دو مسئله فوق به طور قطعی و دائمی حل نمودند که در جریده رسمی طرز العمل نافذ انعکاس داده شد
متاسفانه شورای ملی غافل از رویه قبول شده قبلی و قانون نافذه کشور باز هم حین تصویب طرح استخدام کارکنان دپلوماتیک که قرار اطلاع از طرف حکومت تسوید نشده بار دیگر شرط یک تابعیته را در آن تداخل داده اند. اگر چنین مصوبه از طرف رئیس دولت توشیح شود تناقض صریح در قوانین نافذه بوجود می آید

برای جلوگیری از تشیت حقوقی و رفع تناقص در قوانین رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان نباید این مصوبه را تو شیخ کنند آنرا بمنظور دریافت مطابقت آن با قانون اساسی به ستره محکمه جمهوری اسلامی افغانستان رجعت دهند تا موقف حقوقی افغانستان در مقابل تعدد تابعیت که قبلأً قطعیت پیدا کرده و بر اساس آن مسوده قانون جدید تابعیت بنیاد یافته، به تشیت و تناقض مواجه نگردد

حقوق زن از دیدگاه اسلام

نوشته: داکتر عبدالله مبروك النجار

ترجمه: داکتر عبدالرؤوف حنیف هروی

اسلام به حقوق زن اهتمام شایان از خود نشان داده که هیچ دین، تمدن، فرهنگ و قانونی تاکنون به این سطح نرسیده و هرگز نخواهد رسید.

اسلام از آنچه زن خواهان بدست آوردن آن بوده پا فراتر گذاشته و بیشتر از خواسته ها و آرزوهای زن، آنرا برایش به ارمغان آورده است، البته این اهتمام شایان و برآوردن همه خواسته ها و نیازمندی های زن و تامین حقوق کامل آن بی اساس نبوده و از خلا بوجود نیامده است ، بلکه بازتاب دهنده اهمیت نقش زن در زندگی وارج گذاشتن به رسالت سترگ زن در جامعه بشری است ، زیرا نقش زن منحصر به مادر شدن و آوردن اولاد صالح برای جامعه و تربیه آنان براساس اخلاق نیکو و با ارزش های فضیلت نبوده به اضافه آن زن یک موجود است که تربیه و پرورش نسل قوی، باورمند و مؤمن را بدوش داشته و از آن دریچه وارد دنیا می شود؛ تا امانت پروردگار بزرگ را که عبارت از خلافت خدا در روی زمین برای حصول معرفت ، پرستش خدا و آبادانی زمین است ، با این وظیفه بزرگ مسؤولیت ایمانی و میهنه اش را با راستی و صداقت و با شیوه ای جدی بر عهده میگیرد و با دیگران در ساختار آینده با سعادت بشری سهیم می شود.

اگر نقش زن به زندگی منحصر به این وظیفه با ارزش باشد همین سبب بسنده است تا در جامعه خودش درخور هر نوع اهتمام ، قدردانی و ستایش باشد؛ چون کافی است که زن از این ناحیه با مردان جامعه برای بشریت آنچه را تقدیم می کند که مردان به تنها خود

از انجام آن عاجز و ناتوان اند و زن با این نقش اساسی و کلیدی در جامعه در راه حل بسیاری از مشکلات جامعه با مردان شریک، همکار، همنوا و همسو است و از طریق همکاری و هماهنگی با مردان نقش عمده و سازنده ای را در راه ثبات و استقرار زندگی، پیشرفت و ترقی جامعه ایفاء می کند چه این کار در داخل خانه و چارچوب خانواده باشد یا در چوکات کار های عمومی که منافع عامه جامعه را در نظر بگیرد و کاری را انتخاب کند که مناسب به طبیعت و سرشت او باشد، پس زن میتواند که منحیث کارفرما، کارمند یا کارگر در عرصه های مختلف زندگی که شائسته مقام یک زن باشد با در نظر داشت نفس مهم و اساسی اجتماعی اش در راه امداد رسانی جامعه به اولاد های صالح اعم از پسر و دختر که آینده سازان جامعه اند مناسب باشد و انتخاب کار مناسب در حقیقت پایه و اساس پیشرفت و ترقی جامعه خواهد بود.

پس چنین نقشی در هر دین، فرهنگ، تمدن و قانون باید حائز اهمیت باشد پس مقام زن را از دیدگاه اسلام چه فکر میکنیم به دین که به حفظ اساسات زندگی بشر این همه اهمیت را قائل بوده و در اصل برای انسان وبهبدی زندگی بشریت نازل گردیده است و منافع مردم را به بهترین وجه رعایت نموده و تمام نیازمندی های او را که سزاوار انسانیت است برآورده ساخته است، از اینجا است که اهتمام اسلام به زن واضح و روشن بوده واز نقش زن در جامعه قدردانی و ستائش کرده است و حقوقش را حفظ نموده و شیوه های توسعه حقوق زنان را فراهم ساخته است و آنرا به راه زندگی با فضیلت و آبرومندانه رهند ساخته است.

بهترین دلیل این اهتمام شایان اسلام به زن و اقتضای زندگی زنان است که قرآن کریم مهمترین عقد و پیمان که به بهبدی زندگی زن ارتباط می گیرد و مصدر به دست آوردن بسیاری از حقوق مالی، اجتماعی، شخصی و انسانی زن می شود به عنوان پیمان ناگسستنی نام گرفته است و این عقد عبارت است از پیمان ازدواج که اساس و بنیاد رابطه آن را با مرد

تشکیل می دهد ، قرآن کریم آن را میثاق غلیظ یا پیمان ناگسستنی غلیظ نام گرفته است ، خداوند متعال در این مورد می فرماید: " مِيثَاقًا غَلِيظًا" (۱)

و اسلام نخواسته است که نام عادی را بر نکاح بگذارد که عبارت از عقد ازدواج یا نکاح است و این ویژگی در نام گذاری مصدر حقوق زن و شوهر بیانگر اهمیت خاص حقوق زن بوده و ناشی از این عقد و پیمان یا قرارداد زندگی مشترک زن و مرد را استحکام بخشیده که این پیمان بازتاب دهنده اهمیت نقش زن در زندگی خانوادگی اجتماعی بطور عموم است.

پورودگار متعال در این آیت شریفه فوق الذکر عقد نکاح را که سبب ثبوت حق برای زنان است بنام پیمان محکم یاد کرده که خود بیانگر اهمیت چنین حقی است که اسلام آنرا برای زن اعطا کرده است و این آیت شریفه در عین حال از حق زن واز آنچه آنرا به عنوان مهر قبض کرده است متذکر شده که شوهر به هیچ صورت حق ندارد که آن مال (مهر) را مسترد کند حتی اگر میان زن و شوهر جدائی ایجاد شود یا ازدواج شان به طلاق بگراید. آیت فوق الذکر یکی از حقوق مالی زن را نیز متضمن بوده در صورتیکه طلاق واقع شود.

بدون شک آیات و احادیث زیادی وجود دارد که تمام ابعاد و جوانب زندگی زن را دربرگرفته که در این بحث بطور مسلسل به آن خواهیم پرداخت.
 آری حقوق زن در اسلام متعدد و گوناگون است که تمام عرصه های زندگی را فرا میگیرد و در عصر حاضر در قوانین و کنوانسیون های بین المللی منحیث حقوق بشر از آن نام گرفته شده است.

همچنین برای زن حقوق شخصی یا حقوق خاص بر اساس رابطه وی با مردی به عقد ازدواج شرعی اعطا کرده است، و این حقوق چند بعدی و متنوع بوده تمام ابعاد و جوانب زندگی زن را در بر میگیرد و همه این حقوق، یک قاعده را اصالت می بخشد که زن منحیث

^۱- آیت های ۲۰ و ۲۱ از سوره نساء

مادر، همسر، خواهر ، دختر ، خاله و عمه باید با وی با عدالت و احسان رفتار شود و برای حفاظت و نگهداری از آن، تمام ابعاد مادی و معنوی او مد نظر گرفته شود.

در این پژوهش در دو بخش بر تمام انواع حقوق زن در اسلام پرتو اندخته خواهد شد.

بخش اول: حقوق عامه زن در اسلام

بخش دوم: حقوق خاصه زن در اسلام

بخش اول: حقوق عامه زن در اسلام

این بخش از حقوق زن در اسلام شامل حق زن در زندگی ، حق زن در مساوات و برابری با مرد ، حق وی در آزادی عقیده ، حق وی در تعلیم و تربیه ، حق وی در کار و وظیفه ، و حق وی در اشتراک در زمینه های مختلف زندگی عامه در جامعه و حق وی در اهتمام به صحت و بهداشت و امنیت وغیره حقوق می باشد.

هر یکی از این حقوق را در این بحث بطور جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد:

باب اول : حقوق زن در زندگی و شیوه های حمایت اسلام از این حقوق

حق زندگی از مهمترین حقوق است که برای انسان (چه مذکر باشد یا مؤنث) ثابت شده است از بزرگترین حقوق به طور مطلق به شمار میرود، و زن منحیت یک انسان همچون مرد ، بحیث انسان کامل از این حق برخورداربوده و اسلام حمایت کامل را برایش فراهم نموده است نص قرآن کریم بر حمایت از حق زن در زندگی صراحة دارد ؛ خداوند متعال در سوره نحل می فرماید: " وَإِذَا بُشِّرَ أَخْدُهُمْ بِالْأَنْشَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيْمُسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدْسُسُهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ " (۲)

يعنى: وهنگامی که به یکی از آنها بشارت دهنده که دختر نصیب تو شده (از فرط ناراحتی) چهره او سیاه میشود و به شدت خشمگین میگردد به خاطر بشارت بدی که به او داده شده از قوم و قبیله خود پنهان میشود (و نمیداند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگه دارد یا (زnde) در خاک پنهانش کند آگاه باشید که بد حکم می کنند.

^۲- آیت های ۵۸ و ۵۹ از سوره مبارکه نحل

علاوه بر آن دین مبین اسلام ، کسانی که در دوران جاهلیت عرب و دیگر کسانی که زنان را از حق زندگی محروم می ساختند و بعضی آنان را زنده به گور میکردند ، مورد مذمت و نکوهش قرار داده است، بعض از ملت ها و امت های پیشین از وجود زن احساس نگرانی می کردند که شاید وجود زن منجر به فتنه و فساد در جامعه شود یا به علت جنگ های پیغیر که دامنگیر قبائل عرب بوده که مبادا باعث ذلت و خواری آنان شود و روی این ملاحظه به زنده به گور کردن دختران اقدام میکردند. یا اینکه ایشان را زنده می گذاشتند اما از زندگی دور از حقوق معنوی شان ، در حقیقت این چنین زندگی هم که بدون حقوق معنوی باشد مرگ حکمی گفته میشود که انسان از هیچ نوع حقوقی برخوردار نباشد.

زن قبل از اسلام از حقوق مادی و معنوی محروم بود ، میراث نمی برد و نه هم مورد اهتمام و عنایت جامعه قرار داشت بلکه تمام اهتمام و عنایت جامعه بر مردان بود که در نتیجه مرد سالاری به اوج خود رسیده بود.

اسلام برنامه همه جانبه در راه حمایت از حقوق زن در زندگی را مطرح نموده که در این دو فصل این حقوق را مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار خواهیم داد:

فصل اول: پایه های حق زندگی در اسلام

حق زندگی انسان در اسلام بر اساس پایه های بنا شده که ضامن احترام و حفظ و نگهداری او است و هر نوع تجاوز را بر انسان بطور کلی یا جزئی حرام قرار داده و عقوبت مناسب یا کیفری که باعث جلوگیری از جنایت و تجاوز شود نیز وضع کرده است و شامل دو بعد زندگی اعم مادی و معنوی می باشد.

نخست: احترام به وجود مادی حق زندگی

بدون شک قتل یا کشنن خطرناکترین جنایت به حق انسانیت است که نفس انسان را هدف قرار داده و او را از بین میبرد ؛ چون قاتل در حقیقت سلب کنند حق زندگی انسان است^۷ لذا فقهاء اسلام تعریفات را از این نوع جنایت ارائه کردند تا اینکه عقوبت مناسب علیه مرتکب آن وضع شود.

فقهای اسلام جنایت قتل را چنین تعریف کرده اند : قتل عبارت است از ازهاق روح انسان که زندگی اش متحقق باشد با عملیکه توان از بین بردن روح انسان را داشته باشد و این کار را کسی انجام داده باشد که مسؤول اعمال خود باشد.

از این تعریف چنین بر می آید که حق زندگی عام است و همه انسان ها اعم از زن و مرد را در بر می گیرد، و جنایت قتل که علیه زن اجرا میشود مانند جنایت است که علیه مرد صورت می گیرد و این تجاوز علیه انسان مشخص بر اساس عقیده یا دین یا تابعیت صورت نمیگیرد ؛ بلکه این تجاوز علیه نفس انسانی است که خود علامه صنع و خلقت خدای آفریدگار (جل جلاله) است و مورد تکریم تمجید و ستایش خداوند متعال و حمایت بی نهایتش قرار دارد.

نصوص متعددی از قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم وجود دارند که بیانگر احترام به حق زندگی نفس انسانی بطور مطلق است و نهی صریح از تعدی و تجاوز بر نفس بشری وجود دارد خداوند متعال میفرماید: "وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلَنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا" (۳) یعنی: و کسی را که خداوند خونش را حرام قرار داده بجز حق به قتل نرسانید و آن کس که مظلومانه کشته شده برای ولی اش سلطه (حق قصاص) اختصاص دادیم اما در قتل زیاده روی نکنید چرا که انسان را (منحیث انسان) مورد حمایت است.

این آیت کریمه بر این دلالت میکند که خداوند متعال هر نوع اعتداء و تجاوز را بر نفس انسانی که خداوند متعال کشتنش را جز به حق آن، حرام قرار داده است.

دلالت آیت عام است و شامل مرد وزن میشود واژینجا است که فقهای اسلام در این زمینه توافق نظر دارند که دلالت این آیت دلالت عام بوده و بر حرام بودن قتل نفس انسانی صراحت دارد بدون هیچ نوع تفرقه بین مرد و زن هر دو را در بر دارد.

پس کسیکه بدون حق شرعی به قتل برسد این چنین قتل حرام قطعی است و جزای آن اگر عمدى وقصدى باشد قصاص است و در صورت رضائیت اولیای مقتول پرداختن فدیه (دیت) یا عفو نیز روا است^(۴) وپیغمبر خدا صلی الله عليه وسلم می فرماید: اجتنبوا السبع الموبقات ، قيل يا رسول الله وما هن ؟ قال الشرك بالله ، والسحر ، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق ، وأكل مال اليتيم ، وأكل الربا ، والتولى يوم الرحف ، وقدف المحسنات الغافلات المؤمنات) (۵)

يعنى: شما از هفت عمل هلاک کننده اجتناب نمائید : گفته شد اى پیامبر خدا اين اعمال هلاک کننده عبارت از چيست؟ پیامبر خدا صلی الله عليه وسلم پاسخ داده فرمودند:اين اعمال هلاک کننده عبارت اند از : شرك آوردن به خدا ، سحر و جادو، کشتن يك انسان به نا حق، خوردن مال يتيم ، سود خوري، فرار از ميدان جنگ در هنگام نبرد و قذف کردن زنان پاکدامن بي خبر مؤمن.

در اين حدیث حضرت رسول خدا صلی الله عليه وسلم امر کرده است که از قتل نفس که خداوند کشتنش را جز به وجه حق حرام قرار داده است خود داری صورت گيرد و اين فعل را با چند محramات ديگر بنا خطورت آنها در جامعه و در ميان مردم يكجا ساخته که در درجه گناه هاي كبيره ميرسد مانند شرك آوردن به ذات اقدس الهي ، سحر و جادو ، خوردن مال يتيم ، سود خوري (ربا) ، فرار از موقف دفاعي درهنگام جنگ و قذف زنان پاکدامن مؤمن.

حرمت قتل نيز از جمله اين اعمال خطروناک در جامعه آمده است که بيانگر اين حقیقت است که قتل از خطروناکترین اين جرائم است واسلام اين جنایت را تقبیح و نکوهش کرده یا اینکه همه اين اعمال در قبح به يك منزلت قرار داده و به همین سبب است که اسلام اين

^۴ مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۷۶ چاپ دار القرآن الکریم در بیروت.

^۵ اين حدیث را امام بخاری و مسلم روایت کرده اند به کتاب نبل الاوطار از امام صنعاوی ج ۷ ص ۲۵ و شرح السنہ از امام بغوی ج ۹۱ چاپ مجمع بحوث اسلامی مراجعه شود.

اعمال را از خلال حدیث شریف حرام قطعی شمرده است ، از جمله قتل نفس آدمی ، زیرا بنی آدم بنیان و ساخته خدا است کسیکه این بنیان را ویران می سازد خداوند او را لعنت و تفرین کرده است طوریکه در حدیث دیگری پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرموده است: "الآدمی بنیان الرب ملعون من هدمه" (۶) یعنی : آدمی ساختمان بنا شده پروردگار است، ملعون است کسی که ساختمان بنا شده پروردگار را ویران کند.

همچنین دین مبین اسلام هر نوع تجاوز را علیه نفس بشری چه کشتن باشد یا زدن یا جریحدار ساختن حرام قرار داده است.(۷)

دوم : احترام به وجود معنوی زندگی انسان

اسلام طوریکه به زندگی مادی انسان ارزش لامحدود قائل است از زندگی معنوی انسان نیز حمایت میکند ، پس وقتیکه اسلام حق زندگی را به انسان میدهد به حق معنوی او نیز احترام می گذارد.

اسلام برای انسان اجازه نمیدهد که زندگی معنوی همنوع خود را خدشه دار سازد، از اینجا است که اسلام دشنام دادن، قذف و هر آنچه را که شرف و آبروی و حیثیت انسان را خدشه دار سازد حرام قرار داده ، بطور مثال یاد آوری از یک انسان در غیابش و متصف ساختنش به صفاتیکه آنها را دوست نداشته باشد یا غیبت کردن از او به صفاتیکه او نمیخواهد در برابر مردم به او گفته شود، خداوند متعال در این مورد چنین میفرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظُّنُنِ إِنَّ بَعْضَ الظُّنُنِ إِثْمٌ وَ لَا تَجْسِسُو اَوْ لَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرْهُتُمُوهُ وَأَنْفَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَابُ رَحِيمٌ" (۸)

^۶- تفسیر کبیر از امام فخرالدین رازی ج ۱، ص ۳۳۲. و الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۷۰ چاپ معاهد ازهri.

^۷- حرام عبارت از عمل است که شارع آنرا با دلیل قطعی که در آن هیچ نوع شک و شباهه نباشد منع کرده و مرتکب آن به عقوبت گرفتار میشود بعضی انواع حرام عقوبت دنیوی دارد و برخی هم اخروی و کسی که حرام را حلال می شمارد و حرام قطعی انکار میکند کافر میشود.

^۸- آیت ۱۲ سوره حجرات

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری گمان ها بپرهیزید؛ زیرا بعضی از گمانها گناه است؛ و هر گز (در کار دیگران) (تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرد خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراحت دارید؛ تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و بسیار مهربان است.

و در عین حال پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در این مورد فرموده است: "الغيبة ذكرك أخاك بما يكره. قيل له يا رسول الله: أرأيت ان كان في أخي ما أقول؟ قال صلی الله علیه وسلم : ان كان فيه ما تقول فقد أغتبته و إن لم يكن فيه فقد بهته"^۹). یعنی: غیبت، یاد کردن برادر دینیت است با آنچه او (از بیانش) کراحت دارد، از آن حضرت سؤال شد که ای رسول خدا: آیا به نظر شما اگر درباره برادرم آنچه می گوییم حقیقت داشته باشد، باز هم غیبت است؟ حضرت پیغمبر خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: اگر (آن عیب) در او باشد و (بیان کنی) غیبت او را کرده ای و اگر نباشد به او تهمت زده ای یا بر او دروغ بافتی. و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگری نیز می فرماید: " لا تحاسدوا ولا تناجشووا ولا تبغضوا ولا تدابروا ولا یبع بعضکم على بیع بعض وکونوا عباد الله إخوانا المسلم أخو المسلم لا یظلمه ولا یخذه ولا یکذبه ولا یحقره التقوی هاهنا - ویشیر إلى صدره ثلاث مرات - بحسب امرئ من الشر أن یحقر أخاه المسلم كل المسلم على المسلمين حرام دمه وماله وعرضه"^{۱۰})

یعنی: با یکدیگر حسد نورزید در معامله قیمت روی دست همدیگر نگذارید با همدیگر کینه ورزی نکنید و به همدیگر پشت نگردانید بر خرید و فروش دیگری خرید و فروش نکنید. ای بندگان خدا برادر همدیگر باشید مسلمان برادر مسلمان است هرگز به او ستم نمیکند او

^۹- این حدیث را صناعی در کتابش سبل السلام ج ۴ ص ۳۷۹ روایت کرده و نوشته است که بهتان به معنی دروغ است.

^{۱۰}) این حدیث را امام مسلم در صحیحش و امام ابو داود در سنن اش و امام صناعی در سبل السلام ج ۴ ص ۳۸۳ روایت کرده اند حدیث صحیح است.

را تکذیب نمیکند، او را خار و حقیر نمیشمارد در حالیکه سه بار به سینه اش اشاره نموده فرمود: شرارت یک انسان بسنده است که برادر مسلمان خود را تحقیر کند هر مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است خون، مال و آبرو و حیثیت او برای برادر مسلمانش حرام است. این چنین اسلام زندگی معنوی شخص را بدون در نظرداشت اینکه مرد باشد یا زن مورد حمایت قرار داده حتی از یاد کردن او به کاریا صفتیکه بدش بیآید منع کرده است حتی صفتیکه در او هست اما نمیخواهد که در میان مردم به آن صفت یاد شود.

در عین حال استهzae و تمسخر دیگران، اخلاق زشتی است که خداوند متعال صراحتاً از آن نهی کرده و از تمسخر به نفس انسانی و کاستن ارزش انسان از طریق چشمک پراندن یا لقب گذاشتن منع کرده است و در این مورد پروردگار بزرگ میفرماید: "یا أَئِهَا الَّذِينَ آمَّنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنابِزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُّبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُون".^(۱۱)

يعنى: اى کسانی که ایمان آوردهايد! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از ایشان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگراند!

این چنین اسلام از تمسخر انسان به برادر انسانش یا تمسر کردن زن بخواهرش نهی کرده ونهی در اصل دلالت بر حرمت میکند طوریکه علمای اصول فقهه به آن تاکید می کنند. همچنین از لقب گذاشتن یک انسان که باعث کاستن مقام و منزلتش در میان قومش یا مردم شود منع کرده است؛ زیرا چنین کاری به معنی تحقیر یک انسان است و تحقیر انسان از دیدگاه اسلام حرام است.

^(۱۱) آیت ۱۱ سوره حجرات

این چنین اسلام حق زندگی را با دو بعد مادی و معنوی آن حفظ کرده و مورد حمایت كامل خود قرار داده است.

فصل دوم: وسائل حمایت حق زن در زندگی

شریعت اسلام در راه حمایت حق زندگی برای مرد و زن و برای تمام انسان ها شیوه را بر گزیده که در آن تدبیر و قایوی را مرعات می کند؛ تا از وقوع جنایت بر حق زندگی انسان جلو گیری کند یا دست کم از وقوع آن کاسته شود و جامعه را از شر جنایت ها وجرائم نجات دهد؛ زیرا منطقی است که جلو گیری از وقوع جنایت بهتر از علاج و درمان آثار و نتائج وخیم آن است.

همزمان عقوبات های جدی و قاطعانه مناسب را وضع کرده است تا حق زندگی را از هر نوع تجاوز چه قتل باشد یا کمتر از آن با شیوه های مناسب وشائسته حمایت نماید.

نخست: تدبیر جلوگیری از تجاوز

در این راستا دین مبین اسلام انسان را به راه خیر رهنمود ساخته و حتی از اندیشیدن به جنایت هم باز داشته است، تا زندگی را بر انسان ها خراب نسازد و ترس و وحشت در زندگی مردم رخنه نکند از این جا است که خداوند متعال می فرماید: "مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أُوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَانَمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَخْيَاهَا فَكَانَمَا أَخْيَا النَّاسَ جَمِيعًا" (۱۲)

یعنی: از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را- جز به قصاص، یا [به کیفر] فسادی در زمین- بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است و با کشتن انسان بناحق عرش خدا به لرزو در می‌آید.

همواره اسلام از انسان در جامعه می خواهد که راه اصلاح را به پیش گرفته و روش عالی و مترقبی را با دیگران مراعات کند با در نظر داشت نظم جامعه به حقوق دیگران احترام بگذارد ، از اینجا است که درمان بیماری های اجتماعی را شریعت اسلام تنها به وضع عقوبات و کیفر های دنیوی اقدام نکرده بلکه تلاش کرده است تا اسباب و عوامل کشمکش ونزاع را از میان برداشته و ریشه کن کند و بین کاربرد هر انسان از حقوقش با شیوه های که بر دیگران زیان اور نباشد همانگی ایجاد کند و از بهره برداری از حقش یا استفاده آن بطور ظالمانه، منع کرده است؛ زیرا ظلم با همه انواع آن حرام است و روز قیامت تاریکی است.

بستن دروازه های جرائم

دین مبین اسلام بدیل شرعی را در برابر هر امر غیر قانونی ایجاد نموده است و راه رسیدن را به آن نیز آسان ساخته ، تا به غریزه های فطری انسان که در سرشت هر انسان وجود دارد پاسخ مثبت بدهد و او را از جنایت باز داشته و از راه حلال و قانونی خواهشات او را برآورده سازد، از این جا است که هیچ کاری در اسلام حرام نشده جز اینکه بدیل آنرا از حلال به غرض برآودن نیازمندی های بشری فراهم کرده است، بطور مثال: در مورد تجاوز بر حق زندگی انسان شریعت اسلام قبل از اینکه قتل را حرام قرار دهد و عقوبت یا جزای را بر آن تعیین کند مجموعه از مبادی و پریسیب ها را وضع نموده، که باعث احترام افراد به همدیگر باشد و از جرم و جنایت باز دارد.

دین مبین اسلام به دقیق ترین شیوه برقراری عدالت دعوت کرده است و خواهان ادای حقوق به صاحبان آن شده که این حقوق را با کارکرد و لیاقت خود مستحق شده اند، بدون در نظر داشت دیگر جنبه ها، همچون اصل و نسب و دیگر مسائل تبعیض آمیز.

بدون تردید وقتیکه حقوق هر یکی بطور عادلانه و منصفانه به صاحبان و مستحقین آن بررسد و از حقوق خود استفاده و بهره برداری کنند ، نفس و روانش آرام میگیرد و عوامل خشم و غصب از بین میرود ؛ چون بسا اوقات همین خشم و غصب است که در اثر آن حق تلفی ها بوجود می آید و خود منجر به انتقام جوئی ها میگردد.

وقتیکه انسان مظلوم واقع شود و یا احساس کند که به حق او ستم شده است حتماً از خود واکنش نشان میدهد، از اینجا است که خداوند متعال می فرماید: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنَّ تُؤْذِنَا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعُدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا" (۱۳)

یعنی: همانا خداوند متعال به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش مسترد کنید (واجبات و مکلفیت های دینی را به خدا و حقوق مردم را به مردم)، و چون میان مردم داوری نمایید (در مورد نزاع یا درباره اشخاص و حوادث) عادلانه داوری کنید. حقاً که خداوند متعال شما را به نیکو اندرزی موعظه می کند، همانا خداوند شنو و بیناست.

اسلام پرچم تحقیق عدالت و عدالت خواهی را برافراشته و به عدالت مطلق و بدون قید و شرط دعوت کرده است؛ حتی با دشمن راه عدالت را به پیش گرفته است بد دیدن یک شخص یا گروه نباید مانع عدالت با او شود، پروردگار بزرگ در این زمینه می فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُوْنُوا فَوَّا مِنْ بَالْقِسْطِ شُهَدَاءَ اللَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلَا تَتَسْبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ" (۱۴)

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، (در همه امورتان) به کمال و دوام قیام کننده به عدل و گواهی دهنده برای خدا باشید هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر یا نزدیکان تان باشد، اگر (هر یک از طرفین دعوی) توانگر یا فقیر باشد (شما به لحاظ حال آنها بر خلاف واقع گواهی ندهید، زیرا) خداوند به (رعایت حال) آنها سزاوارتر است، پس پیروی از هوای نفس نکنید تا از حق عدول نمایید. و اگر زبان (به سوی باطل) پیچید یا (از گواهی) روی برتابید همانا خداوند همواره به آنچه عمل می کنید آگاه است.

^{۱۳}- آیت ۵۸ از سوره نساء

^{۱۴}- آیت ۱۳۵ از سوره نساء

اینچنین اسلام پیروان خود را به عدالت مطلق دعوت میکند چه آنها را دوست داشته باشیم یا بد ببینیم.

بدون شک تامین عدالت از مهمترین وسائل جلوگیری از تجاوز بر زندگی دیگران شمرده میشود و از اینجا است که اسلام به عنوان یک راه کار وقایوی به تامین عدالت در تمام عرصه های زندگی اهتمام درخور ملاحظه داشته است.

دوم: وسائل حمایت از حق زندگی انسان در اسلام



شیوه یا طریقه شریعت اسلام در راه حفاظت و نگهداری از زندگی منحصر به اتخاذ تدبیر وقائی یا ایراد یک نص بر حرام قرار دادن قتل نبوده بدون اینکه با این نص احترام انسان را ضمیمه نکند؛ پس عقوبت و کیفری را مشخص ساخته است که حمایت نفس انسان را ضمانت کرده است و از تجاوز بر آن جلوگیری می نماید ، و اینجاست که خداوند متعال می فرماید: "وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ" (۱۵) یعنی: ای صاحبان خرد قصاص برای شما مایه حیات (و امنیت) است تا باشد که پرهیز کاری پیشه کنید.

و در مقام دیگر میفرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرُّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عَفَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَإِذَا إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَحْفِيفٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اغْتَدَ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ" (۱۶)



ای کسانی که ایمان آورده اید حکم در مورد کشته شدگان بر شما مقرر شده است آزاد در برابر آزاد، بردہ در برابر بردہ، وزن در برابر زن ، پس اگر کسی از سوی برادر دینی اش چیزی به او بخشیده شده است (و حکم قصاص تبدیل به خوبیها و دیت گردد ولی مقتول) باید از راه پسندیده پیروی کند (وشرایط پرداخت کننده را در نظر بگیرد) و او نیز به نیکی دیت را به ولی مقتول بپردازد و مسامحه نکند این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.

^{۱۵} - سوره بقره آیت ۱۷۹

^{۱۶} - سوره بقره آیت ۱۷۸

عقوبت جدی را که شریعت اسلام به جرم تجاوز بر حق زندگی وضع نموده تجاوز عليه حق زندگی زن را نیز در بر دارد؛ زیرا زن از نگاه نفس بشری مانند مرد است ولذا زن با مرد در سایه حمایتیکه اسلام برای نفس بشری مقرر کرده است بطور مساویانه قرار دارد همچنین اگر تجاوز از طرف زن علیه مرد صورت بگیرد زن از باب مساوات زن با مرد در حمایت احکام اسلام قرار دارد و در صورت وقوع جرم از طرف زن نیز به عقوبت قصاص محکوم میشود.

شریعت اسلام چنین مقرر کرده است اگر مردی علیه زندگی زن تجاوز کند به قصاص محکوم میشود چنانچه اگر زن علیه زندگی مرد تجاوز یا تعدی نماید به قصاص محکوم میشود.

عموم این فرموده خداوند متعال بر مساوات در عقوبت میان مرد و زن دلالت صریح دارد:

"وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأنفَ بِالأنفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَالسِّنَ بِالسِّنِ وَالجُرُوحَ قِصَاصٌ" (۱۷)

يعنى: و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان، و چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان میباشد و زخمها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند.

گرچه حکم این آیت یا مشابه آن در شریعت های پیشین وجود داشته است مگر آنچه در اسلام مقرر است که شریعت پیامبران پیشین برای ما نیز شریعت است تا زمانیکه دلیل نسخ کننده وجود نداشته باشد و یا آن حکم نسخ نشده باشد بلکه نص قرآن کریم بیانگر وجود حکم آن در شریعت اسلام است خداوند متعال میفرماید: "وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَقَّنُونَ" (۱۸) پس حکم این آیت فوق الذکر از شریعت اسلام است که بر

^{۱۷} - آیت ۵۴ سوره مائدہ

^{۱۸} - سوره بقره آیت ۱۷۹



اساس آن در امور قضائی حکم میکند (۱۹) بنابرآن احکامیکه شریعت اسلام به منظور حمایت از حق زندگی طرح کرده است شامل مرد و زن است و هر آنچه که ضامن سلامتی زندگی باشد و هر نوع تجاوز علیه زن از قبیل کشتن یا لت و کوب کردن را منع کرده است. کسی که به کتاب های فقه اسلامی (مذاهب مختلف فقهی همچون فقه حنفی ، مالکی ، شافعی ، حنبلی ، ظاهری ، اباضی، شیعه و طبری) مراجعه کند در خواهد یافت که چگونه عقوبات ها و جزاها را شرح کرده و اسباب و عوامل آنرا با شیوه محکم و دقیق که حمایت نفس بشری را برآورده میسازد و تمام نیازمندی های زندگی را برای تمام افراد بشر فراهم میسازد بگونه مفصل بیان کرده است.

مساوات بین مرد و زن در اندازه تعویضات ناشی از قتل

مساوات میان زن و مرد در انسانیت که در قرآن کریم وجود دارد تقاضا میکند که عقوبات ها نیز یکسان باشد هر کسی که علیه شخص دیگر تجاوز کند بدون نظر داشت اینکه مذکور باشد یا مؤنث باید به کیفر اعمال خود برسد که عبارت از قصاص در قتل عمد است و کیفر های دیگری که از جانب خداوند متعال وضع گردیده است کسانی که نفس انسان را بدون وجه حق به قتل میرسانند کیفر شان در روز قیامت عذاب جهنم و باقی ماندن او در آتش دوزخ بطور دائمی توأم با غصب خداوند و لعنت او است.

علاوه بر آن یک نوع دیگر از احکام تجاوز علیه بشر وجود دارد که بیانگر این حقیقت است که اسلام میان زن و مرد مساوات را برقرار کرده است که عبارت از تعویضات مادی است که بنام دیت یاد میشود ، احکام شریعت اسلام در پرداخت دیت میان زن و مرد در مقدار و اندازه دیت و اصل فرضیت دیت برابری را برقرار کرده است در این راستا خداوند متعال میفرماید: **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلا خَطًّا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطًّا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ**

^{۱۹}- نیل الاوطار تالیف امام شوکانی

وَدِيَةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدِّقُوا " ۲۰ به هیچ فرد مومن مجاز نیست که مومنی را به قتل برساند مگر این که این کار از روی خطا و اشتباه باشد و اگر کسی مؤمنی را از روی خطا به قتل برساند باید یک برده مومن را آزاد کند و خونبها ای او را به اولیای او پردازد مگر اینکه آنها خونبها یا دیت را برای قاتل ببخشند.

در این آیت شریف خداوند متعال میان اصل فرضیت دیت بین قاتل مرد و قاتل زن فرق را قاتل نشده است گرچه اختلافات فقهی پیرامون مقدار و اندازه دیت مرد وزن وجود دارد، مگر رای راجح فقهی بنابر قوت ادله شرعی و قواعد کلی فقه این است که در دیت مرد وزن مساوات مطرح بوده هیچ نوع فرقی میان آن وجود نداشته باشد و با این مساوات و برابری در دیت میان مرد وزن بیانگر تاکید شریعت اسلام بر حمایت زن است ، طوریکه مرد را از هر نوع قتل و اذیت در حفظ و امان قرار داده است میباشد.

پولیس در آیینه تاریخ و قوانین کشور

»»» قانونپال عبدالقدیر قیومی

پولیس پاسدارترین عنصر جامعه بوده، از عزت، شرف و نوامیس مردم منحیث متعهد به رسالت در استحکام امن و آسایش، وظایف خود را همواره در رویا روئی با آشوب گران و تروریستان با مردانگی و شهامت به دوش می کشد و خونش را در بقای این همه ارزش ها نذرانه میدهد.

این بحث که از منظر قانونی بررسی میگردد، جا دارد تا نخست برعانی و مفاهیم پولیس مکث صورت گیرد و سپس انعکاس آنرا از زوایای تاریخی مشاهده کنیم و ببینیم که در قوانین گذشته و نافذ کشور پولیس چه جایگاهی داشته است.

تعريف پولیس را در فرهنگ معین چنین می یابیم

اداره یا نهاد یکه به منظور تأمین نظم و امنیت کشور ایجاد میگردد در لسان عرب العسس به معانی نگهبان ، گزمه معلومات در مورد افراد مشکوک و در اصطلاحات دری ازین کلمه معنی پاسبان استنباط میشود و پولیس به مفهوم نیروی انتظامی نیزآمده. در فرهنگ فارسی، پولیس شهربان، نظمیه، و محتسب هم معنی گردیده است .

موجودیت پولیس را علما به منظور بقای نظم داخلی و تأمین آرامش عمومی و فردی ضروری دانسته و در همه ادوار زندگی انسان ها، به اشکال مختلف چهره برآفراخته است . کلمه پولیس ریشه یونانی داشته و از دو کلمه (پو) (لیس) مشتق شده که مفهوم آن نگهبان شهرمی باشد.

افلاطون وارسطو در اثار شان پولیس را به مفهوم اساس دولت، استعمال نموده اند.

نماد پولیس در ازمنه باستان !

پولیس سه هزار سال قبل از امروز در مصر قدیم وجود داشته و دارای تشکیلات منظم بوده بعداً در یونان قدیم، امپراطوری روم و سایر ملل تشکیل و انکشاف نمود. در روم آن روزگار پولیس را تبردار نیز می گفتند زیرا مامورین مخصوصی بودند که تبر به دست داشتند و وظیفه پولیس امروزی را انجام میدادند. (۱)

در عصر ساسانی ها شش خاندان معروف رجال دربار که امور کشور را به وراثت اداره می نمودند و منصب قضای دربار به یکی از این دود مان ها تعلق داشت، قاضی را دادور می گفتند که گاهی برخی از وظایف آنرا شخصی بنام آئین بد، اجراء می کرد که غالباً صاحب شرطه تلقی میشد.

در آغاز قرون وسطی پولیس به مفهوم هدف دولت یا دولت استعمال میگردید ولی بعد ها صرف برای آنده دولت های کاربرد یافت که دارای نظم می بودند.

هیوان سنگ سیاح معروف چینی در حدود سال نهم هجری که با (۶۳۰) میلادی مطابق میگردد، حین دیدار از سرزمین آریانا موجودیت قوانین، مجازات، محکمه عادلانه، عدم مجازات جسمانی در آثنای تخلف از اوامر حکومت را به گزارش گرفته از آن بر می آید که برای تحقیق

جرائم و انفاذ قوانین جزا، محکمه و صدور حکم، مرجعی در سازمان اداری آن وقت وجود داشته اما در دوره اسلامی این وظایف به قاضی و صاحب شرطه سپرده شده است. (۲)
پولیس در دوره اسلامی !

ادوار اسلامی شاهد موجودیت پولیس بوده بطوریکه قاضی و شرطه این عهده را داشته اند.

در زمان حضرت محمد (ص) وظیفه نگهبانی شهر را سعد ابن وقار عهده دارو در نظام تشکیلاتی خلفای راشدین پولیس جزء تشکیلات اداری خلافت اسلامی بوده در دوره حضرت ابوبکر صدیق (رض)، عبدالله ابن مسعود نگهبانی شهر را به دوش داشته (۳) حین خلافت حضرت عمر (رض) پولیس بنام صاحب العسس یاد میشده که به منظور تأمین امنیت در شب به شکل گرمه اجرای وظیفه می نمود. حین خلافت حضرت عثمان (رض) نیز پولیس وجود

داشته در عهد حضرت علی کرم الله وجهه پولیس را صاحب الشرطه می گفتند در آن هنگام بزرگان قوم و روسای نیرومند قبایل عرب به این ماموریت برگزیده میشدند تا در قوام امنیت با والی مددگار باشند.(۴)

در جوامع اسلامی شرطه عبارت ازقوه ای بوده که آنرا پولیس می گوئیم، خلیفه و والی در حفظ نظام ، امن داخلی و گرفتاری جانیان وفسدان از آن کار میگرفتند و چون با شرط و التزام بودند وبا علامت مخصوص با آن بر خورد میکردند آنها را شرطه می خواندند. (۵)

در دوره امویان که ابومسلم خراسانی در خراسان حکمرانی داشت پولیس بنام پاسیان یاد گردیده و شخصی بنام ابواسحق خالد بن عثمان آنرا قوماندانی می نموده است .

در زمان خلافت عباسیان اهمیت شرطه به حدی بوده که منصور خلیفه عباسی آنرا از عناصر چهار گانه خلافت می پندشت تا نا توان را از تجاوز توانا نگاه دارد .

آل عباسی همین که نماینده های معتمد خود را به خراسان می فرستادند صاحب شرطه را به عنوان رجال مهم دربار او مقرر می نمودند چنانچه در (۱۷۸) هـ همین که هارون الرشید فضل بن یحیی برمکی را امیر مقرر نمود ابراهیم بن جبرئیل یکی از مشاهیر دربار را به رسم شرطه با او گماشت که در فتح کابل نیز همراهیش بود .

ابومسلم خراسانی در سنّه (۱۲۹) هجری در خندق ماخوان مامورین خود را گماشت ابونصر مالک بن هشام را شرطه و ابواسحق خالد بن عثمان را حرس (گارد) او تعیین کرد.

در آغاز، این مؤسسه تابع دیوان قضا بود زیرا وظیفه تنفیذ احکام قاضی و اقامه حدود را داشت اما پس از آن صاحب شرطه از دیوان قضا منزع و اسقلالیت خود را در تحقیق جرائم بدست آورد که حتی در عصر هشام بن عبدالملک (۱۲۵-۱۵۰) هجری، نظام جدیدی به وجود آمد که یکنفر معتمد هم وظایف شرطه و سرداری لشکر هر دو را ایفا می نمود.

باید گفت که اجرای احکام قضا از وظایف اصلی شرطه بوده این اداره از توابع قضا بشمار می آمده و مؤلف بود کسانی را که از مقررات سرپیچی میکردند کیفر دهد و پیش از اثبات جرم به بررسی قضیه اقدام نماید تا قاضی وظیفه خود را در رسیدگی به جرایم به سهولت انجام و حکم وی به منصه اجرا درآید .



بسیاری حدود اسلامی مانند حد زنا، می گساری و امثال آن به وسیله شرطه اجرا میشد و قاضی صرفاً حکم آنرا صادر می نمود.(۶)

امویان اندلس عباسیان و فاطمیان مصر رسیدگی به جرایم و اجرای حدود را از قاضی گرفته به شرطه واگذار شدند و مقام قاضی را از آن آلودگی ها منزه دانسته امور شرطه را به عمال خاص خود سپردند، در اندلس دو نوع شرطه بزرگ که به امور عامه مردم رسیدگی می نمود و شرطه کوچک که به اوضاع و احوال کارمندان عالی رتبه دولت و نزدیکان آنها می رسید وجود داشت و دست شانرا از تعذی و تجاوز به حقوق مردم کوتاه می ساخت .

رئیس شرطه معمولاً روی تختی در جلو بارگاه سلطان جلوس می نمود و مامورین او در اطراف وی می نشستند و اوامرش را اجرا می نمودند .

مردم اندلس رئیس شرطه را صاحب شهر یا میر شب می نامیدند، در افريقا (تونس) او را حاکم می خواندند و در قلمرو سلاطین رئیس شرطه را والی می گفتند اين اداره که تابعه قضاً بود از زمان امویان بشکل يك اداره مستقل در آمد .(۷)

در عهد سامانیان دیوان صاحب شرطه و رئیس نظامی شبه وزارت داخله امروزی وجود داشته در اين دوره را ه های رفت و آمد از رهزنان به کلی پاک و امنیت در سراسرخراسان و شهر های ماورالنهر حکم فرما بوده به برکت تأمین آمنیت روابط تجاری میان شهر های داخلی رواج کامل داشته و با ممالک خارجی خاصتاً بلغارستان و روسیه به پیمانه وسیع ارتباط قایم بوده است .

در زمانه غزیونان اصطلاح کوتوال معمول و حین حکمرانی تیمور امنیت به حدی تأمین بوده که هر گاه دزدی مالی را می برد غرامت آن بدوش قاضی و رئیس شهر بود . در قرن چهارم هجری صاحب شرطه را کوتوال و مؤسسه پولیس را کوتالی می گفتند که نام محلی پشتون مرکب از کوت به معنی قلعه + وال به معنی شهربار و صاحب قلعه، که این نام سابقه هزار ساله داشته در اين اواخر به قوماندانی امنیه تبدیل گشته است .(۸)

پولیس در ساختار دولتی قرون (۱۸و۱۹) کشور

در اداره دولتی عهد احمد شاه ابدالی و تیمورشاہ، اداره پولیس بنام ضبط بیگی و نسقچی باشی یا آمر قوه امنیه بوده و صد ها نفر نسقچی در تحت اثر قرار داشت، دارنده این منصب سردار اسلام خان فوفلزائی و بعد فضل خان بوده یکنفر بنام شهداد خان به رتبه نسقچی باشی نیز در این اداره نقش خود را داشته است. (۹)

امیر العسس و امین العسس در زبان عرب به معنی آمر و رئیس محافظان شهر آمده و در عهد سدوزائی ها میر شب یا آمر محافظان شهر برآن افزوده شده و مراد از کوتوال حاکم شب و کسیکه به وقت شب از محلات شهر بررسی و نگهداری می کرد این رتبه و حیثیت را داشت و تعداد زیاد افراد مسلح تحت اثر او بود.

نورالعین واقف بیگ تای شاعر معاصر احمدشاه و تیمورشاہ که از راز های رسمی دربار کاملاً واقف بود به معشوق خود این طور گفته بود:

ترا مستی و شب گردی پسند افتاد ماه من

زبانم، لال مترسم گرفتار عسس گردی (۱۰)

در دوره دوم پادشاهی امیردوست محمدخان (۱۸۴۲-۱۸۶۱) عدالت در دو بخش توسط کوتوال و دیگری از جانب محکمه اجرا می گردید، احکام مهم محکمه و کوتوالی را شخص شاه صحه می گذاشتند نظارت از اجرای وظایف مامورین پولیس که مسؤول حفظ نظام و قانون بودند از وظایف قاضی القضاط بود. (۱۱)

در عصر ابوالفتح بهادر امیر شیرعلی خان و امیر محمد یعقوب خان اداره کوتوالی وجود داشت و شخصی بنام زین العابدین در راس آن بوده . که این شخص در جنگ دوم افغان و انگلیس از خود رشدات نشان داده است.

اداره کوتوالی در عهد امیر شیرعلی خان توسط استاداکبر قندهاری اعمار و اما در سال (۱۳۲۷) هـ. ش تخریب و به جای آن تعمیر وزارت مالیه امروزی بناء یافته که موضع مذکور بنام گنبد کوتوالی یا نقاره خانه ورد زبان ها است. (۱۲)

کوتوالی (قوماندانی امنیه و پولیس در دوره امیر عبدالرحمن خان منحیث مخوف ترین اداره بود که اشخاصی مانند میرسلطان خان، مرزا محمد حسین خان برگد و مرزا عبدالروف خان (نائب کوتوال) از کوتوالان مشهور آن وقت بوده اند. امنیت در آن وقت برقرار و کسی جرئت آنرا نداشت تا چیزی را که به سر راه می‌افتد بر دارد مگر انکه سپاهی کوتوالی میرسید. (۱۳)

در دوره امیر حبیب الله خان، اداره پولیس بنام امین نظام مسمی و سردار فتح محمد خان امین العسس از تحصیل کرده گان مکتب حربی (مدرسه سرکاری) عهد امیرشیر علی خان در راس آن قرار داشت در این دوره اداره پولیس بنام کوتوالی نیز یاد می‌شده و قواعد کوتله احوالداران جهت تنظیم آن وضع شد. (۱۴)

پولیس پس از استرداد استقلال

شاه امان الله خان در اوایل سلطنت خود وزارتی را بنام امنیه ایجاد کرد که مرحوم شجاع الدوله امین العسس کابل و منحیث وزیر امنیه در رأس آن قرار داشت. این وزارت امور امنیتی را پیش می‌برد ولی بزودی لغو و جزو وزارت داخله گردید.

نظم‌نامه اساسی دولت علیه افغانستان که به دوره زمام داری شاه امان الله خان منحیث اولین وثیقه ملی درلویه جرگه (۱۳۰۱) شهر جلال آباد به تصویب رسید زیر عنوان حقوق عمومیه تبعه افغانستان، ماده (۱۹) آن چنین مشعر است:

(در افغانستان هر شخص از مال و ملک خودش که در تصرف او باشد، مسئون است)

و در ماده (۲۰) آن آمده است

مسکن و جای هر فرد افغانستان از هر گونه تعرض مسئون است.

گرچه در این نظم‌نامه اساسی صراحةً از پولیس نام برده نشده اما عملاً این مسئونیت را پولیس فراهم می‌نموده است.

در ماده (۳۳) نظام نامه تشکیلات اساسیه افغانستان که به تاریخ (۱۷) جدی ۱۳۰۶ به توشیح شاه امان الله خان رسیده، منتظم گردانیدن قوه انتظامی از وظایف وزارت عدليه بوده

و درجزء هفتم ماده (۳۴) آن، نظارت کردن از تنسيق و تنظيم غند های کوتولی و افراد پوليس ولايات و حسن ايقاي معاملات داخليه شان در دايره نظمات دولت، جزء وظايف وزير عدليه پنداشته شده است.

بنابر ملاحظه مواد (۳۵، ۳۶ و ۳۷) اين نظامنامه، رئيس کوتولی مربوط وزارت عدليه بوده صلاحيت منظوري تقرر آنرا مقام پادشاهي داشته است.

در ماده (۸۸) نظامنامه متذکره تصريح يافته: درموقعی که قوت کوتولی به محافظت امنیت مملکت کافي نباشد، نائب الحكومه به کلان ترين منصب دار فوجی که در ولايت او موجود باشد، مراجعه کند و به قسمیکه به کوتولی قوت الظهر باشد، به قدر لزوم جلب قوه عسکري را میتواند.

ماده (۱۰۸) نظامنامه تشکيلات اساسيه، قوماندان کوتولی را مامور به محافظه امن و آسايش داخل ولايت در تحت امر نائب الحكومه دانسته و رعایت اين اصول را در حکومتی های اعلى، کلان، محلی و علاقه داري ها سفارش نموده است.

مواد (۲۲۷ تا ۲۳۵) نظامنامه تشکيلات اساسيه، مشخصاً وظايف قوه انطباطيه را بيان نموده که اهم آن حفظ امنیت عموميه ، اجرای تحقيقات ابتدائي از مجرمين ، تدارك سپاهيان و منصب داران کوتولی با لوازم شان، ضبط احوالات و تشخيص اشخاص مضر محلی و اجنبي، تشکيل خدمت استخباريه و تنظيم امور بلدی بوده است.

تعليمات نامه تفریق وظايف حكام و مامورین متعلقه آن که در (۲۸) میزان ۱۳۰۲ وضع و در (۲۱) جوزای ۱۳۰۷ با تعديلات جزئی تجدید طبع يافته، زير عنوانين شعبه امنيه و شعبه کوتولی تحت ماده (۱۴) نگاشته که فيصله و مجازات قباحت را قوماندان های کوتولی که از غند مشر تا کندک مشر مقرر هستند، مینمایند. تحقيقات ابتدائيه جنحه و جنایات را قوماندان های کوتولی که از غند مشرالى تولی مشر میباشتند، مینمایند.

و در سال ۱۳۰۵ نظامنامه خدمات فوجی داخلی نيز وضع گردیده است.

به دوره زمام داري امير حبيب الله خان کلکانی به طوری که در فقره (۵) يکی از فرامين وی آمده وعده داشته شده که جان و مال مردم بصورت کل محفوظ و جهت قوام امن و نظام

عامه کوشش بعمل می آید و پولیس بصورت منظم تأسیس میشود چنانچه از طرف شب گزمه صورت میگرفته در این دوره اداره پولیس به هردو نام امنیه و کوتالی یاد شده و سید اغا خان خواجه چاستی سمت قوماندانی امنیه کابل را بدوش داشته است.^(۱۵)

اصول اساسی دولت علیه افغانستان مصوب (۸) عقرب ۱۳۱۰ دوره محمد نادرخان در ماده (۱۶) مسکن و جای هر فرد تعبه افغانستان را از هرگونه تعرض مصنون دانسته که این مسئولیت را پولیس فراهم می نموده است.

در همین دوره، پولیس از وزارت عدیله مجزا و به سطح مدیریت عمومی، جزء تشکیل وزارت امور داخله وانمود و در صفحه (۶۱) عبدالحکیم خان بحیث مدیر آن معرفی و مرحوم طره بازخان به صفت قوماندان کوتالی کابل ایفای وظیفه می کرده و در سالنامه ۱۳۱۱ کابل از ژاندارم نیر یاد آوری و در همین سال لایحه تحقیقات ابتدائی از مجرمین وضع گردیده که تا سال ۱۳۱۹ به همین منوال ادامه و لایحه در مورد اجرآات، نظم و نسق پولیس و ژاندارم، کنترول و احصائیه جرایم، تحقیق، تعقیب و دستگیری مجرمین نافذ و علاوًتاً طوریکه در صفحه (۶۲) سالنامه ۱۳۱۹ انجمن ادبی کابل آمده است اصولنامه شرایط داخل شدن به سلک پولیس، اصولنامه وظیفه و صلاحیت پولیس، اصولنامه ژاندارم و پولیس و لایحه شکار از ترکی به دری ترجمه شده است.

در سال ۱۳۲۰ هـ ش مدیریت عمومی پولیس به سطح ریاست بنام ریاست امنیه ارتقا و طره بازخان از قوماندان های مشهور در رأس آن قرار داشته است.

اولین تعلیم گاه پولیس در سال ۱۳۱۴ هـ ش که در مهتاب قلعه کابل موقعیت داشت به شکل منظم از ترکیب افراد با سواد تشکیل و این پروسه با انکشافی که نمود در سال ۱۳۲۳ سبب ایجاد مکتب ژاندارم و پولیس شده، معلمین مسلکی پولیس المان در کار تدریس با معلمین افغانی همکاری می نمودند که متاسفانه در جریان جنگ جهانی دوم سلسله ارتباط با دولت المان قطع و قرارداد جدیدی در مورد استخدام معلمین مسلکی ژاندارم و پولیس با دولت ترکیه عقد و تا آنکه در سال ۱۳۳۴ مکتب پولیس و ژاندارم به

بنون^حی عالی پولیس ارتقا و در مورد استخدام معلمین مسلکی پولیس با دولت المان
مجدداً عقد قرارداد صورت گرفت. (۱۶)

طوريكه در صفحه (۱۳) سالنامه ۱۳۲۸ کابل به ملاحظه می رسد قوماندانی ژاندارم و
پولیس با یک تشکیل وسیع ایجاد و در ولایات نیز قوماندانی های ژاندارم سرحدی و امنیه
طور جداگانه وجود داشته است .

گرچه در سالنامه های ۱۳۳۲ - ۱۳۳۵ از تشکیل پولیس در چوکات وزارت امور داخله
مطلوبی نیامده اما صرفاً در صفحه (۱۶۹) سالنامه ۱۳۳۵ کابل به وضع تعليماتنامه جدید
مکتب ژاندارم و پولیس که به اساس آن فارغان صنوف نهم به صفات احضاریه به صفت امران و
ضابطان مکتبی ژاندارم و پولیس به کورس اكمال غرض آموختن تحصیلات پولیس و ژاندارم
شامل شده اند اشاره شده . همچنان اسنادی بنام لایحه استخدام افراد و دلگی مشران پولیس
در سال ۱۳۳۰ تعليمات نامه سرحدی در سال ۱۳۳۷ پروژه تفتيش ژاندارم و پولیس و لایحه
دساتير پولیس در سال ۱۳۳۸ وضع گردید .

قانون اساسی سال ۱۳۴۳ افغانستان که به تاریخ (۹) میزان همان سال به توشیح
اعلیحضرت محمد ظاهر شاه رسید، در ماده (۹۴) آن برقراری نظم عامه از وظایف حکومت
شمرده شده که البته تحقق این هدف به مشارکت پولیس صورت میگرفت.

در همین سال اکادمی پولیس نیز تأسیس و قانونی تحت همین نام به جهت تربیة کادر
های مسلکی پولیس وضع گردیده در این اکادمی فراغیری به سه نوع در سطوح لسیانیس ،
بکلوریا و متوسطه جریان داشت که فارغان آن به صفت دوهم خارن ، ساتنواں و دریم
ساتنمن پذیرفته می شدند .

در سال ۱۳۴۵ ترافیک از تشکیل شاروالی ها مجزا و جزء تشکیل وزارت داخله گردیده
در جنب پولیس جایافت . همچنان اسناد تقنیئی دیگری در این دوره جهت تنظیم امور
مربوط به پولیس عرض وجود نمودکه ذیلاً از آن نام می برمی .

- قانون انسداد قاچاق منتشره شماره (۱۵۱) مؤخر ۱۳۴۸/۱۱/۳۰ جریده رسمي .

- مقرئه تنظیم وظایف بورد مرکزی محاسب منشره شماره (۱۸۳) مؤخر ۱۳۵۰/۱/۳۱

- قانون پولیس منتشره شماره (۲۳۱) مؤرخ ۱۳۵۱/۱۲/۱۵ جريده رسمي .
 - مقرره مدیریت جنائی مرکزی و آمریت جنائی منتشره شماره (۲۶۰) مؤرخ ۱۳۵۲/۱۰/۲ جريده رسمي .
 - تعليماتنامه تنظیم امور مربوط به ثبیت حدود ، صلاحیت و مسؤولیت وظیفوی پرسونل و شعبات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس .
 - تعليماتنامه وظایف قوماندانی های امنیه .
 - تعليماتنامه وظایف قوماندالی های امنیه و سوالی ها و علاقه داری ها.
 - تعليماتنامه وظایف معاونیت های اداری و ماموریت های پولیس .
 - تعليماتنامه وظایف شعبات قرارگاه های قوماندالی عمومی امنیه .
 - قانون اجرآت جزئی پولیس .
- همچنان قابل یاد آوری است که در سال ۱۳۵۲ مدیریت مبارزه با مواد مخدوش و قاچاق در چوکات مدیریت عمومی جنایی مرکزی ایجاد شد.
- قانون استخدام ، ترفیع و تقاعد پولیس و ژاندارم منتشره جريدة رسمي شماره (۲۵۳) مؤرخ ۱۳۵۲/۷/۲۸ در (۶) فصل و (۱۰۳) ماده شرایط شمول در مکاتب پولیس و ژاندارم ، حقوق و امتیازات معاش و ضمایم ، البسه ، اعاسه ، اباته ، رخصتی های قانونی ، تقاعد ، حالت تبدیلی ، فوت و احکام تأدیبی در آن پیش بینی گردید.
 - قانون ترافیک جاده منتشره شماره (۲۶۱) مؤرخ ۱۳۵۲/۱۰/۲۵ جريده رسمي .
 - قانون پولیس و ژاندارم منتشره شماره (۲۶۲) مؤرخ ۱۳۵۲/۱۰/۲۹ جريده رسمي .
 - فرمان صدارت عظمی در مورد مقررات مدیریت جنایی مرکزی و آمریت جنایی منتشره شماره (۲۶۰) مؤرخ ۱۳۵۲/۲۰ جدی سال جريده رسمي .
 - مقرره تأدیب پولیس منتشره شماره (۲۶۹) سال ۱۳۵۳ جريده رسمي .
 - قانون تأدیب پولیس منتشره شماره (۳۲۴) مؤرخ ۱۳۵۴/۱۱/۱۵ جريده رسمي وضع و انفاذ یافت .

ماده (۱۰۶) قانون اساسی مصوب (۵) حوت ۱۳۵۵ دوره ریاست جمهوری مرحوم محمد داود خان کشف جرایم را به پولیس سفارش و جایگاه آن برای نخستین بار در مستوای قانون اساسی تبلور یافت و در همین دوره فارغان در رشته های کمیساری نسوان ، کمیساری ذکورو ساتنمنان در سطح متوسطه و بکلوریا به جامعه تقدیم گردید .

در سال ۱۳۵۸ کلمه پولیس به خارندوی تغییرنام یافت در حالیکه این تغییر اسم ، نامنوس بوده زیرا انجمن کشافان نهاد دیگری بود که در ۲۳ میزان ۱۳۱۰ هـ با داشتن اصولنامه (۱۰) ماده ای به هدف خدمتگذاری به بنی نوع، وفاداری به شاه ، آمران، والدین ، خصایص مهربانی به حیوانات ، حلم ، صبر ، استقامت و رعایت جنبه های اقتصادی تحت نظر وزارت معارف ایجاد و به دو بخش بای سکوت به سرپرستی شهزاده محمد ظاهر خان (بعد پادشاه افغانستان) و شیر بچه ها به سرپرستی سردار زلمی محمود غازی فعالیت می نموده که بعداً به خارندوی تغییر نام داده حالت بای سکوت را شیگنوال و شیر بچه ها را زمرک می گویند.(۱۷)

اصول اساسی مصوب (۲۵) حمل ۱۳۵۹ شورای انقلابی وقت، قواهی مسلح و خارندوی (پولیس) را به دفاع از استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور و داشته، دولت مکلف گردید تا در استحکام و تقویه این مبانی تدبیر لازم اتخاذ نماید، علاوه‌تا در جزء (۷) ماده (۴۷) این اصول اساسی، اتخاذ تدبیر جهت تأمین امنیت، نظم و آسایش اجتماعی و حفظ حقوق و آزادی های اتباع از صلاحیت شورای وزیران بوده سهم برازنده پولیس در آن مشهود وجہت تنظیم امور مربوط اسناد تقنی آتی در این دوره وضع شد:

- قانون استخدام ، ترفیع و تقاعد خارندوی منتشره شماره (۴۵۹) مؤخر ۱۳۵۹/۵/۳۰

جریده رسمی .

- قانون ترافیک جاده منتشره شماره (۴۸۴) مؤخر ۱۳۶۰/۳/۳۱ جریده رسمی .

- مقرره نظارت دولتی اطفائیه منتشره شماره (۵۱۶) مؤخر ۱۳۶۱/۶/۳۱ جریده رسمی .

- قانون تطبیق مجازات حبس در محاسب منتشره شماره (۵۲۳) مؤخر ۱۳۶۱/۱۰/۱۵

جریده رسمی .

- مقررة اکادمی څارندوی منتشره شماره (۵۴۵) مؤرخ ۱۳۶۲/۹/۱۵ جريده رسمي .
- قانون څارندوی منتشره شماره (۶۲۳) مؤرخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۵ جريده رسمي .
- قانون اساسی مصوب لویه جرگه ماه قوس ۱۳۶۶ که به فرمان شماره (۱) مؤرخ (۹) قوس همان سال توسيط رئيس جمهور وقت توشیح گردید، درجزء (۳) ماده (۱۰۳) آن به تأمین نظم و امنیت عامه و حراست از حقوق و آزادی های اتباع اشاره به عمل آمده ، ضرورت تشریک مساعی پولیس درعملی شدن این مأمول بیشتر محسوس بوده است.
- در (۸) ثور سال ۱۳۷۱ رژیم دست نشانده سقوط و مجاهدین (تنظیم های جهادی) وارد کابل شده حکومت خود را مستقرنمودند .
- اداره پولیس در این دوره هم زمان با سایر ادارات شاهد تغییری بوده چنانچه فرمان شماره (۱۹۴) مؤرخ ۱۳۷۱/۸/۱۲ رئیس دولت اسلامی افغانستان در مورد تعویض مجدد کلمه څارندوی به پولیس و ژاندارم اصدر و این فرمان درشماره (۷۶۶) مؤرخ ۱۳۷۲/۵/۱۶ جريده رسمي به نشر رسید .
- در دوره تسلط طالبان هم اسناد تقنيي ذيل
- فرمان شماره (۳۶۷) مؤرخ ۱۳۷۶/۲/۲۲ مقام امارت در باره تفكیک صلاحیت های کشف و تحقیق منتشره شماره (۷۸۸) مؤرخ ۱۴۲۰/۶/۵ هـ ق جريده رسمي .
- قانون پولیس منتشره شماره (۷۹۳) مؤرخ ۱۴۲۱/۵/۲۰ هـ ق جريده رسمي .
- قانون پولیس منتشره جريده رسمي شماره (۷۹۳) سال ۱۴۲۱ هـ ق در (۵) فصل و (۳۰) ماده نافذ و احکامی در مورد حقوق، وظایف و صلاحیت های اساسی پولیس، جلوگیری از ارتکاب جرایم و سایر تخلفات، تعمیل احکام شرعی و قوانین نافذة کشور در آن وجود داشته و نیز در راستای وظایف و مکلفیت های پولیس، مصوبات شورای وزیران، اوامر و هدایات وزیر امور داخله هم صادر و لوايح در زمينه وقتاً وفتاً وضع گردیده است.
- قانون تطبیق مجازات حبس در محابیس منتشره شماره (۷۹۳) مؤرخ ۱۴۲۱/۵/۲۰ هـ ق جريده رسمي .
- مقررة اکادمی پولیس منتشره شماره (۷۹۳) مؤرخ ۱۴۲۰/۷/۲۰ هـ ق جريده رسمي .

پولیس بعد از ایجاد اداره مؤقت:

در ماه جدی سال ۱۳۸۰ که بنابر تصمیم توافقات بن اداره مؤقت در کشور ایجاد و با
باز سازی ای که در سایر عرصه ها صورت گرفت در ساحة پولیس هم فرمان شماره (۴)
مؤخر ۱۳۸۲/۱/۱۹ رئیس دولت انتقالی افغانستان مبنی بر اصلاحات در قوای پولیس صادر و
به شماره (۸۰۶) مؤخر ۱۳۸۲/۱/۳۱ جریده رسمی نشر شد.

متعاقباً قانون اساسی مصوب لویه جرگه مؤخر (۱۴) جدی سال ۱۳۸۲ افغانستان طی
فرمان تاریخی (۶) دلو همان سال، رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان آنرا توشیح و
منحیث وثیقه ملی کشور نافذ گردید ماده (۵) آن تأمین امنیت را از وظایف اساسی دولت
دانسته که تحقق این امر با سهم گیری پولیس ممکن میگردد همچنان ماده (۱۳۴) این
قانون اساسی مشعر است: کشف جرایم توسط پولیس و تحقیق جرایم و اقامه دعوا علیه
متهم در محکمه از طرف ځارنوال مطابق به احکام قانون صورت میگیرد با این حکم گویا
وظیفه پولیس در سطح قانون اساسی مسجل و علاوهً باید متذکر شد که در سال
۲۰۰۳ میلادی (۱۳۸۴) شمسی، افغانستان یکصد و هشتادمین کشور بوده که عضویت سازمان
انترپول (پولیس بین المللی) را حاصل و این ګام بزرگ در جهانی شدن پولیس کشور ما در
خانواده بشری می باشد. (۱۸)

درین دوره اسناد تقنینى ذیل مرتبط به پولیس انفاذ یافت :

- قانون پولیس منتشره شماره (۸۶۲) مؤرخ ۱۳۸۴/۶/۳۱ جریده رسمی .
- قانون سلاح ناریه، مهامات و مواد منفلقه منتشره شماره (۸۵۵) مؤرخ ۱۳۸۴/۳/۳ جریده رسمی .

قانون پولیس منتشره شماره (۹۹۴) مؤرخ ۱۳۸۸/۶/۵ جریده رسمی که به اساس احکام مندرج ماده (۵۶) ماده (۳) جزء (۷۵) و ماده (۱۳۴) قانون اساسی افغانستان به داخل (۴) فصل و (۳۴) ماده وضع گردیده احکامی را در مورد وظایف و ساحة فعالیت پولیس، اقدامات پولیس حین کشف جرم شامل موارد توسل به اقدام، ابلاغ و اخطار، جلب و احضار و تحت نظارت قراردادن اشخاص، تلاشی اشخاص، اشیاء و منزل، استفاده از وسایل مجبره، حالات استعمال سلاح، حالات ممنوعیت استعمال سلاح علیه اطفال، چگونگی استعمال سلاح علیه جمعیت، منع گشت و گذار اشخاص در محلات و یک سلسله مطالب دیگر در آن مشخص گردیده است، قابل یاد آوریست که این قانون را شورای ملی طی مصوبه شماره (۱۳۹) مؤرخ ۱۳۸۸/۲/۲۸ تصویب نموده به موجب احکام همین قانون و به منظور تحقق موارد فوق قوماندانان و مسئولین ارشد وزارت امور داخله عمده دارای وظایف سنگین ذیل می باشد :

- ۱- تأمین و حفظ نظم عامه و امن عامه .

نظم عامه و امن عامه که در متون قانونی و حقوقی همیشه متصل با هم استعمال میشود .
نظم عامه را عبارت از آرامش روحی و روانی افراد جامعه دانسته که در چوکات قوانین نافذه کشور توسط پولیس تأمین میشود .

امن عامه، حالت مقیده است که در آن نظم حقوقی دولتها، آزادی های قانونی افراد و سلامت جسمی و مالی اشخاص حقیقی و حکمی ساکن در یک اجتماع، توسط پولیس تأمین و حفظ می گردد .

۲- تعمیل احکام و فیصله های قطعی و نهائی محاکم مطابق به احکام قانون .

۳- تأمین امنیت فرد و اجتماع و حراست از حقوق و آزادی های قانونی آنها .

۴- اتخاذ تدابیر وقایوی جهت جلوگیری از وقوع جرایم .

- ۵- کشف به موقع جرایم و گرفتاری مظنونین و مرتکبین مطابق احکام قانون .
- ۶- کشف جرایم و جلوگیری از وقوع جرم .
- ۷- حفظ و نگهداشت شواهد، دلایل و مدارک جرمی .
- ۸- دستگیری مظنونین و مرتکبین و جلوگیری از فرار و مخفی شدن آنها طبق قانون .
- ۹- اجرای وظایف به نحوی که سبب تشخیص، کشف و دریافت مسلکی جرایم شود.
- ۱۰- محافظت از ملکیت و دارایی های دولتی و خصوصی، مؤسسات و سازمانهای داخلی و خارجی و بین المللی .
- ۱۱- همکاری با ادارات دولتی در پیشبرد وظایف آنها در حدود صلاحیت مطابق به احکام قانون.
- ۱۲- تنظیم امور ترافیکی مطابق احکام قانون .
- ۱۳- اتخاذ تدابیر و اقدامات لازم برای مبارزه با حوادث و حالات غیر مترقبه در همکاری با سایر ارگانهای دولتی .
- ۱۴- کمک و مساعدت لازم به آسیب دیدگان حوادث غیر مترقبه و آفات طبیعی به منظور نجات اشخاص و اموال آنها .
- ۱۵- جلب همکاری عامه در فعالیت های وقاوی مجادلوی .
- ۱۶- تحکیم و مراقبت از سرحدات و اقدام مناسب و ضروری حین وقوع تحرکات مغایر حاکمیت ملی در سرحدات در هماهنگی با وزارت دفاع ملی .
- ۱۷- کنترول از دخول و خروج اشخاص در سرحدات و میدان های هوایی بین المللی کشور مطابق به احکام قانون .
- ۱۸- برقراری و تداوم ارتباط با پولیس کشور های خارجی با نظر داشت معاهدات، حقوقی بین الدول و قواعد انترپول . (پولیس بین المللی).
- ۱۹- جمع آوری سلاح، مهمات و مواد منفجره از اشخاص حقیقی و حکمی و گروپ های غیر مسئول ، صدور جواز حمل سلاح ناریه انفرادی و نظارت از استعمال آن طبق قانون.

۲۰- تأمین امنیت برای گرد همایی ها، اعتصابات وتظاهرات قانونی و مقابله با اغتشاش و بی نظمی .

۲۱- پیش گیری از وقوع حریق و خاموش کردن آن .

۲۲- اجرای امور مربوط به ثبت احوال نفوس و احصائیه حیاتی .

۲۳- تنظیم امور محاسب، توقيف خانه ها و نظارت خانه ها .

البته جزئیات و شرح این وظایف عمدۀ در مقرره ها، لوایح، دستورالعمل ها و دایرکتیف های جداگانه به صورت مشرح توضیح شده است.

قابل یادآوری است شورای ملی دوره (۱۵) به ابتکار خود، به منظور بهبود و آوردن اصلاحات در قوای پولیس، قانون کمیسیون اصلاحات قوای پولیس ملی را تصویب نمود که بدون توشیح رئیس جمهور در شماره (۱۰۳۸) مؤرخ ۲۸ سپتامبر ۱۳۸۹ جریده رسمی به داخل (۵) فصل و (۱۷) ماده نشر و ماده سوم این قانون برای اعضای کمیسیون علاوه بر موقف وظیفوی به حیث افسر بلند رتبه کادری، اوصاف اسلامی ، تقوا، شهرت نیک، آگاهی از ساختار تشکیلاتی ، شناسائی اهداف و استقامت های کاری را لازمه عضو کمیسیون دانسته و به بی طرفی کامل، عدم جانبداری و اجتناب از اعمال تبعیض آمیز و سلیقوی تأکید داشته است اما این قانون ملغی و قانون امور ذاتی پولیس منتشرۀ شماره (۱۰۴۰) مؤرخ ۱۳۸۹/۷/۵ جریده رسمی در (۸) فصل و (۵۹) ماده به جای آن نافذ گردید، درین قانون موضوعات مربوط به شرایط عمومی تقرر و استخدام، صلاحیت تقرر، توظیف سرپرست، تحلیف، تبدیلی ، حقوق امتیازات و وجایب ، معاش امتیازی، حقوق و امتیازات در دوره های تداوی و تحصیل، تحقیق و محکمه، موقف افسران و ساتنمندان (اصلی، خدمتی تحصیل، احتیاط مؤقت) حقوق و امتیازات ووجایب (معاش، سایر امتیازات ، خدمات صحی رایگان، دوره تحصیل ، کرایه و سفریه) رخصتی ها (تفریحی ، فوق العاده ، ولادی ، امتیازی و تشویقی) محاسبۀ رخصتی به ترفیع و تقاعد، موضوع ترفیع ، انفال و استعفی ، تنظیم و پیشینی شده است .

با انفاذ این قانون که از اهمیت به سزایی بر خودار می باشد قانون امور ذاتی افسران قوای مسلح منتشره جریده رسمی شماره (۵۴۸) مؤرخ ۱۳۶۲/۱۰/۳۰ با همه تعديلات و ضمایم آن که طی سال های بعدی در قانون فوق الذکر بعمل آمده ملغی گردیده است.

در بخش مقررها

- مقررہ تنظیم اجرآآت و فعالیت های وزارت امور داخله منتشره شماره (۷۹۳) سال ۱۴۲۱ هـ.ق جریده رسمی در (۳) فصل و (۲۰) ماده احکامی را در مورد تنظیم اجرآآت وزارت امور داخله ، وظایف و صلاحیت ها، با تشکیل و تنظیم این فعالیت ها در بر دارد.

مقررہ اکادمی پولیس وزارت امور داخله منتشره جریده رسمی شماره (۷۹۳) سال ۱۴۲۱ هـ.ق در (۷) فصل و (۶۷) ماده وضع گردیده و روی تنظیم وظایف و فعالیت های اساسی اکادمی پولیس، تشکیل اکادمی، کادر علمی استادان اکادمی پولیس، رتب علمی اعضای کادر علمی اکادمی پولیس، سوق و اداره اکادمی، حقوق و وجایب محصلان اکادمی، امور تدریسی، رهنمودی علمی و تحقیقاتی آن هدایاتی دارد.

- مقررہ قطعات امن و نظم عامه وزارت امور داخله منتشره شماره (۷۹۳) سال ۱۴۲۲ هـ.ق جریده رسمی در (۶) فصل و (۲۴) ماده بخاطر ایجاد، اداره نظم و امن عامه طرز تدریس منسوبین، حقوق و امتیازات، تعلیم و تربیة، سوق و اداره قطعاتمنتظره امن و نظم عامه ، طرزپذیرش و استخدام افسران در قطعاتمنتظره، حقوق و امتیازات منسوبین قطعاتمنتظره، تعلیم و تربیه منسوبین، سوق و اداره قطعاتمنتظره و سایر موارد احکامی را پیشینی نموده است.

- مقررہ نظارت دولتی اطفائیه منتشره شماره (۷۹۳) سال ۱۴۲۱ هـ.ق جریده رسمی در (۳) فصل و (۱۳) ماده در مورد تأمین امنیت اطفائیوی و وقایه از حریق در مناطق پرنفووس، تأسیسات ، ادارات و دیگر پروژه های دولتی مختلط و خصوصی و ملکیت های شخصی، وظایف و مکلفیت های مسئولین نظارت اطفائیه، وظایف و صلاحیت های مقام ذیصلاح

نظرارت اطفائیه، وضع لوایح و طرزالعمل های مربوط به مسایل اطفائیه و سایر موارد احکامی دارد که نقش پولیس نیز در آن مشهود است.

-مقررة نظارت (کنترول) بر مواد که از سرحدات افغانستان حمل و نقل می شود در شماره (۷۹۳) سال ۱۴۲۱-هـ جریده رسمی در (۳) فصل و (۱۳) ماده به نشر رسیده و بخاطر تنظیم وظایف ، صلاحیت ها و طرز اجرای نظارت بر تنظیم وظایف قوای سرحدی مبنی بر اجرای نظارت بر مواد که از سرحدات افغانستان حمل و نقل میشود توأم با صلاحیت ضبط این مواد، همچنان نحوه همکاری سایر ادارات با قوای سرحدی درین مقرره احکامی به ملاحظه میرسد.

امروز پولیس به اشکال اداری ، علمی و قضایی وجود دارد .پولیس اداری و ماموران دفع جرم از قبیل پولیس وزاندارم، پولیس علمی محتاج به مطالعه وسایلی است برای شناسایی و دستگیری مجرمان و پولیس قضایی ماموران تفتیش و کشف جرایم و اقدامات راجع به جلوگیری متهم که تشویش فرار وینهان شدن آنها متصور می باشد این ماموران، ضابطین دادگستری نیز نامیده شده اند.

همچنان پولیس، به پولیس امنی، پولیس جنایی و پولیس اداری نیزانقسام یافته که هدف از همه انواع آن جلوگیری از تهدید نظام اجتماعی، کشانیدن اشخاص اخلال گر به دادگاه و حفاظت از خطرات حقوقی و اقتصادی جامعه می باشد.

از دید تشکیلاتی باید گفت که بعد از (۶) جدی سال ۱۳۵۸ این اداره در چوکات معینیت در آمده پس از سال ۱۳۶۹ به معاونیت اول وزارت داخله مسمی و در سال ۱۳۷۱ باری هم در راس اداره پولیس، قوماندانی عمومی پولیس و وزاندارم قرار گرفت ولی از سال ۱۳۸۸ به بعد به معینیت ارشد امور امنیتی تغیر نام داد که تا کنون ادامه دارد.(۱۸)

بی مورد نیست یاد آوری گردد که مجله پولیس بدوأ در سال ۱۳۴۹ هـ ش بشكل سه ماهه (فصل نامه) به زبان های دری و پشتون (۴۵) صفحه به چاپ رسید که صاحب امتیاز آن قوماندانی عمومی امنیه بوده این مجله در سال ۱۳۵۳ به اکادمی پولیس تعلق گرف. که مدیر مسئول آن محمد ایوب اصیل بود. هدف نشراتی مجله را نشر مطالب و واقعات

جنایی انکشاف پولیس در افغانستان و رویداد های پولیسی تشکیل میداد در(۷) ثور سال ۱۳۵۷ نشر آن قطع گردید.(۱۹)

در سال ۱۳۶۲ این مجله بنام خارندوی دو باره به نشر آغاز و به دوره زمامداری مجاهدین بار دیگر نام پولیس را باز یافت که تا کنون نشر آن ادامه دارد

با چشم اندازی از سیمای پولیس در لابلای تاریخ کهن سال و معاصر این سرزمین و جایگاه آن در اسناد تقینی نافذ، دیدیم که این اداره چه فراز و فرود های را به عقب زده و اکنون موقف آن در و رای قوانین چیست؟ بنابراین باور داشت که نهاد پولیس وظایف آن بس خطیر و در خور اهمیت بوده انجام این وظیفه سنگین که به مثابه رهبری جامعه می باشد، لازمه متأنث، خویشن داری، تربیت سالم، مورال عالی، فداکاری ، صداقت و جدیت است که نمی توان از سر این فکتورها به ساده گی گذشت و این وظیفه را به عناصر فاقد اهلیت تربیت سالم وغيرمعهد سپرد .

آرزومندیم پولیس به صفت چشم و چراغ جامعه با توانمندی و وفا داری متعهد به تأمین و تحکیم مبانی صلح وامنیت بوده، وظایف خود را با قداست و پیگیری بهتر انجام دهد و خدمت شایسته را که رستگاری در پیشگاه خدا (ج)،وطن ، وجдан و نصب العین مردم باشد ، بجا آورد

و من الله التوفيق

ماخذ

۱- پولیس علمی نوشته دوکتور مهدی "نجابتی" صفحات (۴۴ - ۳۹).

۲- افغانستان بعد از اسلام نوشته پوهاند عبدالحی "حبیبی" ص (۵۳۱).

۳- مجله پولیس ماه سلطان ۱۳۸۹ ص (۱۷) مقاله خارنپال سید کمال.

۴- افغانستان بعد از اسلام نوشته پوهاند عبدالحی "حبیبی" ص (۵۲۹).

۵- افغانستان بعد از اسلام نوشته پوهاند عبدالحی حبیبی ص (۵۳۱).

۶- افغانستان بعد از اسلام نوشته پوهاند عبدالحی حبیبی ص (۵۳۰).

۷- تاریخ تمدن اسلام نوشته جرجی زیدان ص (۱۹۴).

- ۸- تاریخ غزنیان نوشتۀ ادموند کلیفورد با سورت ترجمۀ حسن انوشه چاپ سال ۱۳۸۵ هـ.
- ۹- اریخ تیمور شاه "درانی" ج (۱) ص (۳۳۹) نوشتۀ عزیزالدین فوفلزائی.
- ۱۰- تاریخ تیمورشاه "درانی" ج (۲) ص (۴۸) نوشتۀ عزیزالدین فوفلزائی.
- ۱۱- برنامه‌رهنمای آگاهی عامه ص (۴۸).
- ۱۲- مجله ژوندون شماره مؤرخ ۲۸ / ۱۳۵۰ هـ ص (۵) مقاله مرحوم نور محمد کهگدای.
- ۱۳- افغانستان در میسر تاریخ نوشتۀ مرحوم میر غلام محمد "غبار" ج (۱) ص (۶۵۲)
- ۱۴- مجله ژوندون شماره (۲۲) عقرب ۱۳۵۰ هـ ص (۱۰) مقاله مرحوم نور محمد کهگدای .
- ۱۵- از عیاری تا امارت نوشتۀ عبدالکشور حکم صفحات (۲۸۹ و ۲۹۶).
- ۱۶- رهنمود تطبیق عدالت جنائی نوشتۀ دوکتور محمد شریف بسیونی ص (۴) سال ۲۰۰۷ میلادی.
- ۱۷- سالنامه ۱۳۱۱ هـ انجمن ادبی کابل ص (۱۱۵).
- ۱۸- روز نامه ملی انس شماره مؤرخ ۷ / اسد ۱۳۸۹ هـ.
- ۱۹- مطبوعات افغانستان از شمس النهار تا جمهوریت نوشتۀ پروفیسور عبدالرسول رهین سال طبع ۱۳۸۶ هـ ص (۴۹۱).

مصالحه مرسله او په حجتنيو لو کي د فقهاء نظرونه

نویشته: ابوصہبیب

ترجمه: فضلی

قسمت دوم

دویم مذهب نه منونکی: ددی مذهب پلويان ظاهريه، شيعه، شافعيان او ابن حاجب دی، دوى په لاندې دلایلو استدلال کوي چې مرسله مصالحو باندې احکام بنا کول درست نه دي:

۱- مرسله مصالح د دوو اعتبارونو ترمینځ په شک کې واقع دي، په یو اعتبار سره ملغا او لغوه ګرځي او په بل اعتبار سره د اعتبار وړ ګنډل شوي دي، له دي امله چې په معتبره مصالحو کې شامل دي اعتبار ورکول کېږي او له دي امله چې په ملغا مصالحو کې شاملېږي نو الغاء لازم ده، داچې دوه احتماله لري نو دليل نه جوريږي او نه هم په هغه سره استدلال نیوں کېږي، حکه چې دلته د مرجح نشتولی دي، او ددی احتمال نلري چې یو اوبل ته پرې ترجیح ورکړل شي، همدا راز اصل د ذمي برات ده، ترڅو پوري چې دليل نه وي راغلي. (۳۱)

۲- که چېږي مصلحت دليل شي نو دا چاره په احکامو کې اختلاف راټو کوي، حکه چې یو شی به د یو له نظره او عقله مصلحت وي او د بل چا له نظره او عقله به هغه مفسده وي، په یو خای کې به یو شی مصلحت او په هغه کې به ګټه وي او په بل خای کې به همدغه شی مفسده او زیان ګنډل کېږي، پس دلته به د حکامو او امراء لپاره د تیري او ظلم دروازې پرانستل شي، پرڅلکو په تیري او ظلم کوي. (۳۲)

داسي هم نه ده چې د هر چاعقل ته به اعتبار ورکول کېږي، بلکې خبره داده چې د اسلامي شريعه فقهاء به راټولېږي او د اسلامي شريعه له روح او مقاصدو سره سم د یوې پیښې په اوه خيرنه کوي او داسي حکم به ورته را وباسي چې د شريعه له نصوصو سره په تکر کې نه وي بلکې د امت خير او ګټه به ورپورې تړلې وي.

۳- د مصلحت د حجتوالی نه منونکي دا دليل هم ورآندې کوي، چې که مصالحوته اعتبار ورکړل شي، نو دا د قياس په باب کې داخلېږي، او که معتبر ونه کنبل شي په قياس کې نه شاملېږي، دا درسته خبره نه ده چې خوک داسي دعوا وکړي چې معتبره مصالح شته خو هغه دي په نص او قياس کې شاملې نه وي، خکه چې دا خبره داسي معنا ورکوي چې د اسلامي شريعت نصوص که هغه قرآن کريم ده او که هغه نبوې احاديث دي کامل نه دي او هفو ته د کمبنت او نقص ګونه نيوں کېږي او هیڅ کله داسي نه ده، بلکې د اسلامي شريعت نصوص کامل، شامل او عام دي او په هره زمانه کې د بنده ګانو د پونښتو او رېرو حل کونکي دي.

ابو اسحاق شاطبي په خپل کتاب کې د مرسله مصالح په اړوند خو نظرونه راوضې، هغه وائي: چې په مرسله مصالحو باندي دليل نيوں اتفاقی خبره نه ده، بلکې په دی موضوع کې فقهاء اختلاف لري. (۳۳)

قاضي ابوبکر الباقلاني او ځينې نور اصولين په دی نظر دي چې مرسله مصلحت دليل نه دي، هغه وخت یو شي د اعتبار ور ده چې یو اصل ته ئي استناد وشي.

۲- امام مالک رحمة الله عليه په دی نظر دي چې مرسله مصلحت ته اعتبار ورکوي او پر هغه باندي ئي احکام بنا کړي دي.

۳- امام شافعي رحمة الله عليه او حنفيان په دی نظر دي چې مرسله مصلحت دليل دی که خه هم استناد ئې یو اصل ته نه وي شوی، خو داسي هم نه وي چې د شريعت د ثابتونه اصولو خخه لري او یا هم په تکر کې وي.

۴- امام غزالی په دی باور دي چې که خه هم مصلحت د تحسینياتو او یا تزینياتو په درجه کې واقع شي، تر هغه پوري دليل او حجت نه ګرځې خو تاکل شوي او معین اصل دهغه په اعتبار دلالت وکوي، که د ضرورياتو په درجه کې مصلحت واقع شي په دی شرط دليل دی چې د یو مجتهد اجتهاد نه وي، او که مصلحت د حاجياتو په درجه کې واقع شي اعتبار نه ورکوي خو په شفاء العليل نومې کتاب کې د اعتبار ور ګنې.

دا خبره به مو په ياد وي چې هرخوک په خپل فکر سره یوشی ته مصلحت نه شي ويلای، بلکې خبره داده چې مصلحت باید د شريعت په تله سره وزن شي او بیا ورته مصلحت ويل کیداى شي، له همدي امله د مصلحت لپاره اصولينو ځينې ضوابط تاکلې دي، هغه وخت مصلحت د اعتبار ور ګرځې چې په لاندي ضوابط پوري مقيد او ومنضبط وي.

۱- مصلحت به د شريعت په مقاصدو کې داخل وي:

د شريعت عام مقاصد چې دي هغه د دين، نفس، نسل، عقل او مال ساته ده، نو هر هغه شي چې ددي مقاصدو د ساتني تضمین وکړي، هغه مصلحت او هر هغه شي چې د پنځو شيانو د له مينځه ورلو لامل ګرځي هغه مفسده ده.

۲- د شريعت له نصوصو سره به په تکر کې نه وي: مصلحت به د قرآن کريم او سنت سره په تکر کې نه وي، هیڅ کله جواز نلري چې د شرعی نصوصو مخالفت وشي، شرعی نصوص مونږ ته په دې امر کوي چې په احکامو باندې منګولې ولکو او د اوامر ئي پلې کړو، لکه الله تعالى فرمائی: وان احکم بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم واحذرهم ان يفتتوک عن بعض ما انزل الله اليك) (۳۴)

يعني د دوی په مينځ په هغه شي سره حکم وکړي چې الله تعالى نازل کړي د دوی د باطلو اروزو ګانو پیروی مه کوه، او خان وساته له هغوي خخه هسي نه چې له ځینو هغه خیزونو دی وبنیو چې الله تعالى درته نازل کړي دي) په بل ایت کې راغلي: فان تنازعتم في شيء فردوه إلى الله والرسول) (۳۵) معنی داچې که په کوم شي کې مو اختلاف راغي نو هغه د الله تعالى کتاب او د پیغمبر ستوره (په وراندې کړئ) د مصلحت لپاره دا ضابطه اینسودل شوی چې مصلحت د قرآن کريم مخالف واقع نه شي.

۳- له قیاس سره به معارضه نلري: په حقیقت کې قیاس د مصلحت د ساتني او رعایت لپاره دی، هر قیاس د مصلحت ساته کوي، خو د هر مصلحت ساته اور رعایت قیاس نه دی، پس هر مصلحت چې قیاس نه دی دغور ته مرسله مصالح ویل کېږي، دا هغه مصالح دي چې مجتهد ئي مصالح وکړي او داسي شاهد نلري چې پر هغه قیاس شي او نه هم قرآنی او سنتی دلیل شتون لري چې بر لغوه ئي دلالت وکوي، په اصل کې مرسله مصالح له دلیل خخه مجرد وي تر خو هغه ته ئي استناد وشي، پس هر شي چې مجتهد ئي مصلحت ګنې باید د قیاس سره په تکر کې نه وي.

۴- د اهم مصلحت د تفویت لامل نشي: دا خو له شکه وتلى خبره ده چې اسلامي شريعت د بنده ګانو د مصالحو تضمین کونکي دي، خو مصالح بیلا بیلې درجې لري، اهمیت کې توپیر لري ځینې په ځینو نورو په اهمیت کې قوي او مخکښه دي، تولیز مصالح په فردی مصلحت وراندې او د لوړیتوب حق لري، په ضروري مصالحو کې هم خینې د خینې نورو لپاره قربانېږي لکه جهاد کول، چې په هغه کې نفس وژل کېږي، د نفس ساته له ضروري مصالحو خخه ده، خرنګه چې جهاد د دين د ساتني لپاره مشروع شوی، د دين ساته د نفس له ساتني خخه مهم او وراندې دي، نو ځکه خو جهاد مشروع شوی يا د شرابو خخه د زیاتې لورې او تندي په وخت کې استفاده کول جواز لري، تر خو له هلاکت خخه نجات ومومي، که خه هم د عقل د ساتني لپاره شراب حرام دي، خو د

مختصی په صورت کې خورل جواز لري، ئىكەنچى د نفس ساتنه د عقل تر ساتنى خىخه ورلاندى او مقدم دى، هغه دا چې عقل د نفس تابع دى، يا بىل مثال د اکراه او جىبر په صورت کې د بىل چا مال لە مىنځه ورل جواز لري، كە خە هم د مال ساتنه د ضروري مقاصدو خىخه ده، خو ددى لپاره چې د نفس ساتنه وشي، نفس لە مال خىخه مەهم او مقدم دى، نو د مال تلف او هلاکول جواز لري، پس لە پورته مثالونو خىخه په ڇاگه معلومېرى، چې د ضرورياتو په چولونو کې اهم او مەهم موجود دى، چې په ځېنى حالتو او صورتونو کې يو د بىل قربانېرى.

۵- مصلحت به عمومي او تولنيز وي: داسې بايد ونه شي چې يو خوش د خپل خان او يا د يوې ځانګړې ډلي پوري ئې ګئىه خاص وي، دا مصلحت نه ده، مصلحت به ټولو ته شامل او عمومي بهه لري، ئىكەنچى چې بيا به هر خوش د خپل خان په ګئىه کار کوي او د شخصى ګئىو لپاره به تري کار اخلي.

دا چې د مصلحت له شرطونو خىخه دادى چې د شرعى نصوصو سره مخالف نه وي، ئىكەنچى نص متضمن د مصلحت دى او کومه معارضه او تکر چې رائى هغه به يا په موھوم او يا پرخاص او ځانګړې مصلحت بنا شوي وي، كە چېري د نص او مصلحت ترمینځ معارضه راشى، نو نص به يا قطعى ثبوت او قطعى دلالت وي، چې په دي مورد کې مصلحت باندي عمل کول او هغه دليل نیول د ټولو فقهاء په اتفاق جواز نلري، بلکې په نص باندي عمل کېري لکه د ربا (سود) تحریم چې په قطعى دلالت او قطعى ثبوت نص باندي يې حرمت ثابت شوي، الله تعالى فرمایي: "و احل الله البيع و حرم الربوا".^(۳۶)

ژياره: (الله تعالى سوداګری حلاله کېري او سود (ربا) يې حرمه کېري ده).

دغه راز په بىل ايت کې راغلى "و ان تبتم فلكم رؤوس أموالكم لا تظلمون ولا تظلمونون".^(۳۷)

ژياره: (كە له سود کولو خىخه تاسى توبه و کړئ، پس تاسوته اصل مال دي چې نه به تاسى ظلم کوئ او نه به پرتاسو ظلم کېري).

د ټولو فقهاء په اتفاق د قطعى ثبوت او قطعى الدلالت نص په مقابل کې مصلحت د اعتبار ور نه دى.

کچيرى د مصلحت معارضه له داسې نص سره راشى چې قطعى الدلالت او قطعى ثبوت نه وي په دي مورد کې د اسلامي شريعت پوهان په درې ډلر ويشل شوي دي:

۱- شافعیان او حنبليان دي، چې د نص په موجوديت کې په مصلحت دليل نه نیول کېري، خکه چې اسلامي شريعت له نصوصو او اجماع او يا پر هفو باندي له قیاس کولو خخه عبارت دي، کله چې د مصلحت او نص ترمینځ معارضه راشې په مصلحت باندي اعتماد نه کېري، شافعیان او حنبليان وروسته له نص خخه مرسله مصالحه باندي اعتماد کوي، خو پر دوى باندي دا اعتراضونه واردېږي چې اصحابو کرامو د نص خلاف فنوا ورکړي لکه د زکات له مانعینو سره د ابوبکر صدیق د جنګ او جهاد اعلان، خو نور خوک اسلامي ارکان مات نه کړي، خو د ابوبکر دا چاره د رسول الله له حدیث سره په تکرکې دي: "أُمْرَتُ أَنْ أَقْاتِلَ النَّاسَ حَتَّىٰ يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دَمَاءُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ إِلَّا بِحُقْكِهَا".^(۳۸)



ژباره: (ماته ددي امر شوي چې له مشرکانو سره جنګ وکړم ترڅو لا الله الا الله ووای، کله چې په کلمې توحید باندي اقرار وکړ، نو له ما خخه یې خپلې ويښې او مالونه وسائل مګر د هغې په حق سره).^(۳۹)

دغه راز دا اعتراض هم واردېږي چې حضرت عمر فاروق رضي الله تعالى عنه د زکات مستحقیو خخه مولفه القلوب وویستل، خکه چې اسلام ترقې او اعزاز پیدا کړ، سره له دي چې په قرآن کريم کې مؤلفة القلوب د زکات په مستحقیونکې ګټل شوي، چې دا مصلحت هم له نص سره په تکرکې دي، سره له دي چې ټول فقهاء دا مصلحت مني.

۲- ډله هغه کسان دي چې مصلحت په نص باندي وړاندې کوي او په دوه نظرونو ویشل شوي.^(۴۰)



الف: مالیکیان او حنفیان دي: ددي نظر خاوندان شرعی مصلحتونه چې قطعې او یقینې وي پر ظې نص باندي وړاندې کوي برابره خبره ده چې ظنیت یې په دلالت کې وي او که په ثبوت کې وي، دغه ډله ظې نصوص په قطعې مصلحت سره تخصیصه وي او احاد احادیث چې کله یې له قطعې مصلحت سره معارضه راشې پېږدې، خکه قطعې تر ظنی مخکې وي، دوى په نظر چې مصلحت په ظې نص وړاندې کوي دا معنۍ نه لري، چې په مجرد مصلحت چې بنایي په عقل وي استدلال کوي بلکې د شريعت د کلی قواعدو او اصولو پر بنسټ باندي کوم چې د مصلحت غربتونکې وي دلیل نیسي، لکه د عام مصلحت وړاندیتوب پر خاص مصلحت، دغت او لوی ضرر دفع او د نفس ساتنه چې دغه اصول او قواعدوته شريعت اعتبار ورکړي، او زیات فرعی مسایل د مصلحت له جهته ورباندي بنا دي، د بهه وضاحت لپاره لاندې مثالونه وړاندې کوو.

لومړی: امام مالک (رح) فتوا ورکړی چې که چېږي د مسلمانانو بیت المآل د افلاس سره مخامنځ

شي د عسکرو ضروریات نه شي پوره کولای، نو د مسلمانانو امام دا حق لري چې بلويانو باندې یو
برخه مال لازم کړي خو بیت المآل بلواش شي او د عسکرو ضروریات پوره شي ، د مصلحت وجه
بي داده چې که عادل امام دا کار ونکړي نو د مسلمانانو قوت کمزوری کېږي. (۴۰)

دوهم: امام مالک (رح) دا فتوا ورکړی چې په زخمونوکې د ماشومانو ګواهی یو پر بل باندې جواز
لري، که خه هم په ګواهې کې بلوغ شرط دی. (۴۱)

ب: په مطلقه توګه د مصلحت وړاندیتوب: ددي نظر پلوی نجم الدین طوفی دی، چې د اتمی پېړی
عالم د امامیه شعیه ډلي پوري تراو لري، او په بغداد کې پیدا شوی دي، دی په مطلقه توګه
مصلحت په شرعی نص وړاندې کوي، برابر خبره ده چې نص قطعی وي او که ظني، دغه راز پر
اجماع باندې هم مصلحت وړاندې کوي، دی نص نه تعطیل وي بلکې د بیان او تخصیص له لاري
مصلحت مقدم ګرځوپ او په معاملاتوکې بي د اعتبار وړکښي، او په لاندې دلایلې باندې دلیل نیسي.
لومړی د نصوصو عمومي روحيه د مصلحت غونښته کوي، لکه دا ایت "و لکم فى القصاص حياة يا
اولي الالباب" (۴۲) او دا ایت: "والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما" (۴۳) او دا ایت: "الزانية
والزانى فاجلدوا كل واحد منها مائة جلدة" (۴۴) طوفی وایي چې د قرآن کريم هدایت مصلحت
او مصالحو ته شامل دي.

دوهم دلیل: چې نصوص متعارض او مختلف وي او د مصالحو رعایت او ساتنه اتفاقی خبره ده پس
باید مرسله مصالح دلیل شي او پېروي بي غوره خبره ده.

دریم دلیل: شارع د شریعت له اصولو خنځه مصلحت یو اصل ګرځولی، نو په هر وخت کې باید
وړاندې او دلومړیتوب حق ورکړ شي. (۴۵)

۳- ډله امام غزالی او آمدي دي: دوی مرسله مصلحت د نص په مقابل کې هغه مهال منې او د
مصلحت پر بنست حکم کوي چې کله قطعی ضرورت ورته ولیدل شي، یو ائمې ځانګړې اړتیا او یا
مظنونه او توهمنې مصلحت چې په یوی ځانګړې ډلي پوري تړلې وي د نص په مقابل کې متروک
دي، د بیلګې په توګه د مسلمانانو د هغو بنديانو وژل چې کافران له هغوي خنځه د ډهال په توګه
کېډه اخلي، د هغوي وژل د عام مصلحت له امله جواز لري، چې هغه د مسلمانانو د ټولی ساتنه او د
اسلامي خاوری ساتنه ده، که خه هم د نص پر ضد عمل دی خو د مصلحت پر بنائي وژل روا دي.

(۴۶)

دوی د مفاسدو او مصالحو بدی او گنې په نظر کې نیسی چې په هره خوا کې د مسلمانانو گتېه وي، هغه لوري ته ترجیح ورکوي.

شیعه هم مصلحت ته اعتبار نه ورکوي، دوی وائی چې د مصلحت بنا پر رای باندې وي او دوی هرڅه له خپلو امامانو خخه اخلي کوم چې د دوی په آند معصوم دي، دوی وائی چې کوم استدلال چې اهل سنت د صحابو په عمل باندې کړي دي لکه د زکات له سهمونو خخه د مؤلفه القلوب لغوه کول، په زوره د زکات اخستل، له متعې خخه منعه کول دا هغه خایونه دي، چې د ابوبکر او عمر په حکومت کې عملی شوي او دا حکومتونه مشروع نه دي، نو د هغوى چارې او فيصلې جواز نه لري او نه هم ورباندې استدلال کیدا شي. (۴۷)

داچې شیعه ګان وائی چې په مصلحت دلیل نیول درست نه دي او په رای باندې تلل دي، خو دوی خپلو فقهې اصولو کې د احکامو د اثبات دلایلو په لړ کې یو هم عقل گنې او د اصولو په کتابونو کې راغلي: عقل حجت او دلیل دي، په اجمالي توګه عقل د احکامو د استباط خواک لري، او عقل د یوې فقهې سرچیې په شان دي، هیڅ حکم نشه مګر دا چې د هغه ثبوت په عقل پوري متوقف دي. (۴۸)

په پایله کې دي نتيجي ته رسیرو چې مرسله مصلحت د ټولو فقهاء په نزد د تطبيق ور دي او حجت ګنبل کېږي، په دي شرط چې د نفساني غوبښتو، دشريعت له نصوصو سره تعارض ونلري، مصلحت به عام وي، د لوی او غټه مصلحت د تفویت لامل نه شي، په حاضر وخت کې ډير واقعات او پیښې په معاملاتو کې وینو چې د مرسله مصالحو پر بنا باندې بنا شوي دي.

استاد خلاف وائی: ظاهره خبره داده مرسله مصالحه باندې فقهې احکام بنا کېږي، خکه چې که د مرسله مصالحو دروازه بنده شي نو د فقهې احکامو مخه به ډب شي. (۴۹)

استاد شنقطي وائی: غوره او رینټیا خبره هم داده چې تولو مذاهبو په مرسله مصلحت مصالحو باندې عمل کړي، که خه هم دوی په خپلو کتابونو کې وائی چې مرسله مصلحت حجت او دلیل نه دي (۵۰) خو د هغوى په فتو او اجتهاد کې مونږ ولیدل او ثابته شوه، چې مرسله مصالحه ئي دلیل او حجت ګنبلی، او په دي اړوند د شاهد په توګه خو خو بیلکې د هر مذهب وراندې شوې.

په اوښي وخت کې پر مرسله مصالحو باندې ډير فقهې احکام بنا شوي دي، او زیاتره قوانین چې تصویبې د هغه بنسټ مصالحه جوړوي.

مراجع او مأخذونه:

- ١- عبدالكريم زيدان، المدخل للدراسة الشرعية الاسلامية، الطبعة السادسة عشرة مؤسسة الرساله، بيروت، العام ١٤٢٠هـ، ١٧٠ مخ.
- ٢- محمد ابوزهره، اصول الفقه، ٣٧٠ مخ.
- ٣- سورة المائدۃ، ٣٢ ایت.
- ٤- سورة المائدۃ، ٣٨ ایت.
- ٥- سورة البقرۃ، ١٨٣ ایت.
- ٦- رواه ابن ماجہ، ١٦٧ مخ.
- ٧- مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري، صحيح مسلم، لومری توک باب السهو فی الصلوة، ٦١ مخ.
- ٨- سورة النساء، ٢٩ ایت.
- ٩- سورة النساء، ١١ ایت.
- ١٠- اصول الفقه، ٢٧٩ مخ.
- ١١- أبو حامد محمد بن محمد الغزالی، المستصفی فی علم اصول، مؤسسة الرساله بيروت، البع الاولى ١٤١٧، لومری توک، ٢٨٦ مخ.
- ١٢- محمد سعید رمضان البوطی، ضوابط المصلحة، دار الفكر، الطبعة الاولى ١٤٢٦، ٣٤٢ مخ.
- ١٣- سورة البقرۃ، ١٨٥ ایت.
- ١٤- دكتور وهبة الزحيلي، اصول الفقه الاسلامي، دوهم توک، ٧٦٠-٧٦١ مخونه.
- ١٥- اصول الفقه الاسلامي، دویم توک، ٧٦٣ مخ.
- ١٦- إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الغناطي الشهير بالشاطي، المواقفات، دویم توک، ٢٣٠ مخ.
- ١٧- الحشر، ٢ ایت.
- ١٨- محمد بن عمر بن الحسين الرازی، المحسول فی علم اصول، ٨٢٥-٨٢٢ مخ.
- ١٩- مناسب مطلق: د اصول فقه به اصطلاح کې هغه ظاهري صفت چې مصلحت او يا مفسدي ته مفضی کيږي.
- ٢٠- شهاب الدين أحمد بن إدريس المالكي الشهير بالقرافي، شرح تنقیح الفصول فی علم الأصول، ١٧١ مخ.
- ٢١- بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشي، البحر المحيط، دار الكتب العلمية، ١٥٤ مخ.
- ٢٢- ضوابط المصلحة، ٣٩٠ مخ.
- ٢٣- تحریر، الزنجانی، ١٧٠ مخ.
- ٢٤- البحر المحيط، ٧٩ مخ.

- ٢٥- مصطفى زيد، المصلحة في التشريع الإسلامي، ٤٦ مخ.
- ٢٦- ضوابط المصلحة في الشريعة الإسلامية، ٣٩٦ مخ.
- ٢٧- المصلحة في التشريع الإسلامي، ٤٧ مخ.
- ٢٨- المصلحة في التشريع الإسلامي، ٤٨ مخ.
- ٢٩- مقاصد الشريعة الإسلامية، ٣٤٩ مخ.
- ٣٠- الهدایة، خلورم توك، ١٣٦-١٣٤ مخ.
- ٣١- اصول الفقه الاسلامي، ٧٦١ مخ.
- ٣٢- اصول الفقه ، ٢٨٣ مخ.
- ٣٣- إبراهيم بن موسى بن محمد اللحمي الغناطي الشهير بالشاطبي، الاعتصام، دوهم توك، ١١٢-١١١ مخ.
- ٣٤- المايةدة، ٤٩ ايت.
- ٣٥- النساء، ٥٩ ايت.
- ٣٦- سورة البقرة، ٢٧٥ ايت.
- ٣٧- سورة البقرة، ٢٧٩ ايت.
- ٣٨- رواه ابن ماجه، ٢٨١ مخ.
- ٣٩- اصول الفقه الاسلامي، دوهم توك، ٨٠٢ مخ.
- ٤٠- الاعتصام، ٣٠١ - ٣٠٢ - ٣٠٢ مخونه.
- ٤١- ابوالوليد ابن رشد، بداية المجتهد، دار الفكر دمشق، دوهم توك، ٣٨٤ مخ.
- ٤٢- سورة البقرة، ١٧٩ ايت.
- ٤٣- سورة المائدة، ٣٨ ايت.
- ٤٤- سورة التور، ٢ ايت.
- ٤٥- المصلحة في التشريع الإسلامي، ١١٩ مخ.
- ٤٦- اصول الفقه الاسلامي، دوهم توك، ٨٠٦ مخ.
- ٤٧- سيد احمد مير عبادي، ائمة وعلم اصول، مؤسسه بوستان كتاب، دويم چاپ ١٣٨٧ کال، ١، ٣٠١ مخ.
- ٤٨- ائمة و علم اصول، ٢٧٤، ٢٧٠-٢٧٤ مخونه.
- ٤٩- عبدالوهاب الخالف، علم اصول الفقه، سنة الطبع ١٤٢٣، ٩٩ مخ.
- ٥٠- محمد الامين الشنقيطي، المذكرة في اصول الفقه، مكتبة دار العلوم والحكم، ١٦٣ مخ.

پرسی تطبیقی مهریه زوجه در فقه و حقوق افغانستان

﴿﴿﴿ محمد تقی مناقبی

چکیده

مهر، از مباحث حقوقی مهمی است که به واسطه آن اسلام مرد را مکلف ساخته تا در هنگام ازدواج، حقوق مالی خاصی را نسبت به همسرش تقبل نماید. طبق توافق و کسب رضایت زوجه، در قبال ازدواج، مالی را به او بدهد یا کاری برای او انجام دهد. مهر به صورت معمول در هنگام عقد تعیین می‌شود گرچه ممکن است در مواردی بعد از عقد تعیین گردد. در اندازه مورد توافق مهر شرایط خاصی در نظر گرفته نشده است. مهر با ویژگی‌های که بیان خواهد شد، منحصر در حقوق اسلام برای حمایت از زن در ازدواج است. در اینجا، لزوم، شرایط، اقسام و دیگر مباحث مربوط به مهر مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

لزوم مهر

مهر که در لغت به آن «صدق» و «نحله» نیز گفته می‌شود،^۱ هرچیزی است که مالیت داشته باشد، اعم از عین، منفعت و یا عمل که مرد بر اثر ازدواج ملزم به پرداخت آن به زوجه می‌گردد.^۲ دریکی از مصادر عام فقهی، مهر چنین تعریف شده است:

^۱ - اسماعیل بن حماد، الجوهري، صحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج، ۲، ص ۸۲۱ و محمد بن مكرم، ابن منظور، لسان العرب، ج، ۵، ص ۱۸۴. و نحله، در لسان العرب، ج، ۱۱، ص ۶۵۰.

^۲ - زین الدین بن علی العاملي، الشهید الثاني، شرح اللمعة الدمشقية، ج، ۵، تحقيق: بإشراف السيد محمود الكلاتner، طبع داوری- قم، طبع الاولى ۱۴۱۰ هـ ص ۳۴۱.

«مهر نام مالی است که در عقد ازدواج واجب است برای زوجه در برابر استمتع، وطی به شببه یا نکاح فاسد و امثال آن داده شود».^۳

در قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان مهر چنین تعریف شده است:

«(۱) مهر عبارت از مالی است که مرد به واسطه ازدواج با زن به او می‌پردازد یا عملی است که انجام می‌دهد...»^۴

در قرآن کریم واژه مهر به کار نرفته، اما در مورد وجوب آن، چندین بار با نام‌های دیگر یاد

شده است:

«و مهر همسران تان را به ایشان با خوش‌دلی بدھید و اگر با طیب خاطر خویش چیزی از آن به شما بخشید، آن را گوارا بخورید».^۵

در این آیه، مهر با نام «صدقه» و «تحلہ» به معنای پاداش به کار رفته است. در آیه دیگری از آن به نام «فریضه» یاد شده است:

«اگر قبل از نزدیکی با آنان، خواستید طلاق‌شان دهید و مهری برای ایشان تعیین کرد و بودید، پس نصف آن بر عهده شما است...»^۶

در جای دیگر مهر «اجر» نامیده شده است.^۷

شاید دادن مهر به عنوان حق از سوی زوج به زوجه به خاطر عنایت به تفاوت‌های جسمی و روانی باشد که طبیعت در اختیار این دو جنس از انسان قرار داده است. از این‌رو، در شریعت اسلام و برخی شرایع گذشته، برای تعدیل روابط زن و مرد و ریشه دار ساختن پیوند زندگی خانوادگی ایشان، این حق تشریع شده است. اسلام سنت دیرینه مهر را با زدودن رسوم جاهلی از آن، حقی برای زن قرار داد تا مرد بر اثر قوای فیزیکی برتر که نوعاً از

^۳ - عبدالرحمن، الجزیری، الفقه على مذاهب الابعة، بيروت، دار ابن حزم، تک جلدی، ۲۰۱۰م، ص ۸۶۴.

^۴ - قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان، ماده ۱۰۴ بند ۱.

^۵ - النساء، ۴، و آتوا النساء صدقانهن تحلا، فإن طين لكم عن شيء منه، فكلاوه هنينا مرينا.

^۶ - البقرة، ۲۳۷. و إن طلقتموهن من قبل أن تمسوهن، و قد فرضتم لهن فريضة نصف ما فرضتم...

^۷ - النساء، ۲۵. و آتوهين اجرهن بالمعروف...

آن برخوردار می‌باشد، مغدور نشود؛ بلکه هدیه‌ای را به عنوان حق برای جلب رضایت خاطر زوجه آینده خویش و نمادی از حسن نیت خود به او پیشکش نماید.^۸

پرداخت مال در برابر ازدواج تقریباً در تمامی تمدن‌های باستانی وجود داشته است؛ اما این پرداخت‌ها اغلب قیمت دختران محسوب و به پدران آن‌ها داده می‌شد. بنابراین، سهمی که تضمین کننده زندگی شخص زوجه باشد، اصولاً در این پرداخت‌ها وجود نداشت و یا بسیار ناچیز و کمرنگ بود.^۹

اسلام مهر را به عنوان هدیه و تضمین مالی برای زوجه در نظر گرفته است. امروزه برخی از فمینیست‌ها با نوعی منفی نگری، مهریه را بهاء و قیمت می‌شمارند که گویا مرد در برابر لذت جویی به زن می‌دهد، و همسرش را در برابر مبلغی، می‌خرد! از این‌رو آن را تقبیح کرده و خواستار لغو آن هستند.^{۱۰} آنان با گرفتن این امتیاز بزرگ مالی از زن، گویا می‌خواهند حقوق و شخصیت از دست رفته زنان را ارتقا بخشنند!

اما مهر در اسلام بنا به دلایلی، مشروعیت یافته است:

تکریم و احترام به زن، زیرا در فرهنگ اسلام مرد طالب است و زن مطلوب. مرد باید بخشی از ثروت یا عمل خویش را در اختیار او قرار دهد تا راضی به ازدواج گردد، به خلاف فرهنگ ادیان چون هندویسم و ... که زن باید به مرد چیزی بدهد.

ابراز علاقه و دوستی شوهر نسبت به زوجه‌اش. مهر، به عنوان «تحله»، «هدیه»، «عطای» و ... نامیده شده، نه آن‌گونه که کژ اندیشان تفسیر می‌کنند؛ یعنی قیمت زن! از این‌رو قرآن کریم به شوهران دستور می‌دهد:

^۸ - فاطمه، فهیمی، حقوق مالی زن، نشر دانشگاه قم، ج دوم ۱۳۸۵ش، ص ۱۴۱.

^۹ - سید حسین، شرف الدین، تبیین جامعه شناختی مهریه، نشر مؤسسه پژوهشی امام خمینی - قم، ج اول، تابستان ۱۳۸۰ش، صص ۵۹ تا ۸۹.

^{۱۰} - یوسف، القرضاوی، دیدگاه‌های فقهی معاصر، ترجمه احمد نعمتی، ج ۲، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۴ش، ص ۲۲. البته در گذشته برخی فقهاء نیز چنین دیدگاهی داشتند.

«مهر زنان را به عنوان هدیه از روی طیب خاطر به آنان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا استفاده کنید.»^{۱۱}

این آیه، به صراحةً مهر را هدیه می‌نامد نه قیمت لذت جویی از زن. زیرا کامجویی، وجه مشترک زوجین است نه این‌که تنها مربوط به مردان باشد. شاید اشاره آیه ۱۸۷ سوره مبارکه بقره به لباس بودن هریک از زوجین برای دیگری، پس از بیان جواز همخوابگی در شب‌های ماه مبارک رمضان، نگاهی به همین دو سویه بودن کامجویی داشته باشد. ضمن این‌که اگر مهریه را بدل کامجویی مرد از زوجه تلقی کنیم، باید در صورت وقوع طلاق پیش از معاشرت جنسی، چیزی در ذمه زوج نباشد، در حالی‌که وی مکلف است نیمی از مهر را که حسب مورد می‌تواند تعهد سنگین مالی باشد، بپردازد.

قوامیت و امور اقتصادی خانواده در اختیار مرد است. زیرا به صورت طبیعی توانایی کاری و فیزیکی مردان بالاتر از زنان است؛ در مقابل، او باید برای جبران کسری این حق مازاد، نسبت به همسرش غرامت بپردازد. تضمین‌های مالی موجب می‌گردد که وی تا در امر ازدواج جدی نباشد، اقدام نکند و هرگاه اقدام کرد باید هزینه کند و در حد امکان برای بقای آن بکوشد.^{۱۲}

در قرآن کریم آیات متعددی دلالت بر لزوم و بیان شرایط مهریه دارد؛ از جمله این آیه مبارکه:

«و مهریه زنان را به عنوان هدیه از طیب نفس بپردازید.»^{۱۳}

آیه مبارکه دیگر نیز بر این امر دلالت دارد:

«پس زنانی را که متعه کرده اید، اجر ایشان را به عنوان فریضه به ایشان بدهید.»^{۱۴}

این دو آیه به صورت مستقیم دلالت بر وجوب مهر در شریعت اسلام می‌نماید.

^{۱۱} - النساء(۴)، آیه ۴. و آتوهُن صدقَتْهُن نحلهٔ فَلِنْ طَبِّن لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيَّةً مَرِيَّةً.

^{۱۲} - یوسف، القرضاوی، دیدگاه‌های فقهی معاصر، ج ۲، صص ۷۳-۷۵.

^{۱۳} - النساء، ۴، و آتوهُن النساء صدقَتْهُن نحلهٔ (فتاده نحله را به معنای فریضه و واجبه نیز معنا کرده است).

^{۱۴} - النساء، ۲۴، فَمَا سَمِعْتُمْ بِمِنْهُنْ فَأَتُوهُنْ أَجْوَهُنْ فَرِيَضَةً.

روایات فراوانی از طرق گوناگون در مورد لزوم مهر در ازدواج برای زوجه از رسول خدا(ص) آمده که صحیح اند و شخص آن حضرت نیز در هیچ موردی زنی را بدون مهر به عقد کسی در نیاورده است. که اگر مهر واجب نبود ممکن بود در موردی بدون مهر عقد زنی را بیند تا لازم نبودن آن را ثابت سازد.^{۱۵}

مسلمانان از عصر رسول خدا(ص) تا زمان حاضر همگان مهریه زنان را بر مردان لازم می‌شمرده اند و کسی یافت نشده آن را واجب ندانسته باشد.

اگر مهر به عنوان تضمینی برای جدی بودن ازدواج و درخواست مردان از زنان نباشد، مسئله ازدواج و کانون خانواده که مهمترین جایگاه را در تربیت انسان‌ها و ثبات جوامع دارد، مورد سوء استفاده مردان هوس‌باز قرار می‌گرفت. البته، مشروعیت تعیین مهر برای زنان در ازدواج، به معنای آن نیست که حتماً مردان برای زنان مال هنگفت را مهر قرار دهند. شریعت اسلام، ضمن این‌که محدوده‌ای خاصی برای مهر تعیین نکرده است، در سیره و دستور نبوی(ص)، بر تعیین مهر کم تأکید شده است. زیرا نگاه صرفاً سودجویانه به ازدواج، با روح و فلسفه ازدواج که قرآن کریم از آن به مودت و رحمت یاد می‌کند، سازگاری ندارد.

مهر، طبق دیدگاه تمامی مذاهب اسلامی، حکم لازم از احکام ازدواج است و نه شرط و یا رکن آن (تنها در فقه امامیه در عقد مؤقت تعیین مهر رکن است) که اگر در عقد ذکر نشود، عقد باطل باشد؛ بلکه اگر در هنگام عقد تعیین نشد، باید بعداً مشخص شود.^{۱۶} دلیل صحت عقد ازدواج حتی بدون ذکر مهر، این آیه شریفه است:

«گناهی برشما نیست اگر طلاق دهید زنان را هنگامی که با ایشان آمیزش نکرده اید و مهری برای ایشان تعیین ننموده اید».^{۱۷}

^{۱۵} - بدران ابوالعینین، بدران، الفقه المقارن للحال الشخصية بين المذاهب الاربعة السننية والمذهب الجعفري والقانون، ج ۱، بيروت، دار النهضة العربية للطباعة والنشر، ص ۱۸۴. زیراً مهر واجب است. اگر تسمیه نشود باید مهر المثل بدهد.

^{۱۶} - بدران، ابوالعینین، بدران، الفقه المقارن للحال الشخصية، ص ۱۸۳. و نیز محمد جواد، مغتبه، فقه الإمام جعفر الصادق(ع)، ج ۵-۶، قم، مؤسسة انصاریان للطباعة والنشر، ۲۰۰۴، ص ۲۶۸.

^{۱۷} - بقره، ۲۳۶. لاجناح عليكم إن طلقت النساء ما لم تمسوهن أو تغروا لهن فريضه.

که طلاق را بدون ذکر مهر صحیح دانسته است و طلاق جز در صورت وقوع عقد صحیح، معنایی ندارد.

شرایط مهر

به صورت کلی، چهار شرط در فقه برای مهر تعیین شده است. این شرایط تقریباً مورد توافق تمامی مذاهب اسلامی است:

اول: مالی که مهر قرار داده می‌شود، باید ارزش مالی داشته باشد؛ مانند یک دانه گندم نباشد که از قلت خود بی ارزش است.

دوم: مال پاک و صحیح الانتفاع باشد. یعنی از چیزهای نباشد که در شریعت اسلامی ارزش ندارد مثلاً شراب که در این موارد عقد صحیح و مهر تعیین شده باطل است و رجوع به مهرالمثل می‌کند.

سوم: آن است که مال تعیین شده به عنوان مهر، غصبی نباشد که باز هم مهر باطل و رجوع به مهرالمثل می‌نماید.

چهارم: آن است که مهر شیء مجھول نباشد.^{۱۸} مهر، می‌تواند نقد باشد و یا اموال منقول، غیر منقول و هر چیز دیگری که ارزش مالی داشته باشد.

مهر، باید حلال و در شرع و عرف قابل تقویم باشد نه اشیایی از قبیل شراب، میته و یا اشیایی که قابل تملیک نیست.

^{۱۸} - عبدالرحمن الجزیری، الفقه على مذاهب الأربعة، بيروت، دار بن حزم، صص ۸۶۵-۸۶۸ و السيد الخميني، تحرير الوسيلة، ج ۲، نشر دار الكتب العلمية (اسماعیلیان) - قم، كتاب النکاح، فصل فی المهر، مسائل: ۱ إلى ۸، ۲۹۷ إلى ۲۹۹. در مورد مهر قرار دادن مال غیر، عبدالله نعمه از علمای شیعی لبنان چنین استدلال کرده است که اگر مال تعیین شده به عنوان مهر، مال غیر باشد و آن غیر راضی نباشد، مهر باطل است. از این رو، به مهرالمثل رجوع می‌کند. ر.ک. به عبدالله نعمه، دلیل القضاة الجعفری، ماده ۲۱۶ و حاشیه آن، ص ۸۰. اما در قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان، ماده ۱۰۵ بند ۳ مقرر داشته است که اگر مهر مال غیر باشد، زوجه به تناسب مورد، مستحق مثل یا قیمت آن است.

اگر احیاناً مهر شرایط مزبور را دارا نباشد، عقد صحیح و مهر باطل خواهد بود. شرط دیگر مهر معلوم بودن نسبی است و نه تفصیلی.^{۱۹}

شرایط یاد شده برای مهر، در میان مذاهب مختلف فقهی مورد پذیرش است.

یکی از بزرگان فقه حنفی در مورد شرایط مهر می‌گوید: هر آنچیزی که ارزش مالی دارد اعم از اموال غیر منقول، اموال منقول، جواهرات، چهارپایان، اشیای مکیل (با پیمانه تعیین اندازه می‌شود)، اشیای موزون (قابل وزن)، و منافع اعیانی که ارزش مالی داشته، مهر واقع می‌شوند.^{۲۰}

یکی از فقهای مالکی می‌گوید:

مهر همانند قیمت است، کمترین آن یک چهارم دینار یا سه درهم خالص و یا چیزی با همان ارزش می‌باشد.

مهر باید شرعاً ارزش مالی داشته باشد. پاک باشد زیرا چیزی نجس در شریعت ارزشی ندارد.

قابل انتفاع باشد زیرا اشیایی مانند ابزار آلات لهو و یا برده در شرف مرگ، قابل انتفاع شمرده نمی‌شوند.

مهر باید چیزی قابل تسلیم به زوجه باشد و نه مانند پرنده در هوا. از جهت اندازه، صنف و زمان تحويل معلوم باشد.^{۲۱}

دسته بندی این شرایط در قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان به صورت دقیق چنین آمده است:

«(۱)شیء می‌تواند مهر قرار گیرد که شرایط ذیل را دارا باشد:

^{۱۹} - عبد الله نعمة، دليل القضاة الجعفرى، دارالفكر للطباعة والنشر - بيروت، ۱۹۸۲م، ص ۷۹-۸۰ و نيز، معنیة، محمد جواد، فقه الامام جعفر الصادق(ع)، ج ۵-۶، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

^{۲۰} - محمد، قدری باشا، الأحكام الشرعية، في الأحوال الشخصية، مادة ۷۱.

^{۲۱} - احمدبن محمد، الدردير ابی البرکات، شرح الصغیر علی اقرب المسالک (مع حواشی احمدبن محمد الصاوی)، ج ۲، ص ۴۲۸، ۴۲۹. بی جا. بی نا.

ارزش اقتصادی داشته باشد. اعم از عین، منفعت، عمل، حق مالی مثل حق ارتفاق یا اسقاط حق مثل تعهد به نساختن بلند منزل.

قابل تملک باشد. شراب و خنزیر و امثال آن، مهر قرار داده نمی‌شود و اگر کسی آن را مهر قرار دهد، مهر المثل بادخول ثابت می‌شود.

معلوم باشد، مگر این که تعیین آن به یکی از زوجین یا شخص ثالث واگذار گردد و اگر مهر حاضر باشد، مشاهده آن کفايت می‌کند و لو این که وزن، مقدار و قيمت آن معلوم باشد.

قابل تسلیم و تسلیم باشد»^{۲۲}.

طبق فقه حنفی، به ارزش کمتر از ۵ درهم نباشد.^{۲۳}

مالکيت مهر

در مورد ملکيت، استقرار و تعلیق مهر، میان فقیهان مسلمان از نحله‌های مختلف اختلاف چندانی نیست. جز در برخی موارد مانند خلوت صحیحه. در فقه امامی، مهر با انعقاد عقد صحیح در ملکيت زوجه در می‌آید؛ البته ملکيت متزلزل است. در صورت عدم فسخ با شرایط خاص و وقوع دخول، این ملکيت مستقر می‌شودیکی از فقیهان امامی در مورد مالکيت مهریه می‌فرماید:

«مسئله ۱۵ - به محض انعقاد عقد، زوجه مالک مهریه می‌شود؛ ولی استقرار کامل این مالکيت منوط به وقوع دخول است. اگر زوجه را قبل از دخول طلاق دهد، نصف مهر به زوج مسترد می‌شود. بنابر این، زوجه می‌تواند بعد از عقد، هر نوع تصرف در آن بنماید...»^{۲۴}

در صورت فوت یکی از زوجین قبل از دخول، یا ارتداد زوج، دیدگاه رایج در فقه امامیه آن است که تمامی مهر در ملکيت زوجه استقرار می‌یابد؛^{۲۵} اما برخی از معاصرین بهتر دانسته اند که فوت در حکم طلاق تلقی شود:

^{۲۲} - قانون احوال شخصیه اهل تشیع، ماده ۱۰۵، بند ۱.

^{۲۳} - این حکم در فقه حنفی مشهور است؛ اما کشورهای حنفی مذهب اغلب آن را پذیرفته و مطابق فقه مذاهب دیگر قانون گذاری نموده اند؛ از جمله قانون احوال شخصیه سوریه ماده ۵۴ آمده است: «۱- اندازه ای برای اقل و اکثر مهر وجود ندارد.

^{۲۴} - السيد روح الله، الخمينی، تحریر الوسیله، ج ۲، کتاب النکاح، الفصل فی المهر، ص ۳۰۰.

شود همانند طلاق...»^{۲۶}

یکی از فقیهان حنفی در مورد وجوب و استقرار مهر می‌گوید:

«مهر زوجه، به محض عقد صحیح شرعاً واجب می‌شود چه زوج یا ولی، مهر را هنگام عقد تعیین کرده باشند و یا تعیین نکرده باشند و یا از اصل نفی نموده باشند». ^{۲۷}

موجبات استقرار مهر تعیین شده (مهرالمسما) و مهر المثل در فقه حنفی، یکی دخول است، در عقد صحیح و عقد فاسد و وطی به شباهه. (چون بحث اصلی ما راهکارهای حمایتی از حقوق زن در ازدواج است، وارد بحث عقد فاسد و وطی به شباهه نمی‌شویم)، دیگری خلوت صحیحه بین زوجین بعد از عقد در عقد نکاح صحیح، و سومی فوت یکی از زوجین قبل از دخول.^{۲۸} مهر تعیین شده، از جمله حقوق مالی است که طرفین می‌توانند بعد از عقد ازدواج نیز آن را با رضایت و توافق همدیگر کم و یا زیاد نمایند. این توافقات نیز از احکام کلیت مهر در مورد تزلزل و استقرار آن برخوردار است.

در موجبات استقرار مهر، بین فریقین جز در خلوت صحیحه، اختلاف چندانی نیست. خلوت صحیحه در فقه امامیه به رسمیت شناخته نشده است؛ اما در فقه مذاهب چهارگانه اهل سنت از جمله موجبات استقرار کامل مهر می‌باشد.^{۲۹} خلوت صحیحه که در ردیف دخول قرار گرفته، آن است که زوجین در مکانی تنها باهم باشند که فرد ثالثی بدون اجازه ایشان نتواند بر ایشان وارد شود. و برای زوج مانعی حسّی، طبیعی و یا شرعی از دخول وجود نداشته باشد. مانع حسّی مانند مرض و مانع طبیعی مانند حضور شخص ثالث، صغیر بودن یکی از زوجین و مانع شرعی مانند حایض بودن زوجه و یا حالت احرام، روزه واجبه. خلوت

^{۲۵} - سید مهدی، دادرمذی، فقه استدلالی، نشر مؤسسه طه - قم، ۱۳۷۷ش، ص ۴۷۲.

^{۲۶} - السيد روح الله، الخميني، همان، ص ۳۰۰

^{۲۷} - محمد، قادری باشا، الاجکام الشرعیة فی الاحوال الشخصية، ماده ۷۴.

^{۲۸} - قادری باشا، همان، ماده ۸۱

^{۲۹} - عبدالرحمن، الجزیری، الفقه على مذاهب الاربعه، ص ۸۷۱

صحیحه در فقه مذاهب مزبور، موجب عده در طلاق و استقرار تام مهر می‌گردد حتی اگر زوج عنین باشد.^{۳۰}

در مورد مالکیت مهر، قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان، چنین مقرر داشته است:

«(۱) زوجه به محض انعقاد عقد نکاح، مالک تمام مهر به صورت نیمه مستقر و نیمه معلق می‌شود و حق دارد آن را مطالبه نماید، مگر این که در تأديه آن مدت و اقساط تعیین کردیده و یا طور دیگری تراضی شده باشد.»^{۳۱}

و نیز در قانون مدنی افغانستان آمده است:

«مهر، ملکیت زوجه محسوب می‌گردد. زوجه می‌تواند در مهر خود هر نوع تصرف مالکانه بنماید.»^{۳۲}

اگر مهر مال باشد، زوجه می‌تواند بعد از عقد، هر نوع تصرفی در آن نماید، اگر حق باشد نیز می‌تواند از آن استفاده کند.

نکته آخر در این مورد، آن است که به اتفاق فقیهان مذاهب اسلامی، مهر ممکن است به صورت کلی فوری (معجل) اخذ شود و یا به عنوان دین طولانی مدت در ذمه زوج توافق حاصل کردد و یا به صورت عندالمطالبه مشخص شود و یا بعضی از آن فوری مطالبه شود و قسمت دیگر به صورت دین در ذمه زوج باقی بماند.^{۳۳} تمامی این موارد داخل در صورتی

^{۳۰} - محمد زید، الایاتی، الاحکام الشرعیة فی الاحوال الشخصية لمحمد قدری باشا و شرحه، ج ۱، دارالسلام للطباعة والنشر، قاهره، ص ۲۱۴-۲۱۵.

^{۳۱} - قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان، بند ۱ از ماده ۱۰۶.

^{۳۲} - قانون مدنی افغانستان، ماده ۱۱۰.

^{۳۳} - محمد، قادری باشا، الاحکام الشرعیة فی الاحوال الشخصية، ماده ۷۳. این مطلب در فقه اسلامی متفق عليه است. در قوانین کشورهای اسلامی نیز تقریباً همسان آمده است. در ماده ۱۰۸۳ قانون مدنی ایران مقرر داشته است: «برای تأديه تمام یا قسمتی از مهر می‌توان مدت یا اقساطی قرار داد». در قانون احوال شخصیه سوریه ماده ۵۵-۵۵ جایز است مهر حاضر یا مؤجل قرار داده شود، تمام آن و یا بعضی از آن در صورت نبود نص، از عرف متابعت می‌شود. در ماده ۴۴ قانون احوال شخصیه قطر عین مضمون ماده ۵۵ قانون احوال شخصیه سوریه آمده است.

است که مهر تعیین شده باشد.^{۳۴} اگر مهر تعیین نشده باشد احکامی خاص خود را دارد که به آن پرداخته خواهد شد.

اقسام مهر

مهر اقسامی دارد که در میان فقهای مشرب‌های مختلف فقهی اختلاف چندانی در آن نیست. در اینجا به صورت اختصار به آن می‌پردازیم. در بحث تقسیمات مهر، آن را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: مهر المسمی، مهرالمثل، مهر المتعه که هریک علاوه بر احکام کلی مهر، احکام خاص خود را دارند:

الف) مهرالمسمی

از جمله شایع‌ترین اقسام مهر در فقه و حقوق اسلامی، مهر المسمی است. مهر المسمی، مهری است که زوجین در تعیین آن به توافق رسیده باشند.^{۳۵} این نوع مهر را یا خود طرفین عقد تعیین می‌کنند و یا تعیین آن را به شخص ثالث واگذار می‌نمایند. مهر تعیین شده ممکن است عین، منفعت (مانند حق سکونت)، کار یا حق باشد (اعم از خود حق مانند حق سرقفلی، حق تألیف، حق ارتفاق و یا اسقاط حق) با احراز شرایطی که قبلابیان شد. در این که مهرالمسمی چه اندازه است، در کمی یا زیادی آن مرزی تعیین نشده است، جز این که در کمی آن اندازی اختلاف است. در مورد این که در زیادی مهر مرزی تعیین نشده است، به این آیه شریفه استناد شده است:

«اگر خواستید زنی را رها و زن دیگری را اختیار نمایید و مال بسیاری مهر او کرده اید، نباید چیزی از مهر او باز پس گیرید».^{۳۶}

^{۳۴} - محمد، قادری باشا، الاحکام الشرعية في الاحوال الشخصية، ماده ۷۳. این حکم مورد اتفاق فقهای مذاهب اسلامی است.

^{۳۵} - محمد جواد، مغنية، فقه الامام جعفر الصادق (ع)، ج ۵-۶، ص ۲۶۶.

^{۳۶} - النساء، ۱۹، و إن أردتم استبدال زوج مكان زوج و آتيم احداين قطراً فلا تأخذوا منه شيئاً. البهه در سنتات اخیر برخی از فقهاء (آیت الله مکارم شیرازی) قبول مهریه از سوی زوج به اندازه ای که تأديه بالفعل و یا بالقوه آن از توان او خارج باشد، سفهی و باطل دانسته است که برگشت به مهر المثل دارد. در قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان، بند ۴-۴ از ماده ۱۰۴ این دیدگاه

در این که اقل مهر چه مقدار است، نیز اندازه‌ای تعیین نشده است.^{۳۷} برخی گفته‌اند اقل مهر یک درهم است؛^{۳۸} یعنی همان اندک چیزی که مالیت دارد. مستند آن در نزد امامیه روایاتی از ائمه اهل‌بیت(ع) است.^{۳۹} از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: ازدواج بدون مهر برای غیر از پیامبر(ص) صحیح نیست؛ بلکه باید چیزی را قبل از دخول تقدیم نماید چه اندک و چه زیاد باشد، حتی اگر جامه و یا درهمی باشد.^{۴۰} شافعیان، حنبلیان نیز با امامیه در این مورد همنظرند.^{۴۱} حنفیان کمترین میزان مهریه را ده درهم تعیین کرده اند چه طرفین خود آن را همان ده درهم تعیین کرده باشند و یا حتی کمتر تعیین کرده باشند که در آن صورت نیز بازگشت به ده درهم خواهد داشت.^{۴۲} در قانون مدنی افغانستان، تصریح به تعیین حد اقل مهر نشده است. به نظر می‌رسد با توجه به اصل آزادی اراده، توافق و رضایت طرفین عقد در مورد مهر مورد تأیید این قانون باشد؛ چنان‌که حقوق العائله از قوانین عثمانی نیز چنین مقرر داشته است:

«مهر دو گونه است: یا مهر المسمی و آن مهری است که طرفین تعیین نمایند، کم باشد یا زیاد».^{۴۳}

پذیرفته شده است: «(۴) مهری که مرد توان بالقوه پرداخت آن را نداشته باشد، باطل بوده، چنین پنداشته می‌شود که مهر اصلاً تعیین نگردیده است».

^{۳۷} - محمد جواد، مغنية، فقه الامام جعفر الصادق(ع)، ج ۵-۶، ص ۴۶۶.

^{۳۸} - محمد بن نعمان البغدادی، شیخ المفید، احکام النساء، نشر کنگره جهانی هزاره شیخ مفید- قم، ج اول ۱۴۱۳هـ ص ۳۷.

^{۳۹} - محمد بن نعمان البغدادی، شیخ المفید، رساله فی المهر، تحقیق شیخ مهدی نجف، نشر المؤتمر العالمي لأفیة شیخ المفید، بی‌تا، بی‌جا، ص ۱۹. و نیز مغنية، محمد جواد، همان، ص ۴۶۶.

^{۴۰} - محدثین یعقوب، کلینی، الکافی، ج ۵، طبع دارالکتب الاسلامیة- تهران، ج چهارم، ج ۱۴۰۷هـ ص ۳۸۵.

^{۴۱} - بدران، ابوالعینین، بدران، الفقه المقارن للحوال الشخصیة، ج ۱، ص ۱۸۶.

^{۴۲} - محمد زید، الابیانی، الاحکام الشرعیة فی الاحوال الشخصية، لمحمد قدری باشا و شرحه، ج ۱، ص ۱۹۶.

^{۴۳} - قانون حقوق العائله عثمانی، ماده ۸۰ این سخن در مختصر النافع علامه چنین آمده است: لا تقدیر للمهر في القلة ولا في الكثرة على الاشباه بل يتقدیر بالتراضی... رک به نجم الدین جعفر بن الحسن الحلی، مختصر النافع فی الفقه الامامیة، ج ۱، نشر مؤسسه المطبوعات الدينیة- قم، ج ششم، ۱۴۱۸هـ ص ۱۸۹.

تقریر شده است:

«زنی که اختیار تعیین مهر را به زوج تفویض نموده و مهر او تسمیه نشده باشد، می‌تواند بعد از عقد و قبل از دخول، تعیین مهر را مطالبه نماید. زوج مکلف است مهر او را معین کند. در صورت امتناع، زوجه می‌تواند تعیین مهر را از محکمه با صلاحیت مطالبه بدارد.» در صورت تعیین مهر، بعد از عقد زوج می‌تواند اندازه مهر را زیاد نماید و زوجه می‌تواند مهر المسمی را کم کند. این حکم در میان فقیهان مسلمان اجماعی است.^{۴۶}

ب) مهر المثل

در صورتی که در عقد ازدواج مهر تعیین نشده و قبل از توافق زوجین بر مهر معین، دخول صورت گرفته باشد، به این حالت، «نکاح مفوضة البضع» گفته می‌شود یعنی زوجه قبل از تعیین مهر تمکین خاص نموده است. در این حالت، برای زوجه مهر المثل تعلق

^{۴۴} - محمد، ابن ادريس الحلى، السراير، ج. ۲، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه- قم، ج دوم، ۱۴۱۰ هـ ص ۵۹۴ و نیز محمد حسین، کافش الغطاء، تحریر المجلة، ج. ۲، نشر المکتبة المرتضویة - نجف- افست در ایران، ج اول، ۱۳۵۹ هـ ص ۲۸.

^{۴۵} - محمد زید، الایانی، همان ج. ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

^{۴۶} - محمد زید، الایانی، همان، ج. ۱، ص ۲۰۵ و ۲۰۷.

می‌گیرد. مهر المثل آن است که مطابق با شرافت نسبی و وضعیت اقران و همگنان زوجه، برای او مهر تعیین می‌گردد.^{۴۷} از نظر فقه امامی، در مهر المثل، وضعیت زوجه از حیث شرافت خاندان، زیبایی، سن، بکارت، عقل، عفت، ادب، ثروت و دیگر محسنات که در میل و رغبت در مهر مؤثر است، مورد عنایت قرار می‌گیرد تفاوتی نیست که اشخاص مماثل از خاندان پدری یا مادری باشند.^{۴۸} برخی از فقیهان امامی ادعای اجماع کرده اند که اگر مهر المثل اقران زوجه بالاتر از مهر السنّة یعنی پانصد درهم بود، مهر المثل به همان مهر السنّة برگشت می‌نماید.^{۴۹}

یکی از فقیهان حنفی می‌گوید: مهر المثل همان اندازه مهر زنان همانند زوجه از خاندان پدری او است مانند خواهر، عمه، دختر عمه و غیره که در همانند بودن مساوی از قبیل، زیبایی، سن، ثروتمند بودن، زمان، مکان، داشتن عقل و خرد، باکره بودن، عالم بودن نیز ملاحظه می‌شود.^{۵۰}

از جمله مصادیق مهر المثل موارد زیر می‌باشد:
عدم تعیین مهر در عقد ازدواج و وقوع دخول.

در هنگام عقد مهر معین شود؛ اما شرعاً مالیت نداشته باشد مانند مشروبات الکلی و... در صورتی که بعد از عقد و دخول فساد عقد مشخص شود، مانند این که زوجه خواهر رضاعی زوج بوده باشد. در این صورت اگر مهر تعیین نشده باشد، مهر المثل بر عهده زوج

^{۴۷} - محمد جواد، معنیه، فقه الامام جعفر الصادق(ع)، ج ۵-۶، ص ۲۶۹. قانون احوال شخصیه اردن، در ماده ۴۴ مهر المسما می‌را چنین تعریف کرده است: «مهر بر دو قسم است: مهر المسما که طرفین در هنگام عقد مقدار آن را تعیین می‌کنند چه کم باشد چه زیاد و مهر المثل که عبارت است از مهر امثال و اقران زوجه از خاندان پدری اش. اگر از خاندان پدری اش کسی یافت نشد، مطابق با امثال و اقران او از اهالی محل زندگی اش مهر المثل تعیین می‌شود.» در ماده ۵۳ نیز مقرر داشته است: «هرگاه مهر در عقد صحیح تعیین نشود، یا ازدواج مبتنی بر عدم مهر واقع شود یا مهر المسما فاسد باشد، مهر المثل لازم می‌گردد. این که در عقد عدم المهر از اصل شرط شود، این شرط باطل و مبطل عقد نیز هست، اما در فقه حنفی برگشت به مهر المثل می‌نماید.

^{۴۸} - محمد حسن، النجفی، جواهر الكلام، ج ۳۱، ص ۵۳-۵۲.

^{۴۹} - محمد علی، اراکی، کتاب النکاح، نشر نور نگار- قم، ج اول، ۱۴۱۹ هـ ص ۵۴۸.

^{۵۰} - محمد، قادری باشا، الاحکام الشرعیة فی الاحوال الشخصية، ماده ۷۷.

تعلق می‌گیرد؛ اگر مهرالمسمی کمتر از مهرالمثل تعیین شده باشد، همان مهر تعیین شده صحیح است؛ ولی اگر مهر تعیین شده بیشتر از مهرالمثل باشد، برگشت به مهرالمثل می‌نماید.^{۵۱} در این مورد مهرالمثل به خاطر عقد، لازم نمی‌گردد؛ بلکه به خاطر دخول از باب وطی به شبّه است؛ چنان‌که در صورت دخول از سوی فرد مست، خواب و شخص دیوانه نیز مهرالمثل تحقق می‌یابد.^{۵۲}

هرگاه زنی را اکراه به زنا نماید، در آن صورت علاوه بر کیفر شخص زانی، زن مستحق

مهرالمثل می‌گردد.^{۵۳}

البته باید توجه داشت که مهر بعد از دخول نیز قابل تعیین است. اگر زوجین با تراضی بعداً مهر تعیین کنند و یا مقدار مهر را کم و یا زیاد نمایند، باز هم حکم مهرالمسمی را دارا می‌باشد.

موارد مهرالمثل در قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان چنین مقرر شده است:

« ماده ۱۱۱- (۱) عقد نکاح با عدم تعیین مهر صحیح بوده و زوجین می‌توانند آن را با تراضی تعیین نمایند و بعد از دخول، زوجه مستحق مهرالمثل می‌باشد...^{۵۴} هرگاه عقد نکاح به سبب وجود موانع آن، قبل از دخول باطل گردد، زوجه مستحق چیزی نمی‌گردد؛ ولی بعد از دخول مستحق مهرالمثل می‌باشد، مشروط بر این‌که از پنجصد درهم (مهر السنه) بیشتر نباشد؛ ولی اگر زوجه علم به حرمت داشته باشد، در این صورت مستحق مهر نیست.»^{۵۵}
 این دیدگاه دقیقاً برابر با نظر مشهور فقهاء امامیه است. قانون مدنی افغانستان تنها به کلیت مهرالمثل اشاره نموده و وارد جزئیات نشده است:

^{۵۱}- این حکم فقه امامیه در ماده ۵۱ قانون احوال شخصیه سوریه مورد استفاده قرار گرفته است: «۱- ازدواج فاسد قبل از دخول در حکم باطل است. ۲- در صورت وقوع دخول آثار ذیل بر آن مترتب می‌گردد: الف) حد اقل از مهر المسمی و مهرالمثل مهر قرار داده می‌شود. ب)...»

^{۵۲}- مغنية، محمد جواد، فقه الامام جعفر الصادق(ع) همان، ص ۲۷۰.

^{۵۳}- مغنية همان،

^{۵۴}- قانون احوال شخصیه اهل تشیع، ماده ۱۱۱ بندهای ۱ و ۵.

«زوجه مستحق مهر مسمی می‌باشد. اگر مهر حین عقد تعیین نشده و یا نفی آن به عمل

آمده باشد، مهر مثل لازم می‌گردد».^{۵۵}

ج) مهر المتعه

اگر در عقد ازدواج مهر ذکر نشده باشد و زوج پیش از تعیین مهر و دخول زوجه را طلاق دهد، زوجه مستحق مهرالمتعه است. متعه برگرفته از متاع به معنای کالا است. در ادبیات حقوقی فارسی به متعه، مهر المتعه گفته می‌شود؛ در حالی که در ادبیات حقوقی و فقهی جوامع عربی، متعه غیر از مهر است. مهر همان مهرالمسمی و مهرالمثل است. متعه هدیه است که زوج باید در صورت وقوع طلاق قبل از دخول و تعیین مهر به زوجه خود بپردازد. هدف از متعه آن است که تا اندازه‌ای از آسیب روحی زوجه که بر اثر عدم تعیین مهر و نیز طلاق بعد از عقد واقع شده، بکاهد.^{۵۶} از این‌رو، در دادن متعه وضعیت اقتصادی مرد از حیث فقر و غنا مورد عنایت قرار می‌گیرد و او مکلف است متناسب با جایگاه اقتصادی خود به زوجه مطلقه مزبور متعه پرداخت نماید، عکس مهر المثل که در آن جایگاه اجتماعی و شئون زوجه و اقران او ملاک بود. در فقه حنفی در اندازه مال متعه، علاوه بر وضعیت مالی زوج، شرایط عرف محل نیز لحاظ می‌شود. زوج می‌تواند به جای لباس پول نقد بدهد مشروط به این‌که بیش از نصف مهر المثل و کمتر از پنج درهم نباشد. در صورت مرگ زوج و عدم تعیین مهر و دخول، زوجه حق متعه ندارد.^{۵۷}

دلیل لزوم مهر متعه آیه مبارکه ۲۳۶ از سوره بقره است:

^{۵۵} - قانون مدنی افغانستان، ماده ۹۹.

^{۵۶} - بدران ابوالعینین، بدران، الفقه المقارن للاحوال الشخصية، ص ۲۱۲.

^{۵۷} - محمد، قادری باشا، الاحکام الشرعیة فی الاحوال الشخصية، ماده ۹۰. در قانون احوال شخصیه قطر مطابق فقه حنبیلی نیز آمده است: «ماده ۱۲۱-الف) هر مطلقه مستحق مال متعه است هرگاه طلاق از طرف زوج باشد. ب) مال متعه، با نظر داشت وضعیت مالی طلاقی دهنده و حال مطلقه به اندازه کمتر از نفعه یک سال تعیین می‌گردد. ج) از احکام فقره الف) موارد زیر استثنای می‌گردد: ۱) طلاق به خاطر عدم اتفاق به جهت اعسار زوج. ۲) طلاق به خاطر عیب در زوجه. و نیز رک به نظام الدین البخاری و همکاران، فتاوی الهنديه، ج ۲، دارالفکر- بيروت، صص ۳۰۳-۳۰۴.

«اگر زنان را پیش از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. آنان را (با هدایت مناسب)، بهره مند سازید آن کس که توانایی دارد، به اندازه تو اییش و آن کس که تنگ دست است، به اندازه خودش هدیه شایسته بدهد و این بر نیکوکاران الزامی است.»^{۵۸}

در مورد مقدار متعارف مال متعه اختلاف است از لباس کامل زنانه تا حیوان و مبالغ نقدی مشروط به این که بیش از نصف مهرالمثل نباشد.^{۵۹}

طبق فقه حنفی، در صورت وقوع طلاق قبل از دخول و خلوت صحیحه، زوجه مطلقه زمانی مستحق نصف مهر مسمی یا متعه می شود که طلاق از سوی زوج واقع شده باشد؛ اگر سبب طلاق زوجه باشد به هر علتی، زوجه مستحق چیزی نیست.^{۶۰} قانون مدنی افغانستان نیز به این امر اشاره کرده است:

«ماده ۱۰۵ - هرگاه تفريق قبل از دخول یا خلوت صحیحه واقع گردد، در صورت تسمیه، زوجه نصف مهر مسمی و در غیر آن نصف مهر مثل را مستحق می شود.

ماده ۱۰۶ - هرگاه تفريق قبل از دخول یا خلوت صحیحه از طرف زوجه صورت گیرد، مهر وی کاملا ساقط می گردد.

ماده ۱۰۷ - هرگاه تفريق بین زوجین قبل از دخول یا خلوت صحیحه واقع گردد، برای زوجه، متعه ای که عبارت از البسه معمول و امثال وی می باشد، واجب می گردد. در تعیین متعه، توان مالی زوج در نظر گرفته شده و به هیچ وجه صورت قیمت آن از نصف مهر مثل تجاوز نمی کند.»^{۶۱}

^{۵۸} - بقره، ۲۳۶، لاجناح عليکم ان طلقتم النساء مالم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضة و متعوهن على الموسع قدره و على المقتدر قدره متعاع بالمعروف حقا على المحسنين. با ترجمه مکارم شیرازی.

^{۵۹} - بدران ابوالعینین، بدران، همان، ص ۲۱۳. و دکتر ابوالقاسم گرجی و همکاران، بررسی تطبیقی حقوق خانواده، ص ۲۳۹.

^{۶۰} - محمد، قدری باشا، الاحکام الشرعیه فی الاحوال الشخصية، ماده ۸۵ و عبدالرحمن الجزیری، الفقه علی مذاهب الاربعة، ص ۸۸۴ قانون احوال شخصیه اردن ماده ۵۵ مقرر داشته است: «هرگاه طلاق قبل از تعیین مهر و قبل از دخول و خلوت صحیحه واقع شود، در این صورت، متعه واجب می گردد متعه طبق عرف و عادت با در نظر داشت وضعیت زوج در نظر گرفته می شود، مشروط به این که بیش از نصف مهر المثل نباشد. قانون احوال شخصیه سوریه نیز در ماده ۶۲ به همین امر اذعان دارد.

حق حبس

مهر حقی است که می‌تواند حال یا مؤجل باشد. اگر حال باشد، زوجه می‌تواند بعد از عقد آن را مطالبه نماید و زوج نیز مکلف است آن را مطابق با تعهدی که نموده بپردازد. ضمانت اجرایی فوریت مهر، حق حبس برای زوجه است. به این معنا که هرگاه بعد از مطالبه مهر فوری، زوج آن را تأديه ننمود، زوجه می‌تواند از تسلیم خود و هرگونه استمتاعات جنسی با همسر خویش تا تأديه مهر، خود داری نماید؛ البته زوجه در صورت مدت دار بودن مهر، نمی‌تواند از این حق استفاده کند.^{۶۱}

حق حبس، تنها مربوط به استمتاعات جنسی است و شامل وظایف دیگر زوجه در برابر همسرش نمی‌شود.^{۶۲} زوجه می‌تواند در زمان بهره‌گیری از حق حبس، حق مسکن و دیگر حقوق واجبه مانند نفقة را مطالبه نماید. سکونت زوجه در منزلی که زوج برای او تهیه نموده و یا دریافت نفقة، به معنای از میان رفتن حق حبس نیست.^{۶۳} طبق فقه حنفی، زوجه می‌تواند به خاطر عدم تأديه مهر معجل خویش، هم نفقات خویش را مطالبه کند و هم از تمامی وظایف زوجیت از قبیل استمتاعات جنسی، خلوت صحیحه و ... خود داری کند و بدون اجازه زوج از منزل او خارج شود و یا به سفر برود.^{۶۴} قانون احوال شخصیه اهل تشیع، در مورد حق حبس چنین مقرر داشته است:

«(۲) زوجه می‌تواند الی تأديه کامل مهر و لو زوج معسر باشد، از تمکین امتناع نماید، مشروط بر این که قبل از مطالبه مهر با اختیار، تمکین نکرده و مهر او نیز مؤجل نباشد...»^{۶۵}

^{۶۱} - سید مصطفی، محقق داماد، بررسی فقهی حقوق خانواده، ص ۲۴۴.

^{۶۲} - عبد الله، نعمه، دلیل القضاة الجعفری، ص ۸۴ ماده ۲۳۲ و نیز، کاتوزیان، ناصر، حقوق خانواده ج اول، نشر شرکت سهامی انتشار، ج ششم، ۱۳۸۲، ص ۱۵۴.

^{۶۳} - سید مصطفی، محقق داماد، همان، ص ۲۴۷.

^{۶۴} - عبدالرحمن، الجزیری، الفقه علی مذاهب الاربعة، (تک جلدی) صص ۸۹۷ و ۸۹۸.

اگر مهر مؤجل باشد و زوجه به عمد، تا رسیدن زمان پرداخت آن تمکین نکند، حق امتناع او ساقط می‌شود.^{۶۵}

طبق فقره دوم این ماده، حق حبس تنها در تمکین خاص منحصر می‌گردد و شامل دیگر حقوق زوجیت نمی‌شود. بحث حق حبس در قانون مدنی افغانستان و قوانین برخی کشورهای حنفی مذهب عربی مسکوت گذاشته شده است؛ اما قانون احوال شخصیه قطر، طبق فقه حنبلی همان دیدگاه فقه امامیه را تأیید کرده است:

«الف) زوجه می‌تواند تا زمان قبض مهر معجل خود، از دخول امتناع نماید. ب) هرگاه زوجه قبل از قبض مهر معجل خویش راضی به تمکین گردد، مهر، دین در ذمه زوج باقی می‌ماند.»^{۶۶}

در این ماده نیز منظور از حق حبس تنها همان امتناع از تمکین خاص منظور است.

نتیجه

چنان‌که گفته شد، مهر چیزی است که زوج در هنگام ازدواج به زوجه می‌پردازد. مهر دارایی اقسامی است از قبیل مهر المسمی یا همان مهر تعیین شده از سوی طرفین یا ثالث، مهر المثل که با توجه به وضعیت اقرار زوجه برای او تعیین می‌شود البته اگر قبل از صورت مسمی تعیین نشده باشد. سومی مهر المتعه است. مهر از احکام تأسیسی اسلام نیست؛ ولی اسلام در آن تغییرات و اصلاحات به وجود آورد تا کاملاً در جهت حمایت از حقوق زوجه قرار بگیرد. از این‌رو، تمامی مشرب‌های مختلف فقهی و نیز حقوق کشورهای اسلامی، مهر را در ازدواج لازم شمرده‌اند. در مورد اندازه آن تنها توافق طرفین را بدون تعیین اندازه خاص ملاک قرار داده است. حتی در صورتی که بنا به جهاتی مهر تعیین نشده باشد، اگر ازدواج قبل از دخول از سوی زوج منجر به طلاق شود، زوجه مستحق نصف مهر المسمی می‌باشد؛ اگر تحت شرایط مذبور مهر تعیین نشده باشد، بازهم چیزی تحت عنوان متعه و هدیه باید

^{۶۵} - قانون احوال شخصیه اهل تشیع، ماده ۱۰۶ فقره ۲ و ۳.

^{۶۶} - قانون احوال شخصیه قطر، ماده ۴۵.

برای زوجه الزاماً تعلق بگیرد... زوجه می‌تواند به عنوان تضمینی از تأديه مهر معجل خویش از تمکین خاص تا زمان تأديه آن امتناع نماید. بنابر این، نهاد مالی مهر در حقوق اسلام تنها در جهت حمایت از زوجه و تأمین آتیه او در نظر گرفته شده است، چیزی که در هیچ یک از نظام‌های حقوقی دیگر وجود نداشته و ندارد؛ چنان‌که در اسناد حقوق بشری بین‌المللی حتی کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان نیز چیزی تحت عنوان مهر برای زوجه در نظر گرفته نشده است.

علم

بررسی تطبیقی مقدمه زوج در فقه...

مبانی مشروعیت «توقیف موقت متهم» پیش از محاکمه در حقوق کیفری با نگاه انتقادی به قانون اجرائات جزایی موقت برای محاکم افغانستان

«خداداد احسانی»

قسمت سوم

فصل سوم - اعتراض متهم به توقیف موقت، مرجع رسیدگی، و احتساب آن توقیف متهم، باعث سلب آزادی او می‌شود، و این امر، برخلاف حقوق بشر است؛ ولی از آن جایی که ضرورت دفاع از حقوق جامعه اقتضا می‌کند که به منظور اجرای صحیح فرایند تحقیقات مقدماتی، متهم باید پیش از محاکمه توقیف شود، و از سوی دیگر، ممکن است، متهم در واقع بی‌گناه باشد؛ از این‌رو، باید به وی این حق داده شود که نسبت به توقیف خود، اعتراض کند. از طرف دیگر، عدالت اقتضا می‌کند که اگر متهم، به زندان محکوم شود، باید دوره توقیف او، از مدت محکومیت وی، کسر شود، بنابراین، در این فصل به حق اعتراض متهم، نسبت به توقیف خویش، و مرجع رسیدگی به آن، و احتساب دوره توقیف موقت، و کسر آن، از مدت محکومیت متهم، مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱- حق اعتراض متهم به توقیف موقت

حق اعتراض به بازداشت موقت از هنگام توقیف متهم، تا زمانی که به یک محکومیت قطعی، محکوم گردد، ثابت خواهد بود. تضمین اجرای این حق، موجبات امنیت شهروندان را فراهم می‌سازد. از نظر تاریخی، این حق در حقوق انگلستان زیر عنوان «*habeas corpus*» از قرن سیزدهم میلادی به رسمیت شناخته شد، و مفهوم آن، این است که محکمه به هر شخصی که دیگری را زندانی می‌کند، دستور می‌هد که شخص زندانی را در برابر

محکمه بیاورد، و این فرد آزاد شود؛ مگر این‌که محکمه قانع شود که بازداشت وی قانونی است. ریشه این حق به منشور آزادی «*magna charta*» در انگلستان باز می‌گردد که به موجب یکی از اصول آن: «هیچ فرد آزادی نباید دستگیر یا زندانی یا توقيف یا تبعید و یا به هر نحوی نابود گردد؛ مگر برپایه یک حکم قانونی از سوی هیأت منصفه و یا برپایه قوانین کشور»^۱ در انگلستان در سال ۱۶۷۹م، در زمان پادشاهی «چارلز» دوم، قانونی تصویب شد که سپس از سوی پارلمان، قانون‌گذاری جدیدی در باره آن صورت گرفت، و به موجب آن، به اشخاص اجازه داده شد که قانونی بودن بازداشت خود را به چالش کشیده، و در محکمه مورد اعتراض قرار دهند. این محکمه، دستور احضار شخص بازداشت شده را در ظرف مهلت معینی می‌دهد، تابتواند حکم خود را در باره اعتراض او صادر کند.^۲

بند^۳ ۴ ماده ۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی؛ نیز حق هر شخصی را که آزادی خود را به دلیل بازداشت یا حبس موقت از دست می‌دهد، براین‌که به اعتراض او در یک محکمه رسیدگی شود، پیش‌بینی کرده است، و می‌افراشد که این محکمه باید بدون تأخیر در زمینه قانونی بودن این بازداشت و صدور دستور آزادی اعلام نظر کند، و در صورت غیر قانونی بودن توقيف، حکم آزادی او را صادر کند.^۴ هر اقدامی که بر شخص متهم محدودیت‌هایی را تحمیل کند، باید در چهارچوب قانون باشد، تا این اطمینان حاصل شود که کلیه حقوق شخص مورد احترام قرار گرفته و عدالت رعایت شده است؛ ولی از آنجایی که در توقيف موقت، با مسئله محدودیت آزادی مواجه هستیم، راه طرح شکایت همواره باید باز باشد.^۵

بنابراین، متهم توقيف شده، حق دارد که از علت بازداشت خود، آگاه شود؛ زیرا اطلاع یافتن از علت دستگیری؛ از جمله شرایط ضروری تأمین تساوی سلاح‌ها بین اصحاب دعوا، به شمار می‌آید، چه در غیر این صورت امکان دفاع مؤثر شخص از خود، وجود ندارد. به عبارت دیگر، بدون توضیح علت توقيف، امکان این‌که شخص بازداشت شده، بتواند در مقابل محکمه از خود، دفاع و قانونی بودن بازداشت خود را مورد اعتراض قرار دهد، وجود نخواهد داشت.^۶

در قانون اجرائات جزایی موقت افغانستان، به طور صریح، حق اعتراض برای متهم به توقيف احتیاطی او پیش‌بینی نشده است؛ ولی تنها از بندهای ۲ و ۳ ماده ۱۶ می‌توان حق اعتراض به توقيف متهم را استنباط کرد؛^۶ در حالی که مطابق ماده ۱۱۶ قانون اجرائات جزایی مصوب سال ۱۳۴۴ش، و ماده ۹۵ تعديل قانون اجرائات جزایی مصوب سال ۱۳۵۲ش، حق اعتراض به توقيف، به طور صریح برای متهم توقيف شده، پذیرفته شده بود. تعديل قانون اجرائات جزایی ۱۳۵۲ چنین مقرر می‌داشت: «هر شخص توقيف شده حق دارد هر وقتی که خواسته باشد به صورت تحریری یا شفوی به مأمور محبس یا محکمه شکایت نموده و ابلاغ آن را به مأمور ضبط قضائی یا سارنوالی مطالبه نماید. مأمور محبس به قبول کردن این در خواست و ابلاغ فوری آن، بعد از درج آن در دفتر مربوط مکلف می‌باشد.»

۲- مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به توقيف او

به عقیده بسیاری از حقوق‌دانان، اگر قاضی تحقیق با دستور محکمه قرار توقيف متهم را صادر کند، این محکمه نمی‌تواند مرجعی برای رسیدگی به اعتراض متهم، نسبت به غیر قانونی بودن این قرار باشد؛ زیرا دادگاهی که دستور بازداشت را صادر کرده است، دیگر نمی‌تواند، پس از اعتراض متهم، درستی و قانونی بودن این قرار را ارزیابی کند.^۷ نظر به اهمتی که توقيف موقت دارد، و موجب سلب آزادی متهم می‌شود، متن باید برای متهم حق اعتراض را به رسمیت شناخته و مرجع صالحی برای رسیدگی به این اعتراض معین کند.^۸ بند ۹ ماده ۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ به دولت‌های عضو توصیه می‌کند: «هر کس که براثر دستگیری یا بازداشت شدن از آزادی محروم شود، حق دارد به دادگاه تظلم نماید، به این منظور که دادگاه بدون تأخیر راجع به قانونی بودن بازداشت اعلام نظر کند، و در صورت غیر قانونی بودن بازداشت، حکم آزادی او را صادر نماید.» بدون تردید، منظور از دادگاه در این ماده، یک مقام قضائی، غیر از مرجعی است که ابتدا به صدور قرار یا دستور توقيف موقت متهم، مبادرت کرده است.^۹

با توجه به مطالب پیش گفته، چندپرسش مطرح می شود که آیا براساس قانون اجرائات جزایی موقت افغانستان، مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به توقيف او در مرحله تحقیقات مقدماتی کدام محکمه است؟ آیا رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به توقيف او، با محکمه صادر کننده قرار توقيف است یا با محکمه بالاتر؟ آیا در این قانون، مرجع صادر کننده قرار توقيف، مکلف شده است که حق اعتراض و مرجع رسیدگی به آن را صریحا در متن قرار ذکر کرد؟

با مراجعه به قانون اجرائات جزایی موقت افغانستان، می توان گفت که یافتن پاسخ روشنی برای پرسش های فوق، در قانون مذکور مشکل است؛ زیرا، از یکسو، مطابق بند ۳ ماده ۱۶ قانون اجرائات جزایی موقت، احتمال دارد که مرجع رسیدگی به اعتراض متهم توقيف شده، «محکمه مرافعه» و یا «ستره محکمه» باشد؛ چون بند دوم ماده مذکور، در حین تحقیقات مقدماتی، اعتراض راجع به عدم اعتبار اجرائات را قابل تجدید نظر در دو مرجع پیش گفته دانسته است، و توقيف متهم در حین تحقیق می تواند، یکی از تخلفات اجرائی باشد، و مطابق بند ۲ ماده شانزدهم، در صورت اعتراض متهم به توقيف، محکمه ذی صلاح؛ یعنی محکمه مرافعه و ستره محکمه آن را مورد تجدید نظر قرار می دهدن. از سوی دیگر، از گزینه دوم بند سوم ماده ۵۳ قانون اجرائات جزایی موقت که مربوط به محاکمه و طرز رسیدگی قضایی در محکمه ابتدائیه پس از ختم تحقیقات مقدماتی است، می توان استنباط کرد که تنها در مرحله رسیدگی در محکمه، به امر توقيف متهم رسیدگی می شود، و مرجع رسیدگی به توقيف او، در این مرحله، همان محکمه صادر کننده حکم توقيف خواهد بود؛ زیرا، اولاً: در این قانون، به طور صریح، حق اعتراض برای متهم توقيف شده، پیش بینی نشده است، و ثانیاً: مطابق ماده ۳۶ قانون مذکور سارنوال در جریان تحقیق مقدماتی با اجازه محکمه ابتدائیه می تواند قرار توقيف متهم را صادر کند؛ از این رو، احتمال دارد، محکمه ای که قضیه توقيف متهم را بررسی می کند، همان محکمه صادر کننده حکم توقيف باشد؛ چون گزینه دوم بند ۳ ماده پنجاه و سوم چنین مقرر می دارد: «در صورتی که متهم تحت توقيف باشد، محکمه مکلف است فوراً قضیه را رسیدگی نماید که آیا توقيف قانونی است یا خیر؟ و در صورتی که

توقیف او را غیر قانونی و غیر ضروری تشخیص دهد، به رهایی متهم فیصله را صادر می‌نماید.»

بنابراین، اگر در مرحله تحقیقات مقدماتی، متهم توقیف شود، و او به این توقیف، اعتراض کند، دو حالت قابل تصور است:

الف- اگر ماده ۵۳ قانون اجرائات جزایی موقت، ملاک عمل باشد، در این صورت، مرجعی برای رسیدگی به اعتراض او در این مرحله، در قانون مذکور، پیش‌بینی نشده است، از طرف دیگر، ممکن است از زمان توقیف متهم تا زمانی که جلسه محکمه برگزار می‌شود، او مدت زیادی را در توقیف سپری کند، و این امر مخالف حقوق بشری متهم خواهد بود.

ب- اگر اطلاق ماده ۱۶ در نظر گرفته شود، در این صورت، مرجع رسیدگی، محکمه مرافعه و یا ستره محکمه خواهد بود. در مجموع می‌توان گفت که شیوه درست قانون‌نگاری، در قانون اجرائات جزایی موقت، رعایت نشده است، و این قانون در باره مرجع رسیدگی به اعتراض متهم به توقیف خودش، در مرحله تحقیقات مقدماتی با نوعی ابهام و اجمال همراه است.

۳- احتساب توقیف موقت

کسر مدتی که متهم در توقیف موقت به سربرده، از مدت محکومیت او در همه کشورها به صورت یک حق ثابت و مكتسب تلقی نشده است. در خصوص احتساب ایام توقیف موقت، سه نظام مختلف وجود دارد: ۱۰

الف- نظام عدم احتساب

برحسب این روش، مبدأ محاسبه حکم حبس، از تاریخ صدور حکم قطعی است، در نتیجه، ایام بازداشت قبلی، جزء دوران محکومیت به شمار نمی‌آید. از نظر تاریخی، این روش مربوط به روزگاران قدیم بوده، و تا اواخر قرن هیجدهم میلادی در کشورهای اروپایی، و به ویژه در قانون جزای ناپلئون اجرا می‌شده است؛ ۱۱

ب- نظام احتساب اختیاری یا قضایی

روش عدم احتساب ایام توقیف احتیاطی متهم، غیر منصفانه بود، و با موازین عدل و انصاف سازگاری نداشت؛ از این‌رو، مورد انتقاد اندیشمندان حقوق جزا قرار گرفت، فشار افکار عمومی و استدلال حقوق‌دانان جزایی، مقنن را برآن واداشت که ایام توقیف موقت متهم را در مصوبات خود، لحاظ کند. با توجه به سنت‌های قدیم، قانون‌گذاران، با احتیاط قدم برداشتند، و طریق بینابینی را به وجود آورده‌اند که به روش احتساب اختیاری مشهور شد.^{۱۲} براساس این روش، محاکمه می‌توانست، مدت توقیف قبلی را جزء محاکومیت لحاظ کند، و یا آن را در نظر نگیرد. این روش، مورد استقبال بیشتر قانون‌گذاران اروپایی قرار گرفت. به موازات اصلاحات تقنینی، محاکم؛ نیز در عمل قدم‌های مؤثری برداشتند، و احتساب ایام بازداشت قبلی را به عنوان یک اصل، مورد شناسایی قرار دادند، و با تفسیر قوانین به نحو مطلوب، قلمرو احتساب مدت توقیف قبلی متهم را گسترش دادند، به گونه‌ای که اگر محاکمه سکوت اختیار می‌کرد، و احتساب ایام بازداشت قبلی را با صراحت در حکم خود، بیان نمی‌کرد، قاضی مجری حکم باید آن را مورد توجه قرار می‌داد.^{۱۳}

ج- نظام احتساب اجباری یا قانونی

پس از مدتی، روش احتساب اختیاری و قضایی؛ نیز مورد انتقاد حقوق‌دانان قرار گرفت؛^{۱۴} زیرا اختیار محاکمه در احتساب و یا عدم احتساب ایام بازداشت قبلی، امتیاز غیر موجه‌ی بود که به محاکم جزایی تفویض می‌گردید. این اختیار ممکن بود، موجبات تعدی به حقوق افراد و تجاوز به قانون را فراهم کند، به ویژه وقتی که محاکمه، متهم را به حد اکثر مجازات قانونی عمل ارتکابی محاکوم کند، و ایام بازداشت قبلی را لحاظ نکند، می‌توان گفت که محاکمه از حد اکثر مجازات قانونی عمل ارتکابی، تجاوز کرده است. بنابراین، اصل عدالت و حسن اجرای قوانین، اقتضا می‌کرد که افکار سنتی باید کنار گذاشته شود، و با قبول روش احتساب اجباری و قانونی، باید به تمام بی‌عدالتی‌ها در مورد متهم پایان داده شود. به موجب روش اجباری، توقیف قبلی متهم، خودبه‌خود از میزان محاکومیت او کسر می‌گردد، و

هیچ مقام و مرجعی نمی تواند آن را نادیده بگیرد.^{۱۵} این روش به تدریج مورد قبول بسیاری از کشورهای جهان قرار گرفت، و اکنون؛ نیز به عنوان بهترین روش مورد عمل است.^{۱۶} در حقوق کیفری افغانستان؛ نیز نظام احتساب اجباری و قانونی مورد پذیرش قرار گرفته است، و بند ۲ ماده ۱۰۳ قانون جزای این کشور، چنین مقرر می دارد: «مدت توقيف موقت از مدت حبس محکومبها کاسته می شود.» هم چنین، احتساب مدت توقيف پیش از محاکمه، و کسر آن، از مدت مجازات حبس، در قانون اجرائات جزایی موقت افغانستان، پیش بینی شده است، بند ۱ ماده هشتاد و نهم قانون مذکور چنین مقرر می دارد: «مدت گرفتاری قبل از فیصله نهائی از مدت حبس یا بدیل مجازات کاسته می شود.»

فصل چهارم - جانشین‌های توقيف موقت و جبران خسارت متهم براثر توقيف

امروزه، در قوانین کیفری بسیاری از کشورها، به جای توقيف موقت، اقدامات تأمینی دیگری، پیش بینی شده است که از آن‌ها به جانشین‌های توقيف موقت، تعبیر می‌کنند. در صورتی که متهم توقيف شود، و این توقيف غیر قانونی و یا غیر قابل توجیه باشد، و متهم متحمل خسارت شود، جبران آن، بر دستگاه کیفری لازم است. در این فصل، جانشین‌های توقيف موقت متهم، و جبران خسارت او براثر توقيف، مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱- جانشین‌های توقيف موقت

با زداشت مظنونان و متهمان ارتکاب جرم، یک قاعدة کلی نیست. آزادی موقت می تواند موكول به گرفتن تضمین‌هایی شود که حضور متهم را در مرحله‌های مختلف انجام تحقیقات پلیس و رسیدگی در محکمه و حسب مورد برای اجرای حکم فراهم کند. این تضمین‌ها عبارتند از: تعهد به حضور نزد مقام‌های قضایی، گرفتن وجه ضمان، گرفتن کفیل با تعیین وجه کفالت، تکلیف به انجام خدمات اجتماعی همراه با گرفتن تعهد از شخص مبنی بر انجام تکلیف، زندان در منزل.^{۱۷} از کیفرهای جایگزین به عنوان مجازات‌های بینابین؛ نیز یاد می شود، تدبیر جایگزین به تدبیر جایگزین پیش از محکمه و پس از محکمه تقسیم می شود، جایگزین‌های حبس، در یک تقسیم دیگر، به جایگزینی تقنیونی و جایگزینی قضایی

تقسیم می‌شود، در جایگزینی تقنیئی، قانون‌گذار با در نظر گرفتن سیاست جنایی یک کشور، راه حل‌ها و شیوه‌هایی را به عنوان جایگزین کیفر حبس، با در نظر گرفتن ملاک‌هایی؛ از قبیل شدت و اهمیت جرم ارتکابی و ویژگی‌های فردی و شخصیتی مجرم، قبل، حين یا بعد از ارتکاب جرم و غیره، پیش‌بینی می‌کند که به این عمل قانون‌گذار، سیاست جایگزینی تقنیئی کیفر حبس می‌گویند. اگرچه انتخاب و وضع روش‌های جایگزینی قضایی؛ نیز در حقیقت به اختیار قانون‌گذار است؛ اما فرق‌شان در این است که در جایگزینی تقنیئی، قاضی مکلف به جایگزین کردن کیفری، به جای کیفر حبس می‌باشد. جایگزینی قضایی به این معنا است که قضاط دادگاه‌ها در مرحله تعیین مجازات با در نظر گرفتن نوع و میزان شدت و خطرناکی جرم ارتکابی و اوضاع و احوال اجتماعی ارتکاب جرم و پیشینه و خطرناکی مجرم، اختیار پیش‌بینی جایگزین‌هایی را به صدور حکم حبس داشته باشند.^{۱۸}

همواره بخش مهمی از جمعیت زندان‌ها را زندانیان منتظر محکمه و بازداشت موقت تشکیل می‌دهند، به توصیه بسیاری از دست اندرکاران نظام کیفری به توقیف موقت باید به عنوان آخرین حربه نگریسته شود، و فقط زمانی مورد استفاده قرار بگیرد که ضروری و معقول و قانونی باشد، جانشین‌های توقیف موقت؛ نیز باید تا حد امکان در ابتدای مراحل تشریفات، مورد استفاده قرار گیرند. جانشین‌های توقیف پیش از محکمه دارای انواع متعدد است، برخی تدابیری که می‌تواند در این راستا مورد استفاده قرار گیرند، عبارتند از: اقامت در نقطهٔ معین و یا ممنوعیت از رفتن به مناطقی که بازپرس مشخص می‌کند، حاضر شدن در زمان‌های معین در نزد مقامات قضایی، توقیف گذرنامه، بازداشت از رانندگی و تحويل گواهی‌نامه، مانع شدن از ملاقات با افرادی که بازپرس تعیین می‌کند، مسدود کردن حساب بانکی، الزام به درمان و ترک اعتیاد، فراهم کردن و ثیقه، ممنوعیت اشتغال به حرفه‌ای، لغو پروانه و....^{۱۹} به منظور کاهش موارد توقیف موقت، لازم است که قانون‌گذار در این زمینه وارد عمل شود، و ضمن افزایش اختیارات مقام قضایی در توصل به قرارهای جایگزین توقیف، موارد مصرح در قانون را با استمداد از حقوق تطبیقی افزایش دهد. بدیهی است که کاهش موارد توقیف موقت، نقش بسیار مهمی در کاهش بار نظام عدالت کیفری و زندان‌ها از یک

سو، و از سوی دیگر، جلب اعتماد مردم نسبت به دستگاه قضایی خواهد داشت.^{۲۰} سازمان‌های بین المللی تصریح کرده‌اند که بهتر است، تا حد امکان از توقيف پیش از محکمه پرهیز شود. فرض این سازمان‌ها براین است که متهم تنها در صورت ضرورت، باید در توقيف نگه داشته شود. در ماده ۳-۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی قید شده است که در بازداشت نگهداشتن کسی که در انتظار برگزاری دادگاه است، نباید یک قاعدة کلی باشد؛ ولی آزادی؛ نیز باید مشروط به تضمین حضور در جلسه محکمه باشد. براین شرط، در برخی اصول راهنمای مصوب ملل متحده؛ نیز تأکید شده است، و قاعدة ششم از قوانین کمیته استاندارد برای اقدام‌های غیر بازداشتی این اصل را چنین شرح می‌دهد:^{۲۱}

«در مورد دعاوی کیفری، بازداشت پیش از محکمه بایستی به عنوان آخرین راه، و با توجه به تحقیقات انجام شده، در مورد جرم ادعایی و در جهت حمایت از جامعه و قربانی، به کارگرفته شود. روش‌های جایگزین‌های بازداشت پیش از محکمه، تا حد امکان بایستی در مراحل اولیه به کارگرفته شوند. بازداشت پیش از محکمه نباید بیش از حد لازم به طول انجامد، تا به اهداف مقرر در ماده ۵/۱ دست یافته شود. این اقدام‌ها بایستی به شکلی انسانی و همراه با احترام به شأن ذاتی انسان‌ها باشد.»

یکی از اقدام‌های جایگزینی که به جای توقيف پیش از محکمه، به کارگرفته می‌شود، آزادی به قید ضمانت است، محکمه می‌تواند متهم را تحت شرایطی، آزاد کند. در صورت فراهم شدن ضمانت، آزادی به قید ضمانت صورت می‌گیرد. مبلغ وثیقه به محکمه پرداخته می‌شود، و چنانچه متهم در محکمه حضور پیدا نکند، این پول از بین می‌رود. در برخی موارد، قاضی حکم وثیقه را با تعیین برخی شرایط؛ مثل گزارش منظم متهم از وضعیت خود، به پلیس، یا زندگی در مکانی مشخص تعیین می‌کند. در بسیاری از کشورها بازداشتی‌های پیش از محکمه، اکثریت زندانی‌ها را تشکیل می‌دهد. در این اواخر، به روش‌هایی بیشتر توجه می‌شود که می‌توانند از جایگزینی ۲۲ صرف برای بازداشت‌های پیش از محکمه فراتر روند، و هم در عمل متهمان را از نظام کیفری دور نگاه دارند. افریقای جنوبی کار عام المنفعه را به عنوان بخشی از همین روند در دوره پیش از محکمه در نظر گرفته و تا

حدودی؛ نیز به موفقیت دست یافته است. حکم کار عام المنفعه در دوره پیش از محاکمه، در مورد متهم اعمال می‌شود، و چنانچه این کار با رضایت به اتمام رسید، سارنوال از آن مطلع، و موضوع اتهام منتفی می‌شود. کمیسیون حقوقی آفریقای جنوبی در نظر دارد، این روال را در قوانین آن کشور بگنجاند. در بروزیل، قانونی که در سال ۱۹۹۵ تهیه شد، امکان به کارگیری کار تنبیه‌ی را به عنوان جاشین فرایند دادرسی در نظر گرفته است. کار تنبیه‌ی پیش از تشکیل دادگاه اعمال می‌شود.^{۲۳}

در حقوق کیفری افغانستان، در قانون اجرائات جزایی مصوب ۱۳۴۴، به جای توقيف متهم، اقدامات دیگری؛ از قبیل ضمانت نقدی، معرفی متهم در اوقات معین به دفتر پلیس، ترک مسکن محل ارتکاب جرم و انتخاب مسکن دیگری از سوی متهم، و منع رفت و آمد متهم نسبت به یک مکان معین، پیش‌بینی شده بود؛^{۲۴} ولی متأسفانه در قانون اجرائات جزایی موقت برای محاکم افغانستان، بدیل و جایگزینی برای توقيف موقت پیش‌بینی نشده است، قانون‌گذار در مرحله تحقیق می‌توانست به جای توقيف متهم، از دیگر ابزارهای تأمینی؛ از قبیل وثیقه مالی، اخذ کفیل و... استفاده کند؛ در حالی که طبق ماده ۱۱۸ قانون اجرائات جزایی مصوب سال ۱۳۴۴ش، و همچنین، براساس ماده ۹۷ قانون اجرائات جزایی مصوب ۱۳۵۳ شمسی، دست‌کم، اخذ وثیقه مالی به جای توقيف متهم، پیش‌بینی شده بود.^{۲۵} با توجه به تحولات اجتماعی، منطق قانون‌گذاری اقتضا می‌کند که قانون‌گذار باید یک قدم به جلو برمی‌داشت، و با پیش‌بینی جایگزین‌های توقيف متهم، از موارد، و پیامدهای منفی آن، می‌کاست.

۲- جبران خسارت متهم براثر توقيف موقت

براساس حقوق اسلامی، مقتضای اطلاق و عمومات ادلهٔ ضمان و اتلاف، این است که اگر اتلاف و ضرر ایجاد شده از طرف دولت باشد، جبران خسارت؛ نیز از سوی دولت صورت می‌گیرد. در این زمینه روایتی از امام علی(ع) در باب قضا، چنین نقل شده است: «أنَّ ما أخطأت القضاة في دم، أو قطع، فهو على بيت مال المسلمين». در این حدیث، منظور از

می باشد.

خطای قاضی، شخص حقوقی است. مسأله جبران خسارت از دیرباز مورد مطالعه حقوق دانان قرار گرفته است، و اصل تساوی شهروندان در مقابل تکالیف عمومی ایجاب می کند که خسارتی که براثر تصمیم قدرت عمومی به طور استثنائی بریکی از افراد جامعه وارد گردیده، باید جبران شود، و این جبران خسارت، سبب اعاده تساوی بهم خورده شهروندان در مقابل تکالیف عمومی می گردد؛^{۲۷} زیرا مسؤولیت اخلاقی ناشی از آسیب رساندن به دیگری و همچنین، مسؤولیت سیاسی دولت، از سوی افکار عمومی قابل درک است، و هدف جبران خسارت توسط دولت، حمایت از زیان دیده، و شخص خصوصی است، و در نظامهای قانون مند، هدف از جبران خسارت حمایت از شخص زیان دیده در مقابل نهاد دولتی

جبران خسارت از بازداشت شدگانی که سلب آزادی از آنان، غیر موجه تشخیص گردد، از دیرباز در قوانین بسیاری از کشورها پیش‌بینی شده است. علت پیش‌بینی جبران خسارت این است که دستگاه عدالت کیفری در موارد عدیده، ناگزیر از دستگیری یا بازداشت متهمان است. در مواردی که حکم دادگاه مبنی بر محکومیت متهم توقيف شده، صادر شود، توقيف موقت می‌تواند تا حدودی^{۲۹} توجیه پذیر باشد؛ اما مشکل آن‌گاه پدیدار می‌شود که شخص پس از سپری کردن هفت‌ها، ماه‌ها و گاهی سال‌ها در زندان به جزای نقدی یا به مدتی کمتر از آنچه در زندان به سربرد، محکوم شود، و یا حتی به کلی تبرئه گردد، در این صورت، عدالت، اقتضا می‌کند که خسارت وارد آمده بر متهم باید جبران شود.^{۳۰} توقيف افرادی که به دستور مقامات قضایی انجام می‌شود، به سه صورت قانونی، غیر قانونی و توجیه ناپذیر، قبل تصور است. اگر متهم به دستور مقام قضایی و با رعایت موازین قانونی توقيف شود، و سپس به مجازات سالب آزادی به میزان توقيف موقت، یا بیش از آن محکوم شود،^{۳۱} توقيف، هم قانونی و هم موجه است؛ اما در موردی که متهم مدتی را در توقيف موقت به سربرد، سپس قرار منع تعقیب یا حکم برائت او صادر شود، در این صورت توقيف اگرچه قانونی است؛ ولی توجیه پذیر نبوده، و جبران خسارت از بازداشت شده امر ضروری است؛^{۳۲} زیرا جامعه نسبت به این گونه افرادی که برای مدتی کم‌وبیش طولانی آزادی خود را از دست داده، و خسارات

فراوان مادی، معنوی و خانوادگی را تحمل کرده‌اند، باید پاسخ‌گو باشد، و دولت در حد امکان در مقام این خسارت‌ها برآید.^{۳۳} امروزه، پرداخت خسارت براساس قواعد حقوق عمومی، و در صورت غیر موجه بودن توقیف، تردیدی بر جای نگذاشته است.^{۳۴} حق جبران خسارت، یکی از اصول کلی حقوق به شمار می‌رود. به مقتضای این اصل، هرکس به سبب عمل دیگری متحمل خسارت شود، حق دارد جبران آن را مطالبه کند. لزوم جبران خسارت وارد برashخاص برای نقض حقوق مربوط به اصل «رعایت قانون» از این اصول کلی مستثنی نیست.

مقتضای اصل برابری ماهوی افراد؛ نیز همین است؛ زیرا کسی که بدون جهت مورد دستگیری یا توقیف واقع شده، از اصل برابری در آزادی یا حقوق ناشی از آن، محروم گردیده است، این نابرابری عارض شده، باید قابل جبران باشد. بنابراین، حق جبران خسارت از اصول بنیادین حقوق بشر به شمار می‌آید، ضمن این که به تضمین آن‌ها، نیز کمک می‌کند.^{۳۵}

بنابراین، وظیفه دولت در قبال اجتماع، تأمین عدالت است، لازمه این امر، آن است که دولت باید وظایفش را به درستی و بدون اشتباه انجام دهد. در نتیجه، اگر برای اشتباه دستگاه عدالت کیفری، چه در دستگیری افراد یا توقیف آن‌ها و چه در محکومیت یا مجازات ناروای افراد، ضرر و زیانی به آن‌ها وارد گردد، دستگاه مربوطه، موظف به جبران خسارت است؛ مگر این که اثبات گردد که اشتباه مجبور قابل استناد به مظنون یا متهم می‌باشد.^{۳۶} البته، در صورت محکومیت دولت از سوی محکمه به جبران خسارت زیان دیده، جبران مادی زیان، چندان مشکلی را ایجاد نمی‌کند؛ ولی بحث در جبران زیان‌های معنوی ناشی از آسیب‌هایی است که توسط دولت به حیثیت و سرمایه‌های معنوی اشخاص وارد می‌آید، و جبران این‌گونه ضررها از دیرباز مورد تردید بوده است. در فرانسه تا مدت‌ها دولت از جبران زیان‌های معنوی ناشی از اعمال اداری معاف بود. سرانجام در پی انتقاد شدید نویسنده‌گان حقوقی، مسؤولیت دولت، در جبران خسارت‌های ناشی از مرگ نزدیکان در جنگ پذیرفته شد؛ اما خسارت ناشی از تحمل درد و رنج حاصل از لطمات^{۳۷} جسمی، هنوز مورد پذیرش قرار نگرفته است. شاید این تردید، نتیجه استثنایی بودن مسؤولیت دولت از یکسو، و دشواری پذیرش اصل جبران خسارات معنوی از سوی دیگر، بوده باشد؛ زیرا ضررهای عاطفی

و معنوی را نمی‌توان ارزیابی کرد، و عواطف انسانی نباید وارد بازار دادوستد شود؛ اما امروزه، پذیرفته شده است که جبران خسارت معنوی، نه به منظور ترمیم زیان؛ بلکه برای رضایت خاطر زیان دیده است.^{۳۸}

در حقوق افغانستان، اصل لزوم جبران خسارت در قبال اشتباها دستگاه عدالت کیفری، در قانون اساسی این کشور مورد شناسایی قرارگرفته است. در این راستا ماده پنجاه و یکم قانون اساسی تصریح می‌کند: «هر شخص که از اداره بدون موجب متضرر شود، مستحق جبران خسارت می‌باشد، و می‌تواند برای حصول آن در محکمه دعوا اقامه کند.»

بند ۱ ماده سوم قانون مبارزه علیه ارتشا و فساد اداری مصوب سال ۱۳۸۳ در تعریف اداره مقرر می‌دارد: «اداره عبارت است از تمام ادارات دولتی اعم از قضاء، سارنوالی، قوای مسلح، پولیس، امنیت ملی، تصدی‌ها و مؤسسات مختلط خصوصی و غیر دولتی که به نحوی از انجام در معامله با دولت قرار می‌گیرند.»

تعریف فوق از اداره، شامل تمام دستگاه‌های عدلی و قضایی می‌شود. بنابراین، افراد هرگاه قربانی اشتباہ این دستگاه‌ها گردیده، و به ناروا گرفتار توقيف و یا محکوم و مجازات گردد، بطبق قانون اساسی، مستحق جبران خسارت می‌باشند، و می‌توانند برای حصول آن، در محکمه اقامه دعوا کنند.^{۳۹} با وجود این، در قانون اجرائات جزایی موقت، حق جبران خسارت متهم توقيف شده، پیش‌بینی نشده است، و این امر، هم برخلاف حکم قانون اساسی است، و هم برخلاف حقوق بشری متهم توقيف شده است؛ در حالی که مطابق بند ۱۰ ماده هشتاد و سوم قانون مذکور، اصل حق جبران خسارت برای محکوم‌علیه و متضرر پس از محاکمه و محکومیت، مورد توجه قانون‌گذار قرارگرفته است. بنابراین، حق و عدالت اقتضا می‌کند که قانون‌گذار، برای متهمی که در مرحله تحقیقات مقدماتی و پیش از محاکمه، مدتی را برای اشتباہ مقامات دستگاه عدالت کیفری، به صورت غیر موجه در توقيف به سربره، و متحمل ضرر شده است، باید جبران ضررهای او را در قانون اجرائات جزایی موقت پیش‌بینی می‌کرد.

نتیجه

از مجموع مباحثی که در این مقاله مطرح شد، به این نتیجه می‌رسیم که توقيف موقت، و محرومیت مظنون و متهم از آزادی، در مرحله تحقیقات مقدماتی به منظور جلوگیری از پنهان شدن، فرار و تلاش او برای از بین بردن ادله مربوطه، تهدید شهود، تبانی با شرکا و معاونان، از یکسو، در برخی از جرایم سنگینی؛ چون قتل، جنایت، جاسوسی، خیانت و...، بسیار مهم و ضروری است، و از سوی دیگر، همهٔ متهمان در واقع مجرم نیستند، و ممکن است که بسیاری از آن‌ها سرانجام بی‌گناه تشخیص داده شود. با توجه به این‌امر، و هم‌چنین با در نظرگرفتن درجهٔ و خامت جرم ارتکابی، سابقهٔ متهم، اوضاع و احوال و شرایط خاص او، باید موارد توقيف پیش از محاکمه محدود شود، و در جرایم سبک و کم‌اهمیت، به دلیل جلوگیری از تراکم و ازدحام توقيف شدگان، در توقيف‌خانه‌ها، و هم‌چنین، به دلیل تحمل هزینه‌های مالی بر دولت، جامعه و خود متهم، باید به جای توقيف، از سایر اقدامات جایگزینی استفاده گردد.

هرچند بر توقيف موقت، انتقادهای مهمی از سوی حقوق‌دانان وارد شده‌اند؛ ولی امروزه با توجه به پیچیدگی زندگی اجتماعی، و قدرتمند شدن بزهکاران در مخفی نگهداشتن جرایم ارتکابی‌شان، برای کشف حقیقت، چاره‌ای جز توقيف متهمان در مرحلهٔ تحقیقات وجود ندارد؛ اما توقيف متهم، همیشه یک روش سازنده و مفید نیست؛ از این‌رو، ضروری است که از موارد و مدت آن، تا حد امکان کاسته شود، و به جای آن، از سایر روش‌های مبارزه با جرم و کشف حقیقت استفاده شود. متأسفانه قانون اجرائات جزایی موقت برای محاکم افغانستان در بهره‌گیری از دیگر جانشین‌های توقيف متهم در مرحلهٔ کشف جرم، ناموفق بوده است، و پس از چهل سال نسبت به سلف خود، از دستآوردهای علوم جرم‌شناسی، کمتر استفاده کرده است؛ درحالی که قانون اجرائات جزایی مصوب ۱۳۴۴ در بسیاری از جنبه‌ها، از قانون اجرائات فعلی، به مراتب مترقی‌تر به نظر می‌رسد.

پیش‌بینی حق اعتراض متهم در قانون، مبنی بر توقيف خودش، و رسیدگی به آن، در یک محکمه صالح، یکی دیگر، از جنبه‌های رعایت حقوق بشر است که با کمال تأسف، در قانون اجرائات جزایی موقت برای محاکم افغانستان، به رعایت این حق، به طور صریح پرداخته نشده است. گاهی اتفاق می‌افتد که متهم براثر اشتباہ مقامات قضایی، و بدون رعایت شرایط و ضوابط قانونی توقيف می‌شود؛ در حالی که او در واقع، مستحق توقيف نبوده است، و در چنین مواردی، جبران خسارت توقيف‌شدگان بی‌گناه به عنوان ضمانت اجرای تخلف از ضوابط توقيف موقت، یک امر ضروری است؛ اما در قانون اجرائات جزایی موقت، از این موضوع مهم؛ نیز غفلت شده است، و انتظار می‌رود که هنگام طرح و بررسی این قانون در شورای ملی افغانستان، به تمام کاستی‌های آن پایان داده شود.

پی‌نوشت:

-
- ^۱ کاشانی، سید محمود، *استانداردهای جهانی دادگستری (نقد و بررسی قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب)*، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، ص ۱۶۵.
- ^۲ همان، ص ۱۶۶.
- ^۳ آشوری، محمد، آین دادرسی کیفری، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۸، چاپ یازدهم، ص ۲۳۱.
- ^۴ گودرزی بروجردی، محمدرضا، و مددادی، لیلا، *کیفرشناسی نوین یا کیفرهای اجتماعی*، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۴، چاپ اول، ص ۴۱.
- ^۵ همان، ص ۳۰۶.
- ^۶ بندھای دوم و سوم قانون اجرائات جزایی موقت چنین مقرر می‌دارد: «۲- هرگاه اعتراض حین تحقیق و یا در جریان محاکمه مطرح گردد، محکمه ذی صلاح می‌تواند در مورد تجدید نظر اجرآت، تصمیم اتخاذ نماید. ۳- اعتراض در هر قضیه به محکمه مرافعه و یا ستره محکمه تقدیم شده می‌تواند.»
- ^۷ کاشانی، سید محمود، *استانداردهای جهانی دادگستری (نقد و بررسی قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب)*، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، ص ۱۶۸.
- ^۸ آخوندنی، محمود، آین دادرسی کیفری (سازمان و صلاحیت مراجع کیفری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۲، چاپ هفتم، ص ۱۵۷.

- ^۹ آشوری، محمد، آین دادرسی کیفری، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها(سمت)، ۱۳۸۸، چاپ یارهم، ص ۲۲۲.
- ^{۱۰} همان، ص ۲۵۱.
- ^{۱۱} آخوندی، محمود، آین دادرسی کیفری(سازمان و صلاحیت مراجع کیفری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲، چاپ هفتم، ص ۱۰۱).
- ^{۱۲} همان، ص ۱۰۱.
- ^{۱۳} همان، ص ۱۰۲.
- ^{۱۴} همان، ص ۱۰۲.
- ^{۱۵} همان، ص ۱۰۳.
- ^{۱۶} همان، ص ۱۰۴.
- ^{۱۷} معظمی، شهلا، جانشین‌های مجازات زندان برای زنان، مجموعه مقالات همایش راهکارهای کاهش جمعیت کیفری زندان، تهران ، نشر میزان، ۱۳۸۶، چاپ اول، ص ۸۲-۸۳.
- ^{۱۸} فیروزجایی، حسن حاجی تبار، جایگزین‌های حبس در حقوق کیفری ایران، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۸۴، چاپ اول، ص ۷۵.
- ^{۱۹} آشوری، محمد، آین دادرسی کیفری، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها(سمت)، ۱۳۸۸، چاپ یارهم، ص ۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲.
- ^{۲۰} جوانفر، عباس، حبس زدایی ضرورتی ناگزیر، مجله اصلاح و تربیت، بهمن ۱۳۸۴، شماره ۴۷، ص ۴۷.
- ^{۲۱} گودرزی بروجردی، محمدرضا، و مددادی، لیلا، کیفرشناسی نوین یا کیفرهای اجتماعی، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۴، چاپ اول، ص ۴۲.
- ^{۲۲} همان، ص ۴۳.
- ^{۲۳} همان، ص ۴۴.
- ^{۲۴} ماده ۱۲۵ قانون اجرائات جزایی مصوب سال ۱۳۴۴ راجع به جانشین‌های توقيف موقت، چنین مقرر داشته است: «هرگاه نزد عضو سارنوالی ثابت شود که متهم قادر به دادن ضمانت نقدي نمی‌باشد، می‌تواند او را با مراعات ایجاب اوضاع به مقابل رهایی موقت به دادن حاضری مرتب در اوقات معین به دفتر پولیس مکلف نماید. عضو سارنوالی می‌تواند از متهم تقاضا نماید تا مسکنی را که در آن جرم واقع شده، ترک و منزل دیگری را برای سکونت خود اختیار نماید و یا او را از رفت و آمد یک مکان معین منع نماید.»
- ^{۲۵} ماده ۱۱۸ قانون اجرائات جزایی مصوب سال ۱۳۴۴ راجع به جانشین توقيف موقت متهم، چنین مقرر داشته است: «عضو سارنوالی هر وقت می‌تواند به اساس قرار خودش و یا برحسب درخواست متهم امر رهایی او را به قید کفالت بالمال و یا بدون آن به موافقت آمر محل صادر نماید.» همچنین ماده ۹۷ قانون اجرائات جزایی مصوب سال ۱۳۵۳ منتشره در شماره ۲۶۸ جریده رسمی، در این زمینه مقرر داشته است: «عضو سارنوالی هر وقت می‌تواند به اساس قرار خودش و یا برحسب درخواست متهم امر رهایی او را به قید کفالت بالمال و یا بدون آن به استثنای موارد مندرج جدول ضمیمه این فصل به موافقت آمر محل صادر نماید.»

- ^{۲۶} حرعاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، قم، مؤسسة آل البيت(ع) لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق، ۱۳۷۲ش، الطبعة الثانية، ابواب آداب القاضى، باب ۱۰، ص ۲۲۶.
- ^{۲۷} آشورى، محمد، عدالت كيفرى(مجموعه مقالات)، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۶، چاپ اول، ص ۲۵۵.
- ^{۲۸} حسینی، سیدعلی، نظم عمومی و حاکمیت قانون در اسلام، قم، انتشارات سلوك جوان، ۱۳۸۶، چاپ اول، ص ۲۰۵.
- ^{۲۹} محمد آشورى و دیگران، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، چاپ اول، ص ۳۲۱.
- ^{۳۰} همان، ص ۳۲۲.
- ^{۳۱} آشورى، محمد، آیین دادرسى کيفرى، تهران، سازمان مطالعه و تدوين کتب علوم انسانی دانشگاهها(سمت)، ۱۳۸۸، چاپ يارهم، ص ۲۰۲.
- ^{۳۲} همان، ص ۲۰۳.
- ^{۳۳} همان، ص ۲۵۵.
- ^{۳۴} همان، ص ۲۵۶.
- ^{۳۵} مصطفى فضائى، دادرسى عادلانه (محاكمات کيفرى بين الملی)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۷، چاپ اول، ص ۴۰۴.
- ^{۳۶} غلام حیدر علامه، اصول راهبردی حقوق کيفرى (در قوانین اساسی ایران و افغانستان در پرتو استناد بين الملی)، تهران، انتشارات کتاب همگان با همکاری نشر میزان، ۱۳۸۹، چاپ اول، ص ۲۲۹.
- ^{۳۷} غمامى، مجید، مسؤولیت مدنی دولت نسبت به اعمال کارکنان خود، نشر دادگستر، ۱۳۷۶، چاپ اول، ص ۶۱.
- ^{۳۸} همان، ص ۶۲.
- ^{۳۹} غلام حیدر علامه، اصول راهبردی حقوق کيفرى (در قوانین اساسی ایران و افغانستان در پرتو استناد بين الملی)، تهران، انتشارات کتاب همگان با همکاری نشر میزان، ۱۳۸۹، چاپ اول، ص ۲۳۵.

نگاهی بر مسایل مربوط به قانون وپروسه قانونگذاری در افغانستان

««« قانونیار اشرف خان عظیمی

بخش سوم

پروسه قانونگذاری در افغانستان

مطابق حکم ماده(۹۵) قانون اساسی افغانستان پیشنهاد طرح قانون ازطرف حکومت یا اعضای شورا و درساخه تنظیم امور قضائی ازطرف ستره محکمه توسط حکومت صورت میگیرد.

درصورتیکه (۱۰) نفر از اعضای هر مجلس شورای ملی طرح قانون را پیشنهاد نمایند جهت شمولیت دراجندای جلسه ایجاب می نماید پنجم حصه کل اعضای آن مجلس از آن حمایت نمایند درصورت تأیید طرح متذکره دراجندای مجلس شامل میگردد.^۱

مبحث اول تهییه طرح قانون توسط حکومت

تهییه طرح قانون ازطرف حکومت به تاسی از احکام مقررة طرز العمل تهییه و پیشنهاد اسناد تقنینی مطابق پلان کار تقنینی صورت گرفته و تهییه پلان کار تقنینی به اساس پیشنهاد وزارت خانه ها، ستره محکمه، وزارت عدليه، ریاست های عمومی مستقل و آمران سایر ادارات مرکزی، ترتیب و قبل از رائیه پیشنهاد جهت شمول موضوع درپلان کارت تقنینی ضرورت تصویب، تعديل، ایجاد یا الغای اسناد تقنینی ارزیابی و بررسی میگردد. پیشنهاد درباره مسوده

^۱. ماده (۹۵) قانون اساسی

پلان تهیه اسناد تقنینی وارائه آن به حکومت جهت طی مراحل قانونی سه ماه قبل از ختم سال با توضیح ضرورت طی مراحل پروژه به وزارت عدله ارسال میگردد^۲.

وزارت یا اداره پیشنهاد کننده باید فهرست اسناد تقنینی نافذ راجع به موضوعاتی که مجدداً تنظیم میگردد، دلایل ضرورت سند تقنینی پیشنهادشده، امکانات مالی که تطبیق سند تقنینی ایجاد آنرا مینماید وهمچنان موعد ارائه طرح را به شورای وزیران بطور تخمینی تذکردهد. وزیر عدله در صورتیکه لازم بداند میتواند از مقام پیشنهاد کننده راجع به ضرورت تصویب، تعديل، ضمیمه یا الغای سند تقنینی توضیحات بیشتررا قبل از شمول پیشنهاد مسوده پلان تقنینی از وزارت یا اداره مربوط مطالبه نماید.

وزیر عدله پلان کار تقنینی را یکماه قبل از ختم سال به شورای وزیران ارائه و راجع به پیشنهادات ضروری و پیشنهادات نامؤججه که در پلان کارت تقنینی درج نگردیده نظریات و ملاحظات خود را طور کتبی ارائه مینماید، پلان کارت تقنینی از طرف شورای وزیران تصویب میگردد.

طرح پلان کارت تقنینی حاوی فهرست اسناد تقنینی در مدت معینه طبق پلان، اسمای آمران مسئول تهیه مسوده و موعد ارائه آن به شورای وزیران میباشد.

طرح پلان کار تقنینی در جریان سال، قابل تجدید نظر و تغییر میباشد. وزارت عدله در تهیه مسوده ابتدائی اسناد تقنینی باتوظیف یکی یا بیشتر از اعضای مسلکی یا رؤسای دیپارتمنت های مربوط انسٹیتوت امور قانونگذاری و تحقیقات علمی حقوقی با وزارت ها و ادارات همکاری نموده از تطبیق پلان کارت تقنینی مراقبت مینماید.

^۲. مقررة طرز العمل تهیه و پیشنهادات اسناد تقنینی مواد ۳-۷

بحث دوم

طرز تهیه اسناد تکنینی

۱- وزیریا مسئول اداره به منظور تهیه مسوده (تسوید طرح) سند تکنینی هیأتی را مشتمل بر کارمندان مجرب و متخصص تعیین و توظیف مینماید. در صورتیکه تهیه مسوده ارتباط به چند مرجع داشته باشد بالا اثر تصمیم مسئولین ادارات مربوط هیأتی مرکب از نمایندگان آنها تشکیل میگردد. وزیریا آمراداره ایکه مسئول تهیه سند تکنینی میباشد فعالیت تیم مؤظف را تنظیم و رهبری می نماید.^۳

۲- هیأت مؤظف تهیه مسوده سند تکنینی، قانون اساسی و احکام فقهی، اسناد تکنینی نافذه کشور و اسناد تکنینی سایر کشورهای اسلامی، تجارب حاصله از تطبیق آنها را توأم با آثار علمی، نظریات و پیشنهادات کارشناسان، اهل خبره و سایر اشخاص در زمینه مدنظر میگیرند. علاوه‌تاً هیأت مؤظف به تهیه طرح سند تکنینی مطابقت معیارهای حقوقی نافذ در مسائلی که در سندهای حل و فصل میگردد با اهداف و پالیسی های دولت و سایر فکتورها را ملاک عمل قرار میدهد.^۴

هیأت خلاها، نواقص، مغایرت ها و سایر کمبودی ها را که در اسناد تکنینی نافذ بمالحظه میرسد تحلیل و بررسی نموده خاطرنشان مینماید.^۵

۳- هیأت در تسوید طرح سند تکنینی تکامل نظام حقوقی ثبات سند تکنینی را در روند تکامل جامعه و رشد انکشاف سیستم اقتصادی - اجتماعی تحلیل و ارزیابی مینماید تا حتی الامکان از تعديلات و ضمایم بعدی جلوگیری به عمل آمده بتواند و قانون مؤثثیت و نفاذ خود را در قبال تحولات و تغیرات از دست ندهد و نتایج متوقعه بالا اثر تطبیق سند تکنینی نافذ بالا اثر

^۳. مواد (۱۶ و ۱۷ و ۱۸) مقررة طرز العمل تهیه و پیشنهاد اسناد تکنینی

^۴. ماده (۱۹) مقررة طرز العمل تهیه و پیشنهاد اسناد تکنینی

^۵. ماده (۲۲) مقررة طرز العمل تهیه و پیشنهاد اسناد تکنینی - ماده (۲۳) مقررة طرز العمل تهیه و پیشنهاد اسناد تکنینی

مبحث سوم

ارائه سند تقنینی به شورای وزیران

مطابق حکم ماده (۲۳) مقررة طرزالعمل تهیه و پیشنهاد اسناد تدقیق و حصول موافقه مراجع ذیعلاقه به شورای وزیران (حکومت) گسیل میگردد. ارائه سندتوسط وزیرعدلیه واداره که تطبیق قانون را به عهده دارد مشترکاً به شورای وزیران صورت میگیرد. وزیر یا آمراداره که سند تقنینی مربوط به آن بوده نیز میتواند توضیحات کتبی خود را پیرامون پروژه ارائه نماید به این معنی که درتوضیحات خویش ضرورت طی مراحل قانونی یعنی ضرورت وضع ونفاذ سند تقنینی را توجیه نماید ونتایج تطبیق آنرا شرح و توضیح نماید، مؤثریت، مثمریت و فواید آن را به منظور تحکیم قانونمندی واستقرار نظم و ثبات درعرصه مربوط بیان نماید(۳).

۱- توضیحات حاوی مطالب ذیل میباشد:

الف. ضرورت و هدف تصویب سند تقنینی ارائه شده.

ب. ارزیابی سند تقنینی نافذ مربوط به عرصه معین یا موضوع مورد نظر.

نفاذ سند تقنینی جدید تعديل، لغوویا ایجاب ایزاد را نماید. ازطرف دیگردرجریان غوروبخت روی طرح اولیه سند تقنینی مطابق حکم ماده (۲۱) مقررة طرزالعمل تهیه و پیشنهاد اسناد تقنینی ایجاب مینماید علاوه ازنمایندگان وزارت های ذیربط، متخصصین ذیعلاقه ازنمایندگان با صلاحیت مؤسسات علمی (پوهنتون ها، اکادمی علوم وسایر مراجع مشابه) ورسانه های همگانی نیزدعوت بعمل آمده میتواند وطرح اولیه سند تقنینی یعنی مسوده ابتدائی سند تقنینی مورد نظرتکمیل میگردد(۱).

بدین ترتیب طرح سند تقنینی همراه با توضیحات کتبی ازطرف وزیرعدلیه یا آمراداره مربوط به وزارت پلان، وزارت مالیه وسایر وزارت ها وادارات ذیعلاقه جهت کسب توافق آنها ارسال و بعداز حصول موافقه آنها جهت تدقیق ازاداره مربوط توضیحات مطالبه شده میتواند وسند تقنینی با نمایندگان مراجع ذیعلاقه درمیان گذاشته شده نظرآنها اخذ میگردد(۲).

ج. ارزیابی مختصر محتوای و مندرجات سند تکنینی و احکام جدیدی که به نظام حقوقی وارد میگردد.

د. نتایج متوقعه از انفاذ و تطبیق سند تکنینی.

۵. اختلافات، تفاوت ارزیابی ها و تنوع نظریات که در زمینه وجود داشته نیز ایجاب مینماید در توضیحات منعکس گردد.

و. هرگاه تطبیق سند تکنینی مصارف مالی قابل ملاحظه را ایجاب نماید مدارک مالی واقعی و ارقام احصائی و سایر معلومات ضروری که پیشنهاد ارائه شده را موجه و مستدل توجیه نماید با نتیجه گیری وزارت مالیه در توضیحات ضمناً در نظر گرفته شود.

گزارش (توضیحات) اصلی در شورای وزیران توسط وزیر یا آمراداره مربوط و گزارش فرعی از طرف وزیر عدليه در مورد سند تکنینی صورت میگيرد، وزیر عدليه ميتواند گزارش دهنده اصلی باشد.

اسناد تکنینی که صلاحیت تصویب آنرا شورای ملی دارد در صورتیکه از طرف حکومت تأیid گردد جهت تصویب به شورای ملی توسط حکومت ارائه میگردد.

در صورتیکه طرح ارائه شده سند تکنینی در شورای ملی به تصویب برسد بعداز توشیح رئیس جمهور غرض نشر در جریده رسمی، به وزارت عدليه ارسال میگردد.

مبحث چهارم

ساختار و محتوای سند تکنینی

101 مطابق حکم ماده (۲۸) مقررة طرز العمل تهیه و پیشنهاد اسناد تکنینی سند تکنینی باید تأمین کننده مقتضیات قانون اساسی اهداف، استراتیژی و پالیسی دولت و فراهم کننده زمینه رشد و انکشاف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تحکیم پایه های اقتصادی و حاکمیت دولت و تکامل نظام دولتی، حفاظت از حقوق و آزادی های اتباع واستحکام مزید روند قانونیت باشد.

مطابقت احکام طرح سند تکنینی با رژیم حقوقی اسلام یکی از معیار های است که در مقررة طرز العمل تهیه و پیشنهاد اسناد تکنینی به آن تأکید شده است زیرا ماده (سوم) قانون اساسی وضع قوانین مخالفت دین مقدس اسلام را منع نموده و چنین مشعر است.

در افغانستان هیچ قانون نمیتواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.^۶ همچنان سند تقنینی نباید متضاد به قوانین، فرامین و سایر اسناد تقنینی باشد هرگاه در سند تقنینی نافذ تعديل یا الغای معیارهای حقوقی پیشینی گردد باید ضرورت ولیع تعديل یا الغای آن ثبت و توضیح شود. هرگاه وجود حکمی از احکام اسناد تقنینی بیلزوم پنداشته شود مانع برای لغو یا تعديل آن با رعایت شرایط فوق بمالحظه نمیرسد و ممکن است الغای آن پیشینی شود. طور مثال مطابق ماده (۲۱) قانون اجرآت جزائی مؤقت برای محاکم پولیس صلاحیت نظارت مظنون را به مدت (۲۴) ساعت منحیث تدبیر احتیاطی دارد^۷ (۱) در حالیکه در ماده (۲۵) قانون پولیس منتشره جریده رسمی شماره (۸۶۲) سال ۱۳۸۴ این مدت به (۷۲) ساعت پیشینی گردیده است.^۷

باید متذکر شد که این یک تناقض در میان احکام دو قانون است و حسب مصوبه شورای وزیران باید تعديلات لازم در قانون اجرآت جزائی مؤقت برای محاکم وارد میشود. و تحال که تازه شورای ملی تأسیس گردیده چنین تعديلات وارد نگردیده با نظرداشت اینکه قانون پولیس موخر میباشد احکام قانون اجرآت جزائی در این مورد بصورت ضمنی لغونداشته میشود در حصه نظارت، حکم قانون پولیس قابل رعایت میباشد.

جهت وضاحت بیشتر در این زمینه لازم است موضوع لغو مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

البته بصورت عمومی لغو به به دونوع دانسته شده است لغوصریح و لغو ضمنی.

لغوصریح

لغو سند تقنینی بصورت کل و یا برخی از احکام یک سند تقنینی و یا حکمی از احکام آن بطور واضح میباشد که در سند تقنینی جدید به صراحت لغو آن پیشینی میگردد.

لغو ضمنی

^۶. ماده (۳) قانون اساسی

^۷. قانون جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی

لغو سند تقنینی بصورت کل و یا برخی احکام یک سند تقنینی به گونه که بدیل آن دریک سند تقنینی دیگر پیشبینی شده است اما لغو سند تقنینی سابق تصریح نگردیده است بطور مثال برخی از مواد بخش جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی قانون جزا منتشره جریده رسمی (۳۴۷) سال ۱۳۵۶ با انفاذ قانون جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی منتشره جریده رسمی شماره (۸۶۲) سال ۱۳۸۴ بصورت ضمنی لغو گردیده است.^۸

سند تقنینی که جدیداً نافذ میگردد نباید مشابه و همگون و هم سطح با سند تقنینی نافذ باشد بطوریکه هر دو سند تنظیم کننده ساحه واحد و اموری باشد که در مورد آن نورم های معینی وضع گردیده است. و باید موضوعات از هم متفاوت بوده احکام منحصر به اموری باشد که در سند تقنینی پیشبینی نگردیده است. در صورتیکه دریک سند تقنینی تعديلات قبل ملاحظه در نظام حقوقی پیشبینی گردد و اسناد تقنینی متعدد باشد معیارهای که در عمل مؤلفه ثابت شده در سند تقنینی درج و سند یا اسناد تقنینی دیگر ملغی گردد. هرگاه سند تقنینی در اکثر موارد اهمیت خود را حفظ نماید و صرف عده قلیل از احکام آن ایجاب تعديل یا ایجاد را نماید در این حالت در سند تقنینی احکام طور تعديل یا ایجاد به طور تکمیلی درج میگردد.

در سند تقنینی تخلف اشخاص و ادارات که احکام سند تقنینی بالای آنها تطبیق میگردد و حدود مسئولیت آنها در مقابل تخلف بطور صریح و روشن معین گردد و مؤیدات لازم برای مخالف در نظر گرفته شود. زیرا عدم موجودیت مؤیده در صورت تخلف خصوصیت الزامی قانون را به مخاطره مواجه مینماید.

مبحث پنجم

عنوان سند تقنینی و ساختار آن

مطابق مقررة طرزالعمل تهیه و پیشنهاد اسناد تقنینی باید دارای عنوان کوتاه و مؤجزو معرف محتوای آن باشد سند تقنینی باید در فصول و در صورت لزوم و کثرت فصول به ابواب و فصول تنظیم گردد. اهداف تصویب، شماره گذاری مسلسل مواد، تسلیل فقره ها راجع ساختن یک ماده به ماده دیگر یا اجزای آنها و یا استناد به احکام اسناد تقنینی دیگر نیز مجاز میباشد، مشروط براینکه ضرورت آن محسوس باشد^(۱) و ایجاب راجع ساختن را نماید بطور مثال در فصل همکاری های بین المللی قانون مبارزه علیه تمویل تروریزم به قانون مبارزه علیه تطهیر پول و عواید ناشی از جرایم مراجعه صورت گرفته است.

احکام اسناد تقنینی باید واضح و دقیق باشد و از آن برداشت های متنوع و مختلف نگردد یعنی مختلف التعبیر نباشد اصطلاحات به معنای واحد در مصطلحات حقوق قبول شده استعمال شود^(۲) اگر اصطلاح موارد استعمال زیاد داشته باشد در سند تقنینی وضاحت داده شود و تعریف مشخص از آن بعمل آید، اصطلاحات به زبان های رسمی کشور حتی الامکان استعمال گردد. مراجع طوری نامگذاری شوند که بانام رسمی آنها مطابقت وجود داشته باشد و در اخیر سند تقنینی فهرست مکمل اسناد تقنینی که لغو میگردد با ذکر تاریخ تصویب و نشر آن در جریده رسمی ارائه گردد.

البته اسناد تقنینی که مغایر احکام مقررة طرزالعمل تهیه و پیشنهاد اسناد تقنینی تهیه وارائه میگردد، تدقیق نگرددیده بلکه به اداره مربوط مسترد میگردد تا احکام مقررة مذکور را رعایت نموده و طبق آن اجرآت نموده ، سند تقنینی را بر طبق معیارهای آن آماده و غرض طی مراحل قانونی ارائه نماید.

نتیجه

علی الرغم اینکه مقررة طرزالعمل تهیه و پیشنهاد اسناد تقنینی منتشره جریده رسمی شماره (۷۸۷) سال ۱۴۲۰ هـ منحیث سند که حاوی نورم ها و معیارهای اساسی تنظیم

کننده پروسیجر قانونگذاری در کشور میباشد کمی ها و کاستی ها در آن وجود داشته و ایجاب بازنگری را مینماید ، روی این ملحوظ تجدید وطی مراحل مجدد آن ازاولویت های مهم در این مرحله بوده و انکشاف روز افزون اجتماعی و اقتصادی خاصتاً نیازیکه در عرصه قانونگذاری روز تاروز کسب اهمیت می نماید ایجاب میکند احکام جدیدی جهت غنامندی این سند تقنیتی که اصول و قواعد مندرج آن رهنمود شیوه و طرز تسویه ، ارائه ، تدقیق وطی مرا حل استناد تقنیتی میباشد در آن ایزاد و گامهای مؤثر درسیر تکامل قانونگذاری برداشته شود . زیرا تصویب قانون اساسی افغانستان مصوب لوی جرگه تاریخی سال ۱۳۸۲/۱۰/۱۴ تغیرات شگرف را در سیستم سیاسی ، اقتصادی و اداری پدید آورده ایجاب مینماید قوانین نافذ بازنگری و اصلاح گردد و در عرصه هاییکه اکنون قانون وجود ندارد مطابق استندرهای بین المللی قانونگذاری صورت گیرد وجهت تحکیم حاکمیت قانون و ثبات اقتصادی و اجتماعی تدبیر لازم اتخاذ گردد . در خاتمه باید گفت که در عصر حاضر رول نقش قانون همچو گذشته که سکون و آرامش بشری مرهون آن دانسته شده ، بیشتر از همه مسائل در هر جامعه توجه اشاره مختلف را جلب و قانونمندی اهداف اساسی ملل را تشکیل داده است .

منابع که در تهیه این اثربه آن مراجعه گردیده است

- ۱- قرآن مجید
- ۲- مبانی وکلیات علم حقوق
- ۳- الوجيز في اصول الفقه
- ۴- مقدمه علم حقوق
- ۵- قانون اساسی
- ۶- قانون جزا
- ۷- قانون مدنی
- ۸- لکچر مضمون حقوق بین الدول
پوهنتون کابل.
- ۹- توضیحات تریننگ تسوید قوانین در هند
پروفیسور خواجه عبدالمنتقم رئیس دیپارتمنت
قوانین اقتصادی وزارت قانون هند .

- ۱۰- توضیحات تریننگ تسوید قوانین در هند عدليه هند.
- ۱۱- توضیحات تریننگ تسوید قوانین در هند قانون هند.
- ۱۲- قانون اجرآت جزائی مؤقت برای محاکم .۱۳۸۲ (۸۲۰) سال .۱۳۸۴ (۸۶۲) سال .۱۳۶۶ (۶۴۹) سال .۱۴۲۰ (۷۷۸) سال
- ۱۳- قانون پولیس
- ۱۴- قانون جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی
- ۱۵- مقرره طرزالعمل تهیه و پیشنهاد اسناد تقنینی جريدة رسمي

د افغانستان د قاضیانو لپاره د لارښود کتاب خخه ڦباره

««« ح. ابوالتقى

(په تير پسى)

۴. منطقی نه استدلال د هغه نتيجي په اړوند چې محکمه د ثابت شويو عناصرو له منځه هفو ته رسیدلي ده:

دا چاره هغه مهال ربستيانيه مومني، چې د منطق له نظره د محکمي پر وړاندې ثابت شوي عناصر، په لاس ته راغلې پايلې، منجر نه شي.

پريکره په دې شوي ده که خه هم محکمه کولای شي د شهودو ئيني اقوال (ويناوي) واخلي او ئيني نوري که خه هم د دعوي په پيښو (وقاييو) او متعلقاتو پوري، اړوند هم وي، ورته اعتبار ورنکري

خو دا موضوع په حکم کې چې دا رنګه تفكیک صورت موندلې وي، باید په خرگنده او صحیح بنه روښانه شي چې محکمی شهادت رانغارلي دی، د هغه د تفكیک په اړوند بې پرته له دې چې د هغه په مضمون حکم وکړي، له خپل صلاحیت او واک خخه کېه اخيستي ده. نو تر دې بریده د محکمي رسيدل پخپله په دې دلالت کوي چې محکمه په صحیح توګه هغه خه ته متوجه شوي نه ده چې د شاهد په شهادت (شاهدۍ) کې د نميګرتيا او نقصان لامل ګرئي او په پايله کې د محکمي په استدلال کې فساد راڅرګندېږي.

همدارنګه پريکره شوي ده چې د حکم استدلال د خپلی حوزې له محرر سره د تورن د حجز د ابلاغولو په مقابله کې، له دليل پرته د حجز په ترلاسه کولو کې د تورن د علم اثبات، د حکم په

فساد منجر کيږي. حکه چې د دې مواردو مثالونه (بىلگى)، که خه هم په مدنۍ قضایا وو کې د تورن پر ضد پرى تمىز (لاس پوري کول) جواز لرى، خو په جزاىي قضایا وو کې صحیح نه دى، حکه چې مجازات بى ده گه له جرم سره سم تاکل کيږي.

همدارنګه د مصر هیواد د تمیز محکمې پريکړه کړیده چې که چېرى محکمه د تزویر په پيښيدو د ګوتې په اختلاف چې د تزویر په پانوکې لګيدلې (ايښودل شوې) ده د مجني عليه له ګوتې خخه، هغه چا چې په تزویر اعتراف کړى دى، استدلال وکړى او هیڅ کومې وينا د دې تزویر د صحیحوالى په نسبت د دواړو تورنو په لوری هم صورت نه وي موندلې، یوازى په دې اختلاف استدلال په ځانګړې توګه د دواړو تورنو په محکومیت نه منجر کيږي، بلکې محکمه مکلفه ده تر خو په دې برخه کې هلى خلې وکړى تر خو وموسى چې په خپلو ګوټو کې د دې اختلاف سبب دواړه تورنان دی چې يوی موخي ته د رسیدو په هکله، بى هغه تر سره کړى دى، يا دا چې هفوی پکې لاس نه درلود او په باره کې پې هیڅ اطلاع نه لوی.^۱

همدارنګه د تمیز محکمې پريکړه کړى ده که هر کله حکم ثابته کړى چې هغه مرمى (كارتوس) چې تورن د پيښې په خای کې فير کړى دى، خو مرمى دى او تولى مرمى پرتله له هغې مرمى. خخه چې د ده د تور لامل ګرځيدلې ده هوایي ډزي وي، بيا په خپله نېجې اخیسته کې د مجني عليها وژنه (قتل) د تورن په واسطه ذکر کړى په دې معنا چې کولای بى شول په هغه صورت کې چې د قتل نیت پې نه درلود هوایي ډزي بى وکړي تر خو مجني عليهها وډاروی، نو دا پخپله منطقی فasad دى، هيڅکله د یو قانوني حقیقت لپاره چې حکم پې استناد کوي، بنست کيدلای نه شي، حکه پر تنافض منجر کيږي.^۲

دا موارد د محکومیت په حکم او په برائت حکم دواړو کې، په مساوی صورت د تطبيق ور دى، حکه که خه هم اړونده محکمه په برائت باندي د حکم صلاحیت د تور د تهمت، د اسنادو په صحیحوالى کې د شک او تردید په صورت کې يا د مدارکو او شهودو نه کفايت کي، درلودونکي ده، په دې لورى کې کولای شي د شهودو اقوال وارزوی خپل قناعت رامنځ ته کړى، خو په دې ټولو مواردو کې شرط دا دې هغه مقدمات (کوم کارونه چې په یوه چاره باندي د پیل لپاره لازم

^۱ د مصر هیواد د تمیز محکمی حکم د ۱۹۳۴ کال د جنوری ۲۲ مه د احکامو ټولکه، دریم ټوک، ۱۹۱ یمه گنجه، ۲۶۰ مخ

^۲ د مصر هیواد د تمیز محکمی حکم د ۱۹۴۵ کال د نومبر ۱۵ مه، د قواعدو ټولکه، اووم ټوک، پنځمه ګنده، خلورم مخ

دی) ترلاس لاندی نیولی. دی دهغه د منطقی استدلال په بنه په برائت باندی په حکم منجر شی، چې د هغه پر بنستې بې خپل حکم درولي دی.^۳

د دی مواردو د ستونزو له جملې خخه یو دادی چې د مصر هیواد د تمیز محکمې له هغه خخه «په نتیجه اخیستته کی بیرته ستندل (عدول)» تعییر کړی دی تر خو د تمیز محکمه وکولاي شی د پېښی په ثابتولو کې دا پوندي محکمې په منطقی استدلالونو باندی نظارت او خارنه ولري.^۴

ددی حالت د تطبيق لپاره د تمیز محکمې پریکړه کړیده چې: «که چېږي ضابط د خپلی کاري مخینې له کبله ثابت کړی چې هغه شخص چې پر ضدې اعتراض صورت موندلی پولیس ؤ، د ده مینه او علاقه د نشه بې توکيو په سوداګرۍ کې ثابته کړي، هیڅکله دا مسئله د دی لامل کېږي نه چې نومورې په عامه او له گونی گونی خخه په ډک خای کې له مشتریانو(پیرودونکو) خخه د یوه لپاره د نشه بې توکيو د یوه پاکت په تسلیمولو لاس نه دی پوري کړي. که خه هم پیرودونکی پاکت نه دی معاینه کړي او پیسې بې هم نه دی ورکړي. په تیره بیا که دې تسلیمي مابنام مهال صورت موندلی وي، لکه خرنګه چې په دعوی کې بیان شوی دی. همدارنګه د ضابط اکتفا (بسنه) په هغه محضر چې د پلتیټ د چاری د صادرولو موځه د هغه خه په ثابتولو چې د خپلو کشفي اطلاعاتو په واسطه بې هفو ته لاس اچولی دی، په دی چې د اعتراض وړ شخص د نشه بې توکيو په سوداګرۍ اخته دی او د واقعې تفصیلی اثبات بې له پت لارښونکی سره د خپلی موافقې په علت تر خو د اعتراض وړ شخص سره د دی موادو په اړوند یوه وهمى معامله ترسره کړي، د نومورې د نیونې له وروسته پوري شاته غورخولی دی، په هغه صورت که چې حکم دارنګه وي، نو د ضابط نه خبرتیا د هغه چا د پلار له نامه خخه چې تر اعتراض لاندی دی او د د نیکه له نامه خخه نه خبرتیا، همدارنګه د هغه افرادو د نامه نه ذکر کول چې له ده سره په ګروپ کې دی. او دا چې ذکر کړي بې ده چې د ده رول یوازې د نومورې شخص د تبنتی خخه مخنيوي دی. نو دا ټولی چاری د ده د شهادت په سالمیت کې بسنې نه کوي او نه د کافې دلیل په حیث دی، هغه مهال چې په حکم کې ثابته شی چې نومورې د اعتراض وړ شخص نوم، شهرت او د استوګنې خای په تفصیل سره پیژانده. په هغه صورت کې چې په حکم کې ثابته شوی نه وي چې له ده خخه د هفو افرادو نومونه چې د ده په ګروپ کې ګلوبون لري غوبښتل شوی وي او ده سر غپونه او امتناع کړي وي.

^۳ د مصر هیواد د تمیز محکمې حکم د ۱۹۷۸ کال د جنوری ۱۵ مه د احکامو تولګه، ۲۹ کال، شپږمه ګنډه، خلورم مخ.

^۴ د مصر هیواد د تمیز محکمې حکم د ۱۹۷۸ کال د جنوری ۱۵ مه چې مخکې بې یاودنه وشه.

او د حکم په استناد کی هیچ حجت په دی هکله چې ضابط د پت لارښونکی نوم نه دی بیان کړی نه لیدل کېږي، او په دی وینا یې چې پت لارښونکی له ده سره په وهمى عقد کی له ګډيون خخه وروسته ده ته معلومېږي. په دی معنا چې د اعتراض ور شخص لپاره د پت لارښونکی د شخصیت خرگندیدل دلیل کیدلای نه شی چې د نوموری شخصیت تولو ته معلوم شی. همدارنګه هیچ خند شتون نه لړی چې ضابط د پت لارښونکی له ذکر کولو خخه چې د مرستی او کومک په موخه یې هغه تاکلی دی، منعه کړی. پر دی بنست تول سبیونه چې د اعتراض ور حکم وارد کړیدی د ضابط د شهادت په رد باندی دلیل شویدی چې نه شي کولای په نتيجي منجر شی^۵)

د یادونې ور ده چې داروندي محکمې په استدلال د تمیز محکمې نظارت او خارنه او د هغه د نتيجي د استباط سالموالي، هیڅکله په موضوع کي لاس ونه او مداخله نه انګيرل کېږي، د تمیز د محکمې هیچ ډول صلاحیتونه نه محدودوی. خکه هغه قواعد چې قضایي منطق د هغو په واسطه تحقیق مومنی د قضایي تطبيق په پړاو کی له قانونی قواعدو سره یو خای دی یو له بل خخه نه جلا کېږي، د قانون هدف هغه مهال تر سره کېږي چې تطبيق یې په صحیح ډول د قانون او واقعیت له حیشه په سالم منطق کی، صورت ومومنی.

د مدارکو د یو بل تاییدولو مبدأ

محکمه ربنتینی واقعه د هغه دلیلونو او شواهدو له منځ خخه چې د هغى قناعت یې منځ ته راپری دی، استباطوی. که چیری یو له دی دلیلونو له منځه ولاړشی د هغه په اثر د پېښې لپاره د محکمې د استباط سالموالي زیانمن کېږي. له همدي خایه دی چې د مدارکو د یو بل تاییدولو مبدا د جزايانی قضایاوهو په اثبات کې منځ ته راځي. د دې مبدأ مفهوم په دې معنا دی چې په جزايانی قضاؤکۍ دلیلونه په بشپړ شوی بنه یو له بل سره استناد لري. که چیرې یو ې له منځه ولاړشی نور دلایل د هغه مفهوم نه شي بیانولای. د مصر هیواد د تمیز محکمې له دې مبدأ خخه دارنګه تعییر کړي دی «شرط نه ده چې هغه دلایل چې حکم پړی استناد کړي دی هر دلیل په مقطوعی بنه د دعوى له اجزا وو خخه په هر جز کې ذکر شي، خکه دلیلونه په جزايانی قضایاوهو کې یو پر بل باندې استناد لري او یو له بل سره د دلیلونو بشپړه شوې بنه را منځ ته کوي د هغې له مجموعی خخه د قاضی قناعت حاصلېږي، قاضی یوازی یوه دلیل ته پام نه کوي او نه هغه په خانګړې بنه تر مناقشی لاندی نيسی،

۵ د مصر هیواد د تمیز محکمې حکم د ۱۹۷۸ کال د جنوری ۱۵ مه د احکامو تولګه، شپږمه ګټه، خلورم مخ.

بلکې کافي ده چې دلایل په مجموعی بنه په هغه خه منجر شی چې حکم د هغه په موخه صادر شوي دی او د محکمې بشپړ قناعت او په هغه نتیجه ډاډه کیدل چې هغی ته رسیدلی ده، رامنځ ته کړي.»

دا مبدأ پر هغه دلیلونو چې له فاسدو اجرآټو خخه لاس ته راغلی دی هم د تطبيق وړ ده. نو د سالمو او صحیحو دلیلونو په شتون سره پر هغه استناد جایز نه دی. په دی اړوند د تطبيقاتو له جملی خخه دادی چې د تمیز محکمې پریکړه کړیده که چیری له هغې جملی خخه چې حکم پرې د تور د ثابتولو په موخه، پر هغه استناد کړی دی دارنګه دلیل وي چې د هغه بنست د باطنی پلتی محضر تشکیلوی، په د اسې حال کې چې استدلال پوې جواز نه لري، نو حکم که خه هم نور اضافی دلیلونه هم ذکر کړیدی او ټینګارې کړیدی چې دا دلیلونه د پلتی له اجرا خخه خپلواک دی، یا هم د استدلال په فساد باندي معیوب دي.

د سبب د رامنځ ته کولو زیاتونه

د محکمې د استدلال د صحیحوالی لپاره کافي ده ترڅو د هغه مقدمات صحیح او سالم وي او په هغه کې هیڅ ډول نیمګړتیا شتون و نه لري. نو که چیری محکمه له کوم مجوز پرته د پښنۍ دلیلونه او عناصر چې قضایي منطق پر بنست بنا شوی نه دی په دی صحیحو او سالمو مقدماتو باندي ور زیات کړی، دا نیمګړتیا د محکمې د استدلال پر صحیحوالی باندي چې د هغه د استنباط مقدمات سالم وي، هیڅ کومه اغیزه نه کړي.

له همدي خایه دی چې د پښنۍ دلیلونه او مدارک غیر مطلوب زیاتولی ګنډ کېږي، او هره استنباط چې پکې پښنۍ د قضایي منطق په صحیحوالی باندي چې په واقعیت پورې اړوند دی هیڅ کومه اغیزه نه کړي.

څکه دی اضافی عناصر او مدارکو د هغه په تشکیل کې کوم مهم رول نه دی تر سره کړي. د دی مورد د تطبيقاتو له جملی خخه، د تمیز محکمې پریکړه کړیده چې پر حکم باندي اعتراض اعتبار نه لري په هغه صورت کې چې حکم د شاهدانو په شهادت باندي اعتماد کړي دی پرته له دی چې سوګند یاد کړل شي. نوکه چیری دی حکم یوازې د دې دوو شاهدانو په شهادت بسته نده کړي بلکې دوه نور شاهدان یې هم ذکر کړیدی یا هم تر اعتراض لاندی نه شي راتلاي. همدارنګه د مصر ھیواد تمیز محکمې په خپلې یوې بلې پریکړي کې هم پر دی مبدأ ټینګار کړیده چې که چیری په حکم کې اضافی شیان ذکر شویدی چې د حکم پر منطق او هغه نتیجه باندي چې پر هغې یې لاس موندلی دی، هیڅ اغیزه نه لري، نو حکم نه معیوبوي. څکه د دی چارو ذکر کول د هغه

زیاتونو په اړوند کېږي چې د هغه صحیح مقدماتو سره هیڅ اړیکه نه لري کوم چې محکمې پرې استناد کړي او پایلې ته رسیدلې دی. همدارنګه هغه زیاتونې او اضافه کول چې د محکمې په منطق کې هیڅ اغیزه نه لري عین همدا حکم اخلي، خکه دارنګه زیاتونې د منطقی استدلال له عناصر و خخه یو عنصر چې محکمې پرې استناد کړي دی، نه دی ګټپل شوی او نه د هغه مقدماتو له جملی خخه دی چې په نتیجه منجر شوی دی.

د حکم او سبیونو د منطقو تر منځ تناقض

د حکم منطقو عبارت له هغه نتیجې خخه دی چې محکمہ د پیښې او قانون پورې اړوندو قضایي مدارکو له منځ خخه هغى ته رسیږي، نو په هغه صورت کې چې د حکم لپاره واقعی او قانونی سبیونه عبارت له هغه عناصر و خخه دی چې محکمې نتیجې ته د رسیدلو په موخه پر هفو اعتماد کړي دی، نو باید چې د دواړو ترمنځ اړیکه او پیوند شتون ولري.

خو په هغه صورت کې چې د دواړو تر منځ اختلاف او تناقض رامنځ ته شي نو د حل لاره خه ده؟ په دې اړوند باید د خلورو شیانو ترمنځ بیلتون صورت وموږي.

لومړۍ: په هغه صورت کې چې سبیونه په کلی توګه د حکم د منطقو مخالف وي او هیڅکله هغه افاده نه کړي. دارنګه چې قاضی د تورن په برائت استدلال وکړي او بیا بی محاکوم کړي. يا دا چې په حکم کې ثابتنه کړي چې مجني علیه په اشتباхи توګه د خطأ قتل له تورن سره ګډون کړي دی او وروسته بیا په حکم کې د دې اشتباхи ګډون خخه کومه یادونه، نه وي شوی. په دارنګه حالتونو کې حکم باطل ګټپل کېږي خکه عیب په تثبت او فساد په استدلال کې وارد شوی دی. نو منطق عبارت له هغه تعییر خخه دی چې د محکمې پر نتیجې د قضایي استدلال له منځ خخه، د استقراؤ او استنباط پر بنستې منځ ته راغلی دی، اعتماد کړي دی.

دوهم: په هغه صورت کې چې د حکم سبیونه د حکم د منطقو په یوه بیان شامل وي په داسې حال کې چې حکم له دی بیان سره تناقض ولري. د مثال په توګه محکمہ په خپل حکم کې هغه سبیونه چې د محکمې قناعت بی د تور د ثابتولو لپاره برابر کړیدی ذکر کړي او بیا هغه جزا چې د ثابت شوی جرم لپاره بې فیصله کړیده د سبیونو په شتون کې ذکر کړي خو د منطقو په بیان کې بله جزا ذکر کړي. په حقیقت کې د قانون له نظره د حکم د منطقو لپاره هیڅ کوم مشخص او خانګرۍ ئای په پام کې نیول شوی نه دی، په همدی بستې محکمہ کولی شي د حکم منطقو د حکم د سبیونو په پای کې پرته له دی چې مشخص خای ورته په پام کې ونیسي ذکر کړي، په دې صورت کې د سبیونو او د حکم د منطقو ترمنځ هیڅ کوم تناقض منځ ته نه رائي په داسې حال کې چې

پچلهه په منطق کې اختلاف رامنځ ته کېږي چې دهغه دله منځه تللو لامل ګرځی. که چېږي په حکم کې دو ه منطقه شتون ولري یو د سبیونو په ترڅ کې ذکر شوی وی اوبل د سبیونو په پای کې، نو په دارنګه حالت کې حکم د اساسی بیان تخلف ته په کتهه چې د حکم منطق دی، په بطلان منجر کېږي.

دریم: په هغه صورت کې چې د حکم سبیونو د دعوی موضوع بیان کړی او په منطقی بهه د جرم تشکیلونکی عناصر ذکر کړی بیا محکمه هغه جزا وټاکۍ چې قانون دارنګه جرم لپاره اټکل کړی نه ده، په دې حالت کې د قانون په تطبیق کې خطا را خر ګندېږي.

د حکم د منطق او دهغه د سبیونو ترمنځ کوم تناقض نه رامنځ ته کېږي.

څلورم: په هغه صورت کې چې د حکم د منطق او دهغه د سبیونو ترمنځ یوازې له مادی لحظه تناقض رامنځ ته شي، نو دا خطاب یوازې مادی خطاب ګټل کېږي، دارنګه چې حکم د یو بل چا په نامه له حقيقي تورن له نوم پرته چې په سبیونو کې ذکر شويدي، صادر شي. کله کله مادی خطاب په ارقامو کې هم صورت موندلای شي. د مثال په توګه محکمه د حکم د سبیونو له منځه د خسارې د جبران یوه تاکلی مبلغ ته رسیدلی او بیا د حکم په منطق کې نوموري مبلغ د یوی اشتباه له امله په سبیونو کې د ذکر شوې مبلغ پرته په یوه ارقام چې بیان کړي. ځینې وختونه مادی خطاب د جمع شوې او اقامو په حساب او شمیرنه کې صورت مومنی دارنګه چې محکمه کارفرما په یوه تاکلی مبلغ جريمه کړي چې باید د کارګرانو لپاره چې شمیر بې زیات دی ورې کړي، بیا محکمه د حکم په منطق کې د دې عدد شمیرنه او حساب په صحیح ډول ذکر نه کړي. په دې ټولو مواردو کې مادی خطاب د تصحیح د اجرآټو په واسطه، اصلاح کېږي. د مصر د اجرآټو قانون ۳۳۷ مې مادې تصریح کړي ده چې تصحیح د تورن له حاضریدو وروسته صورت مومنی. د مصر د اجرآټو قانون ۲/۳۰۸ مادې حکم کړي دی چې محکمه صلاحیت لري ترڅو هر ډول مادی خطاب او سهودی چې په حکم کې صورت موندلی دی او دا حالی باعث ګرځی، تصحیح کړي. دا تصحیح هغه محکمه ترسره کوي چې حکم پې صادر کړي دی. محکمه کولای شي دا تصحیح له خپله اړخه او یا د دعوی د خاوندانو د یوه له لوری ترسره کړي. (د پرتلې لپاره دی داماړاتو دولت د مرافعاتو ۳۶۵ مه ماده او د مدنی اجرآټو د قانون ۱۳۷ مه ماده و کتل شي).

۲. د وقایعو او د هغو د مدلول تر منځ قانونی مطابقت

قاضی باید د حکم لپاره د سبیونو د حقیقت د ذکر په اپوند تینګار وکړي. په دې معنا چې باید قانونی میتود د وقایعو او پیښو د مطابقت په موخه چې د قضیې له عناصرو څخه اخیستل شوی دی،

تر لاس لاندې ونيسي (په دی معنا چې اړیکه کاري ده یا شراکت او یا له اجورې سره وکالت او داسي نور) او یا دا چې پښه د چک د لاس ته راولو پوري اړونده ده یا د هغه د تنقيص کولو پوري. که چيرى قاضي وغواړي د خپل حکم محمول تشخيص کري باید له قضيی خخه د حاصل شويو لاس ته راړننو ترمنځ له دې قانوني مطابقت سره، متشبث وي. خکه له پښني شوې قضيی خخه همدا حاصل شوی لاس ته راړنۍ د چې د قضيی له حل سره نېغه په نېغه اړیکې لري چې محکمه ورته رسیدلي ده او یا د هغه لارښونه کوي او یا په پرعکس. دارنګه چې د حادثي په مطابقت کې دې پايلې ته ورسېږي چې صورت موندلی تصرف، بیع ده یا په بیع وعده یا هبه او یا وصيت. کله کله په یوې تاکلې حادثې باندې قانوني مطابقت په هماغه پښني باندې منحصر دی او کله هم خورا عام وي په دې معنا چې له دې پښې خخه پې تېري کړي په راتلونکې کې په نورو سره ورته پښو هم شاملېږي. په هغه صورت کې چې حادثي ته دارنګه مطابقت ورکړو چې مرسل الیه په خپله له باربرې پرته د باربرې دستند په بيان کې له پرديو خخه ګټل کېږي او ناقل نه شي کولای د بيانونو دنه ربښياوالي په اړوند، شخجه وکړي، خکه چې د ده حجيت د پرديو پر وړاندې صورت موندلی دی، نو په راتلونکې کې په تولو ورته پښو کې په دې مطابقت تشتېت کوي. خو قضا د زوجيت په اړیکه کي رد کړې ده چې مېړه د پرديو له جملې خخه وګټل شي، خکه مېړمن او مېړه د زوجيت په اړیکه کې یو له بل سره پردي نه ګټل کېږي. په داسي حال کې چې د مېړه مور (خوابې) د پرديو له جملې خخه ګټل شويده، البته دا موضوع د هغه احتمالي خسارې د جبران په اړوند ده چې د زوي د مېړمني (اینګور) په سبب منځ ته رائحي.

قانوني مطابقت دوه لازمي شرطونه لري:

په هغه صورت کې چې قانون جورونکي تصریح کړي که هر کله یوه منفرده حادثه چې د تاکلېو ځانګړتیاوو درلودونکي ده، منځ ته راشی ده ګټل کېږي. په داسي حال کې دی داخل شي، په هغه باندې تاکلې قانوني آثار مرتب کېږي.

په هغه صورت کې چې قاضي اعلان کړي چې د محکمي په وړاندې اقامه شوی حادثه د منفرده حادثي د ځانګړنو درلودونکي ده چې قانون ورته یو تاکلې قانوني وصف وضعه کړيادي. لومړي شرط د قانون جورونکي کار دی خو دوهم شرط د قاضي کار دی. هغه مهال چې قانون جورونکي تاکلې قانوني مطابقت یوې حادثي ته وضعه کوي، نو دی پخپله دا مطابقت رامنځ ته کوي، قاضي د دې پر خلاف هغه مهال چې دی قانوني مطابقت ته د هغه حادثي سره چې محکمي ته وړاندې شوې ده تطابق ورکوي نو دې دا مطابقت اعلانوي یا هغه خرګندوی.

البته د دواړو شرطونو ترمنځ اړیکه او علاقه هم شتون لري، قاضی نه شي کولای مشخص مطابقت غوره کړي مګر په هغه صورت کې چې قانون جوړونکي هغه وضعه کړي وي، بلکې پهدي حالت کې د قضۍ رول یوازی سکاره کوونکي او واضح کوونکي دی، خکه نوموري یوازی هغه خصوصيات او خانګړتیاوې چې قانون جوړونکي د یوې منفرد هادثې په موخه وضعه کړیدي په هغه حادثه کې چې ده ته وړاندې شویده بحث او پلټنه کوي. قضۍ له دوه چوله قانوني پېښو سره مخامنځ کېږي، لوړۍ دا چې د اجرائي قانون د مطابقت تابع دي لکه د مودې تيريدنګ په مرور زمان سره د دعوى په سقوط کې، يا د وفات حالت د دعوى د ساقطيديو يو له سببونو خخه او يا جنون (ليونتوب) د جزائي دعوى توقف يو له سببونو يا د اعتراض د مودې د اوږدولو لپاره د قاهره قوي (فورس ماژور) عذر. ليدل کېږي چې قانون په دارنګه پېښو کې اجرائي آثار د هغه پېښيدو سره سم مرتب کړي دي. نو قضۍ باید چې قانوني مطابقت چې اجرائي قانون هغه وضعه کړي دي په دارنګه حوادثو باندی ثابت کړي او د هغه مرتبه آثار و کاروی.

دوهم ډول د موضوعي قانون د مطابقت تابع شوي دي په هغه باندې تاکلي آثار مرتب کېږي او د موضوعي وقایعو په نامه یادېږي، لکه د چک شتون له پانګې پرته د چک د لیکلو په جرم کې او يا دعقد شتون په امانت کې د خیانت په جرم کې او يا د بدې اخیستلو يا حیف او میل په جرم کې چې عمومي موظف د هغه مرتكب کېږي. کله کله د موضوعي قانون منبع او مأخذ د جزا قانون يا اداري قانون تشکيلوی تر خو د عمومي موظفتعريف او يا د قضائي ضبط د مامور خانګړنې په هغه کې مشخص شي، اويا هم مدنۍ قانون، په هغه صورت کې چې پريکړه په حق العبدی دعوى کې چې د جزائي دعوى درلودونکي ده، صورت ومومى.

۳— د هغه حکم له سببونو خخه اقتباس چې د پرانځي ساحې درلودونکي دي:

په دي صورت کې قاضي په سبب جوړولو لاس نه پوري کوي، بلکې د هغه پېښو مفهوم ته چې قضيه بي منځ ته راړۍ ده او هغه پېښې مخکينې قضېي منځ ته راړۍ دي، پاملرنه کوي د هغه ورته اړخه يو له بل سره جمع کوي او د مخکينې قضېي د سببونو د اقتباس نیولو قصد کوي چې عین په هماغه حل منجر کړوي چې په مخکينې قضېي کې بي صورت موندلې دي. په دې شرط چې مخکينې حکم د وقایعو مطابقت په عمومي او مطلقه به په هغه مواردو کې چې ورته قضائي صورت مومني، را نغارلې وي.

د مصر د تمیز محکمې پریکره و کړه چې «د قانون په هیڅ خای کې نه دی راغلې چې محکمه نه
 شی کولای په حکم باندی چې وړاندی فیصله شوی دی استناد وکړي، په هغه صورت کې چې دا
 استناد یوازی د دلایلو د پیاوړتیا په موخه وي، چې محکمې هغه ذکر کړیدی او یا دیوی قرینې د
 استنباط لپاره چې محکمې یې د خپلی رایی او نظر د تایید په موخه بیانوی. که خه هم د حکم د
 سبیونو ذکر کول د بل حکم د سبیونو پر بنست چې وړاندې د دعوى د دواړو اړخونو ترمنځ
 فیصله شویدی جواز لري خو شرط دادی چې نوموری حکم لغو شوی نه وي، خکه د حکم لغو
 کیدل په هره بنه چې وي د هغه قانونی اثر له منځه وړي، ارزښت یې د دوی په دوسيه کې د نورو
 عادی پابو په خير ګرځوي. د مثال په ډول د مانۍ (ملاح - بېړی چلدونکي) د اشتباه په واسطه د
 بارورونکي بېړی د ډوېيدو په حالت کې په داسې حال کې چې د خو سوداګرو مالونه یې حمل
 کول، دا قضیه رامنځ ته کېږي. په هغه صورت کې چې که چېږي له دوی خخه یو د بېړی د خښتن
 پر ضد دعوى اقامه کړه، د خسارې د جبران غوبښته وکړي. محکمه د بېړی د ډوېيدو د لامل په
 اړوند بحث او خپله وکړي او هغه بېړی چلدونکي ته نسبت وکړي او د بېړی خښتن مسؤول
 وکنۍ نو په هغه صورت کې چې نور سوداګر دعوى اقامه کړي محکمه د خپل حکم په یوه جز کې
 چې د بېړی ډوېيدل د بېړی چلدونکي له اشتباه پورې اړه لري له مخکینې حکم خخه استفاده
 کوي، خو د مال د قیمت په برخه او د خسارې په مقدار کې یو له بل خخه توپیر کوي.
 همدارنګه که چېږي محکمه له بسارونو خخه د یوه په بیان سره یوه واحد تفسیر ته ورسیږي لکه
 خرنګه چې دا چاری په شخزو کې په مصر کې صورت مومي نو محکمه په همدې یوه تفسیر په
 تولو سره ورته قضایاواو کې تشبث کوي که خه هم د دعوى اړخونه په هغه کې مختلف وي، خکه
 د هېټي لوړنې حکم د یوه محمول سره مطابق دی چې پراخه ساحه را چاپېروي، نو محکمه کولای
 شی په سره ورته قضایاواو کې له لوړنې حکم خخه سبیونه استعاره کړي.

۴- له ځینو وقایعو او دلیلونو خخه د حکم سکوت

کله کله قاضی د قضی د وقایعو د خپله پر مهال د ځینو تاکلیو پیښو په اړوند چو پتیا غوره کوي
 او د هغه د خپللو خخه سترګي پتیو د هغه په وړاندی له خپلی چوپتیا خخه د یوه ضمنی قول په
 ترڅ کې، اشاره کوي. زیات وختونه په دې چوپتیا کې د قاضی دلیل دادی چې دارنګه واقعه کیدای
 شی د قضایي مبادلو خخه په یوې او یا یوې پېړ مههم قانون کې یو اوښتون یا تعديل رامنځ ته کړي او یا
 دا چې هم بنایی د یوې نوې مبدأ یا قاعدي په رامنځ ته کیدا منجر شي. په دارنګه حالت کې قاضی
 د شخړی بنست چې د هېټي تابع دی بحث او خپله پرې کوي، د قضیي تولی پېښې پرته له هغه

پیښې چې د هغې په وړاندې بې چوپتیا غوده کړیده، ذکر کوي، د مثال په توګه د کار په قضایاوو کې، د اتحادی قانون شپږمه ماده صراحة لري چې کارګر باید خپل شکایت لیک په خپله کاري حوزه کې چې د کارګر او کارفرما تر منځ د رسیده ګکي واک لري، وړاندې کړي، خو د رسیده ګکي خڅه د دوه او نیوله تیریدو وروسته، شخړه قضا ته احاله کېږي. نو که چیرې کارګر شکایت وړاندې کړي ئ او د دوه اونيو له تیریدو وروسته کاري حوزې خپل عذر د رسیده ګکي د نه اجرا په موخه وړاندې نه کړ، په دې حالت کې کارګر قضا ته مراجعه وکړه، نو محکمه د ده د دعوى په نه قبلو لو پريکړه کوي. خکه هغه اجرآات چې د نوموری قانون شپږ مې مادي بيان کړیدي ندي مراجعات کړي، خو د کارګر حالت او د ده د حق غوبنستني ته د محکمی د لیلدتوګکي له مخې، او دا چې د دوه اونيو موده یوه تنظيمي موده ده کيدای شي حتی تر خو میاشتو پوري وغزېږي، نو د کارګر مصلحت ته په کته محکمه کولای شي د ده دعوى ومني، په هغه صورت کې چې شکایت وړاندې کولو مخکي صورت موندلې وي، خو د دوه اونيو له تیریدو وروسته محکمه خپله چوپتیا، له رسیده ګکي خڅه په عذر غوبنستلو د کاري حوزې د پريکړي د شتون او نه شتون په اړوند، غوره کوي.

تدویر ورکشاپ بررسی و بهبود عرضه خدمات با کیفیت عدلی



استیفن مک فارلند سفیر بخش حاکمیت قانون ایالات متحده امریکا روز دوشنبه مورخ ۱۳۹۱/۵/۲ با خارنپوه حبیب الله غالب وزیر عدليه جمهوری اسلامی افغانستان در دفتر کارش ملاقات نمود.

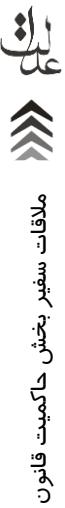
طرفین در مورد مبارزه با فساد اداری و طرح تعديل قانون معادن افغانستان گفتگو نمودند.

وزیر عدليه جمهوری اسلامی افغانستان در مورد فساد اداری و چگونگی مبارزه با آن فرمودند: فساد یکی از موضوعات است که واقعاً نظام عدلی را خدشه دار ساخته و مردم را مایوس میسازد و نظام قانون را از بین میبرد. فساد موجود در افغانستان به شکل زنجیره ای به تمام ادارات، ارگانها و مردم ارتباط دارد بناءً مبارزه با این پدیده باید به شکل عام با تمام عوامل آن صورت گیرد، زیرا مبارزه به شکل انفرادی مقطع ای بوده و مفید واقع نمیشود.

وزیر عدليه در مورد عوامل فساد فرمودند: يکی از عوامل فساد پيچيدگی های است که در بعضی قوانین وجود دارد و مراحل طولانی را برای اجرای يک عمل پيش بینی نموده که اين باعث فساد و سوء استفاده بعضی ها ميگردد و عامل ديگر آن کارکنان و تطبیق کننده های قانون میباشند که درک درست از قانون ندارند و عامل ديگر آن فشار های بیرونی، موضوعات تنظیم بازی ها و گروپ گرایی ها و مسایل سیاسی است که باعث فساد میگردد و مبارزه با آن يک عزم قوى و همگانی را ایجاب میکند.

وزیر عدليه در مورد قانون معادن افغانستان و تعديلی که قرار است صورت گيرد فرمودند: مردم افغانستان مشکلات زيادي را پشت سرگذاشت و تنها اميد شان برای يک آينده مرافق همین معادن افغانستان است که در قسمت استخراج و پروسس آن باید دقت بيشر صورت گيرد، قانون معادن افغانستان يکبار در سال ۱۳۸۴ و بار ديگر در سال ۱۳۸۷ تعديل شده و حالا از يک سال به اين طرف موضوع تعديل دوباره آن بين وزارت عدليه و وزارت معدن جريان دارد و پيشنهاد من اين بود که همان چند ماده که باعث ايجاد مشکلات در سرمایه گذاري تاجران شده باید تعديل شود نه کل قانون، اما متاسفانه بعد از يکسال طرح تعديل كامل آنرا برای ما فرستاده اند که بعضی ملاحظات در آن موجود است و اميدواريم با تفاهم با همديگر حل گردد.

در اخير سفير بخش حاكميت قانون ایالات متحده امریکا بی طرفی خویش را در مورد طرح تعديل قانون معادن اعلام نموده و همکاری های بيشر شانرا با وزارت عدليه وعده نمودند.



امضای تفاهمنامه میان وزارت عدليه و موسسه خدمات صحی و تعلیمی تابش



روز دوشنبه ۱۳۹۱/۵/۲، تفاهمنامه همکاری در زمینه تطبیق پروژه مشاوره روانی اجتماعی برای اطفال در مراکز اصلاح و تربیت اطفال مرکز و ولایات میان وزارت عدليه و موسسه خدمات صحی و تعلیمی تابش به امضا رسید.

این تفاهمنامه را سید محمد هاشمی معین اداری وزارت عدليه و داکتر ویس آریا رئیس موسسه تابش با حضور داشت خانم عزیزه عدالتخواه رئیسه مرکز اصلاح و تربیت اطفال ولایت کابل به امضا رساندند و هدف عمومی این تفاهم نامه عرضه خدمات رایگان مشاوره روانی اجتماعی به اطفال صدمه دیده از مشکلات روانی اجتماعی که در مراکز اصلاح و تربیت اطفال در حجز به سر می برند توسط مشاورین روانی اجتماعی از قشر اناث و ذكور به قسم پروگرام های ماهوار و حسب ضرورت نظر به درخواست مسئولین مراکز و نیز ارائه

سمینارهای آگاهی دهی در مورد مشکلات روانی اجتماعی اطفال و طرز سلوک موثر با اطفال برای پرسونل مراکز در کابل و ولایات می باشد.

آقای سید محمد هاشمی؛ معین اداری وزارت عدله، ضمن قدردانی از موسسه مذکور در ارائه خدمات مشاوره روانی و اجتماعی برای اطفال محجوز در مراکز اصلاح و تربیت اطفال، آن را یکی از ضروریات و نیازمندیهای این مراکز برشمرده و بر افزایش تلاش ها در این قسمت تاکید نمودند.

خانم عزیزه عدالتخواه؛ رئیسه مرکز اصلاح و تربیت اطفال ولايت کابل در جلسه امضای این تفاهم نامه ضمن مهر شمردن عرضه خدمات صحی و روانی برای محجوزین در مرکز اصلاح و تربیت اطفال، آن را یکی از راه های بهبود و اصلاح تربیت اطفال مختلف از قانون برشمردند.

منبع: آمریت مطبوعات



امضا تفاهمنامه میان وزارت عدله و ...

امضاي تفاهيم نامه ميان وزارت عدليه و کميته بين المللی صليب سرخ (آي سى آر سى)



روز سه شنبه ۱۳۹۱/۵/۳، تفاهيم نامه همکاري در جهت بهبود سيسitem بدرفت مرکز اصلاح و تربيت اطفال ولايت کابل، ترميم و بازسازی سيسitem نلدوانی آن ميان وزارت عدليه و کميته بين المللی صليب سرخ (ICRC) به امضا رسيد.

اين تفاهمنامه را سيد محمد هاشمي معين اداري وزارت عدليه و آقاي مارتين شويپ رئيس نمايندگي کميته بين المللی صليب سرخ (ICRC) در افغانستان با حضور داشت خانم عزيزه عدالتخواه رئيسه مرکز اصلاح و تربيت اطفال ولايت کابل به امضا رسانند.

هدف از انعقاد اين تفاهيم نامه بهبود نظافت تشناب ها و وضعیت بهداشتی بود و باش محجوزین از طرق ذيل می باشد:

ساختن یک چاه سپتیک و ۶ جال فلتر برای تصفیه نمودن آب فراوان، جهت بهبود بخشیدن ذخیره بهداشتی و بهبود سیستم تخلیه.

بهبود بخشیدن و اصلاح سیستم بدرفت، سیستم جمع آوری کثافات و از بین بردن آنها. آقای هاشمی معین اداری وزارت عدله، ضمن قدردانی از کمک های کمیته بین المللی صلیب سرخ (ICRC)، تطبیق این پروژه را یکی از ضروریات و نیازمندیهای مرکز اصلاح و تربیت اطفال ولایت کابل، در قسمت بهبود نظافت و بهداشت این مرکز برشمرده و بر افزایش تلاش ها در این قسمت تاکید نمودند.

منبع: آمریت مطبوعات



امنیت
تفاهمنامه
بیان و زاده
عدله



ملاقات رئیس بخش حکومت داری بانک جهانی با وزیر عدليه



آقای تونی رئیس بخش حکومت داری بانک جهانی و هیئت همراه شان، روز سه شنبه ۱۳۹۱/۵/۱۷ با خارنپوه حبیب الله غالب وزیر عدليه جمهوری اسلامی افغانستان در دفتر کارش ملاقات نمودند.

طرفین در مورد بنیاد حقوقی بین المللی (ILF) و کارکرد های آن، بورد مستقل مساعدت های حقوقی و چگونگی ارتباط و همکاری آن با وزارت عدليه بحث و گفتگو نمودند.

وزیر عدليه در مورد مشکلات موجود در کارکرد های ILF فرمودند: در قضاياي که از طرف ILF مساعدت حقوقی صورت گرفته بعضی آنها مهر و امضای قاضی و محکمه در آن وجود ندارد و بعضی از قضايا نسبت انتقال از یک محکمه به محکمه دیگر پیگیری نشده و در بعضی آنها خود متهمین وکلای شانرا قبول نداشتند ولی در برابر تمام این قضايا پول دریافت شده که بنابه همین مشکلات حساب آنها تا هنوز تصفیه نشده و من خواهان بررسی این قضايا استم تا از صحت آن مطمئن شوم و به آنها پیشنهاد نمودم پولی که برای ILF در

نظر گرفته شده به یک صندوق و جمی انتقال داده شود و یا مساعدين حقوقی را بانک جهانی استخدام نموده و معاش آنها را پرداخت نمایند ولی تاهنوز به نتیجه نرسیدیم. بعداً وزیر عدليه از بانک جهانی در قسمت تقویه بورد ترجمان های وزارت عدليه خواهان همکاری گردید.

در اخیر آقای تونی از وزیر عدليه خواست تا نظریات و پیشنهادات شانرا در رابطه به بورد مستقل مساعدت های حقوقی و چگونگی ارتباط و همکاری آنها با وزارت عدليه، به شکل یک پروپوزل ترتیب نموده و تا قبل از سپتامبر سال جاری با آنها شریک سازند، وی همچنان در قسمت تقویه بورد ترجمان های وزارت عدليه و تطبیق فرمان اخیر رئیس جمهور کرزی وعده همکاری نمودند.

منبع: آمریت مطبوعات

عدل

محله ریاستی
جمهوری
جمهوری اسلامی
جمهوری اسلامی



۱۲۵

امضای تفاهمنامه ای همکاری میان وزارت عدالیه و مرکز مطالعات صلح و خشونت



تفاهمنامه ای همکاری در مورد ارائه مساعدت های حقوقی رایگان برای متهمین و مظنونین توقيفگاه بگرام، روز چهارشنبه ۱۳۹۱/۵/۱۸ میان وزارت عدالیه جمهوری اسلامی افغانستان و مرکز مطالعات صلح و خشونت به امضا رسید.

این تفاهمنامه را قانونوال سید یوسف "حليم" معین مسلکی وزارت عدالیه و حکمت خلیل "کرزی" رئیس مرکز مطالعات صلح و خشونت با حضور داشت اسد الله "وحدت" رئیس عمومی مساعدت های حقوقی وزارت عدالیه به امضا رساندند.

به اساس این تفاهمنامه مرکز مطالعات صلح و خشونت در قدم نخست پنج تن از وکلای دفاع را جهت ارائه مساعدت های حقوقی رایگان برای متهمین و مظنونین توقيفگاه بگرام معرفی نموده و در صورت ضرورت تعداد وکلای دفاع نظر به امکانات این مرکز افزایش می یابد.

هر وکیل مدافع دارای جواز وکالت از انجمن مستقل وکلای مدافع افغانستان بوده و تمام مصارف آن از قبیل معاشات، ترانسپورت و اعашه بر عهده این مرکز خواهد بود، مرکز مطالعات صلح وخشونت یک نقل از گزارش کاری ماهوار وکلای مدافع توظیف شده را به ریاست عمومی مساعدت های حقوقی وزارت عدليه طبق پلان کاری شان ارائه خواهد نمود. اين تفاهمنامه الى اخير سال ۱۳۹۱ مدار اعتبار بوده و در صورت ضرورت برای مدت يك سال ديگر قابل تمدييد می باشد.



امضای تفاهمنامه ای همکاری میان



منبع: آمریت مطبوعات

ملاقات رئیس جدید ماموریت پولیس اتحادیه اروپا در افغانستان با وزیر عدیله



آقای کارل اوکه راگه رئیس جدید ماموریت پولیس اتحادیه اروپا در افغانستان و هیئت همراه شان روز سه شنبه ۱۳۹۱/۵/۲۴ با خارنپوه حبیب الله غالب وزیر عدیله جمهوری اسلامی افغانستان در دفتر کارش ملاقات تعارفی نموده در ضمن کتابی را تحت عنوان (رهنماء همکاری پولیس با خارنوال) به وزیر عدیله اهدا نمودند.

آقای کارل از اکادمی تعلیمی پولیس سویدن فارغ گردیده و تحصیلات خویش را در رشته قانون در پوهنتون اپسلا کشور سویدن به پایان رسانده است. وی به تاریخ ۹ اگست ۲۰۱۲ به این سمت گماشته شده و در پست های ارشد اداره پولیس به سطح ملی و بین المللی بیشتر از سی سال تجربه کاری دارد.

آقای کارل از همکاری های خوب وزارت عدليه با اتحاديه اروپا اظهار قدردانی نموده و ابراز اميدواری نمود تا اين کتاب در راستاي پيشرفت و هماهنگي بيشتر امور مثمر ثمر واقع گردد.

وزير عدليه جمهوري اسلامي افغانستان از کمک های اتحاديه اروپا با افغانستان و خصوصاً در بخش حاكميت قانون اظهار قدردانی نموده و برای آقای کارل آرزوی موفقیت های بيشتر درین سمت را نمودند.

وزير عدليه در قسمت همکاري پوليس با خارنوالي فرمودند: اسناد و مداركى را که پوليس جمع آوری مينماید پايه و اساس تحقيق و محاكمه را تشکيل ميدهد و در صوريكه اسناد و مدارك كامل و درست نباشد امكان محاكمه عادلانه وجود ندارد بناءً همکاري پوليس با خارنوالي در همه وقت و در همه حال ضروري ميباشد وی ابراز اميدواری نمود درين موقع که اساس يك پوليس ملي برای افغانستان در حال پايه گذاري است اين کتاب و همکاري های رئيس جديد پوليس اتحاديه اروپا در افغانستان باعث تشکيل يك سيستم معياری پوليس برای افغانستان گردد.

در اخير آقای کارل از جانب خود و اتحاديه اروپا وعده همکاري های بيشتر را به وزارت عدليه در جهت تنفيذ قانون وعده سپرد.

منبع: آمریت مطبوعات

